

پس منافقین صحابه فرموده فتدبر و در ثانی عقبه طریق مابین مکه و مدینه را محمول بطریق  
 بتوک من قبل نفس فرموده بر نوع عزم منافقین در یحیی سل بر اقل حضرت رسالت  
 نهایت ازین وجه ضرورت عثمان عصمت و اطهارت سلیمه بنی از کفایت شمر منافقین نجیب  
 واضح است بنا برین براسه بازداشتن یحیی ناکسان و باطل نمودن اراده ایشان  
 اولاً بعد وقوع استخلاف الیوم یس الذین کفرو امن و سیکم آمد بدین افاده که منافق  
 و معاندین چون استخلاف خلیفه نگهبان ناسوس رسالت و حافظ شریعت را دیدند  
 ناسوس از کردار خودشان گردیدند بعد بنا کید همان لفظ الیوم املت لکم و سیکم الایه بعد  
 رفع خشیت از آنها نازل شده بدین معنی که امروز چنین واقع شد و امروز چنین کردم  
 و پس ندیدم حالا علامه زنجشکی ملاحظه فرماید ۵ ذمیب الحما یستفید لنفسه قرنا و مال  
 اذنان - اکنون به تسبیح چرب زبانی و کج روی و کاداک بیانی و سلوکش از طبق مستوی  
 می پردازم اولاً این همه تاویلات که زنجشکی افاده فرموده بلا سند و من قبل نفس  
 و مخالف مرویات صحاح است و حکم تاویل بالراسه چنانکه میدانی پوشیده نیست  
 ثانیاً لفظ الیوم در آیه بایحیث فیه سابقا در یافت و مفید یوم بعینه است نه مراد از آن  
 زمان حاضر چنانکه حدیث فاروقی را مسلم حدیث نزولت و اسه یوم نزولت التمام  
 حج و در نم صاحب زنجشکی نماید ثالثاً بعد معین شدن یوم نزول سے پرسم که قول  
 امر عدو کم و قول کما تقول الملوک لیوم کمل لنا الملك و مقام فتح مکه تاویل نمودن  
 و سقیه سزاوار بود که این آیه را هم در الوقت نازل شدن میگفت نزولش در نجیب بود  
 و اتفاق بدین در ماه مبارک رمضان شریف هشتم از هجرت بظهور پیوسته که از جمیع

از منہ وارد و مختار زمان ماضی بودہ بعد مرور و ہوا چہ را ماضی را حال الیوم قرار دہیم و  
 نخست بابتیان تہذبات اقوال بلوک دنیوی و امر دینی را مطابق بنیاد و تقم ذکر الکتب  
 دین و اتمام نعمہ معینہ باید پس در کدام معنی مطابقت تاویل سے باید کرد تکمیل دین  
 از فتوحات ممالک ہم نے رسد بلکہ اتمام آن از اختتام احکام شریعت و تخصیص مہینہ  
 اسلام بقبر و وصایت نبوت حاصل سے شو و چنانکہ در حرم عنبر بیان آمد و اگر  
 سفا و کفایتکم امر عدو کم و لنا الملک در آوان حجة الوداع فرض نماہیم پس تہذیب و شریعت  
 بن زید و حکم وصیت در اخراج یہود از جزیرہ عرب کہ در آواخر وقت رحلت آنحضرت  
 فرمودند ضرورتی نداشت را لعل اگر الکمال دین و اتمام نعمت رب العالمین سنو ط  
 بر فروع از عناد مخالفین و مشرکین بود بوجہ کمال اختتام احکام ملک اعلام مراد نشود  
 چنانکہ جمہور علماء اسلام بر آن رفتہ اند کہ بعد این آیہ املت لکم دینکم در احکام شرع  
 چہ سے نازل شدہ پس بروقت ارتداد اہل تفاق از ظاہر حال وفاق و دیگر قبائل قبا  
 مثل سبیل کذاب و رہمہ عمر رسالت و بعد آنحضرت علم الحجا و ارتداد بر او اشدت معاد و بعد  
 این مکمل و نعمت متمم کسور و ناقص گرد و ہو خلف خامس حال اضطراب مرویات  
 قوم دیدنے است کہ طارق منقر و جائے موقف عرفہ و جائے سبیل جمع و نخست بعد  
 العصر و علامہ سیوطی از صحیح احمد الحدیثین از عمر وقت عشیہ عرفہ آورده اند و جو دست و  
 پارچہ شدن حضرات روات غیر اختلاف فضل ابو تراب چیز سے وانے نماید کہ خط  
 نص میں و حجت روشن یقین کردن چہ شرح آسمانی خواستہ ہر کس بقدر سمیت خود

کوشان اطفاسے نور گردیدہ از غلیبان لداو و توران عنا و رحمت اتفاق و فرصت تفاق  
 و کلام نداده انچه بہ ترازو سے قوت تمخیدہ موزون دانستند ہمان قدر بر آورده اند و جا  
 حیرت است کہ معاشرہ محدثین اہل سنت و جماعتہ انچہ در حق خلفاء ثلاثہ رطبے و یابسے کہ از  
 ابو ہریرہ و انس و عائشہ سے یا بند بجان عیند و در تصحیح و تصدیق و تسلیم و قبول  
 و توثیق آئمہ روایات صحیحہ لکذب از ابو ہریرہ و غیرہ نہم سبق برودہ سبقت از ایشان  
 نموده اند و انگہ کہ در روایت صحابہ رواہ شاربہ افضلیت و خیر شرف و منزلت خلا  
 شاہ ولایت سے بیند زبان تقبیح بر ایشان سے کشایند و در جرح رواہ و عدم صحت  
 اخبار جرت ہا نموده انچہ پیشتر خواہند میگویند چنانچہ سیوطی با وجود اخراج روایت ابو عبیدہ  
 عن محمد بن کعب کہ اسفند ذکر ما در تفسیر اتقان حدیث ابو سعید الخدری و ابو ہریرہ  
 رایج سے نے خرد بانہ قال کلاما لا یصح حالانکہ سبب عدم صحت احادیث روایات خلا  
 حباب میرغل اجماع سقیفہ است حال اعلامہ رخصتہ توفیق سیاق آیات ملاحظہ  
 فرمایند او تعمیر باید ما فرطمانہ فی کتاب سن شے و در آیہ استخلاف و عدہ خلافت  
 و ٹکن نموده فلا جرم عدم تقریب معتقدے ذکر خلافت بوجہ عصمت این کرامت است  
 چہ ہر گاہ ہر رطب و یابس در کتاب مذکور است اہم مقاصد بہ ترتبہ انہی قابل ذکر  
 میباشد بحال باید دانست کہ بعد و عدہ استخلاف بلا ایفا سے آن سو عود ہرگز مخطور  
 نے شو کہ او تعمیرین را کامل نظر باید کہ اتمام نعمت بلا ٹکن عاجل نماید و ہر گاہ کہ عد  
 الہی بحق انکسایکہ مخاطب الذین امنوا منکم شدنی است بنا علیہ میگویم کہ او تعم

از اكمال ديني خبر داده است که در آيه استخلاف لقبوله وليکنتم لهم و منهم الذي ارتضوا لهم و عسره فرموده بود و در نجا بايغاسه تکميل اين دين اشارت بهمان دين و دينم الذي ارتضوه لهم لقبوله در نصيت لکم الاسلام دنيا مي فرمايد غرض که در آيه استخلاف و عهد الله و اروه شده و بايغاسه انو عهد لقبوله اکمالت لکم و سنکم نازل گرديد و لفظ اخصى لهم در استخلاف و قوله رضيت لکم در ما نحن فيه موفق اين توفيق بوجه حقيق است اما توفيق معنيسه رفیق مساعد برابر است توفيق بايات ديگر است از اين آيه اليوم اکمالت لکم و سنکم بوضوح بيان مفهوم مي باشد که قبل آن يوم احکام شريعت حقه غير مکمل و نعمته او نعمه براسه بنندگان غير مستتم بوده و اوقعه در آيات اخري تیم نوره فرموده است و آيات نور کما صنعت اسناد و با در امر خلافت و حضرت شاه ولايت ثابت شده و در پيچين مقام غدیر خم آيه بلغ نبأ بر امر شديد متضمن بوعيد و اروه شده چونکه طوق امثال ما انزل باليه نصب خلافت و ولايت منقبت بمنصه ظهور جلوه گر گرديد فلما جرم مفاد ان امر که در ما انزل لیک بود و کمال اهتمام نازل شد موجب کمال و اتمام شد و قوله تیم نوره دلالت مي کند که آتاش در حال و استقبال ميشود و خواهد شد و نجا بلفظ اتمت خبر داد که تمام کردم پس اين اتمام نعمت اتمام همه نور است که در تیم نوره گفته و اماست ايمه و خلافت بنويين مخصوص آيات الهيه است بضرورت مقام مخلص و نور و نعمته براسه اتمام چه نقل بينايم اين معانی شافعي در کتاب مناقب ر حديث بطويل از علي بن جعفر آورده عن قول الدرغوثي لک شکوة فيها مصباح الخ ما قال

نور و نعمته براسه اتمام چه نقل بينايم اين معانی شافعي در کتاب مناقب ر حديث بطويل از علي بن جعفر آورده عن قول الدرغوثي لک شکوة فيها مصباح الخ ما قال

و لم یسمه ناز نور علی لور قال منها امام بعد امام هید سے المد لکوره من یسجدت  
لولا یتا من لیتا مفسیرین فرقه حقہ و اہل الحدیث اثنا عشر یہ مثل محمد بن یعقوب  
و علی بن ابراہیم و العیاشی رضوان اللہ علیہم باسناد خود ہا از امیر المؤمنین و ابو جعفر  
ابو عبد اللہ صلوات اللہ علیہم لے دار البقا آورہ کہ آیت واسف ہدایتہ الم ترالی الذین  
بدلو النعمۃ اللہ کفر اوحلوا قومہم دار البوار و رو تا قبیۃ قیش نازل شدن است  
و بنی نیرہ پس متقطع شد سلسلہ حیوۃ اشقیاء ایشان یوم بدر و نبی امیہ ہنوز  
باقی اند و ما یتیم نعمۃ الہی انجہ خداوندت لبرکت گدان انعامت فرمودہ است چنانکہ  
علی بن ابراہیم رضی اللہ عنہ از امام ابو عبد اللہ علیہ السلام بروایت عثمان بن علی  
نقل فرمودہ است کہ قال سالت عن قول اللہ عزوجل الذین بدلو النعمۃ اللہ کفرا آیہ  
قال علیہ السلام نزلت فی الانجسین من قریش بنی امیہ و بنی النخعۃ فانما بنو النخعۃ  
و ابرہہم یوم بدر و انما بنو امیہ منقرضون تم قال و نحن نعمۃ اللہ الی انعم اللہ علیہ  
علی عبادہ الحدیث و دیگر روایات باختلاف عبارات مفید ہیں معنی است  
و در بعض اخبار ہمین معنی کبار مراد از الذین بدلو قریش قلوبہ و از نعمۃ اللہ  
بنی و صحابہ او ماثور است و در تفسیر ابن عباس مراد از نعمۃ اللہ رسول و قرآن مذکور  
است و صاحب کشاف از عمر خطاب آورده ہم الفجران من قریش بنو النخعۃ  
و بنو امیہ فانما بنو النخعۃ فکفیتو ہم یوم بدر و انما بنو امیہ منقرضون و قبل ازین در  
معنی نعمۃ اللہ و بنی کفۃ و نیز مراد از ان بنو امیہ گرفت و ان خود جسے بعد نقل

ایات نعمۃ اللہ علیہ  
و در خلافت است

نقل مفردات مفسرین از صحیفه کامله بروایت حسنی از حضرت امام حجت ناطق صغیر علی  
علیه السلام روایت کرده است که حقیقت اینست که حضرت را خبر داده بانچه با اهل بیت  
آنحضرت بود و دوستان و شیعیان او خواهد رسید از نبی امیر و رایم با و شاهبلی ایشان  
پس حقیقتاً نسبتاً در شان ایشان الم ترالی الذین مدبو انعمه الله کفرا الا آیه و نعمت  
سند محمد است و اهل بیت او و محبت ایشان ایمان است و داخل بهشت میگردانند  
و بعضی دشمنی ایشان کفر و نفاق است و حاصل جنم میگردانند با محمد از مفسران  
مبدلین نعم کفر کل یا بعضی قبائل قبیله با لاتفاق میباشند و مراد از نعمت حضرت  
حضرت رسالت یا آنحضرت مع اهل بیت نبوت معدن طهارت یا امتعه کاسده  
این دار رحلت است اولی ما در اول بروجهیک آنحضرت نعمت رب العزة است بهرین منظر  
وزیت و صلعم بدلیل و الحنا بهم و زیان حکم و به برهان انفسنا و انفسکم عزت طاهر  
بدرج عالی و مراتب متعالیه آنحضرت مخصوصاً ضرورت بحیث علی الامت  
شکایه و صلعم در اطلاق نعمت الهی میباشد اما ثانی من مطلوب است و در ثانی  
اگرچه طریق تقییر و وجود بودن که کلام حضرت واحد تقییر با دار و دلیل نفس  
بچه است اما بظاهر و در از ادب و تعلیم است لان الله قال لئن لم یکن  
عن النبییم پس اگر سؤال همان رزق و بضاعت و امتعه و نبویه باشد فلا حرج  
سوال ازها تعلیم است و بهو تعبیر عن الکریم بلکه این سؤال ولایة امیه معصومین  
است لکن قال الله و قلوبهم سؤلون کما رواه العاصم ایضاً و لوجه آخر میگوید که

مقتل چشم و در خصوص خلافت ۳۸۳ آیه کلمات لکم و شکر

در کتاب المدات تمام نعمت مراد از بعثت انبیاء و نصب تقریر اوصیاء و تعیین حجج المد  
اکثر و ارواست کما قال المد و لایم نعمة علیکم و لعلکم تتقون کما ارسلنا فیکم رسولا  
سنکم تبارا و علیکم آیتنا و یرحمکم و علیکم الکتاب و الحکمة و علیکم ما لم تکنوا تعلمون علامه بخش

در تفسیر این آیه گفته است و فی الحدیث تمام النعمة دخول الحجة و عن علی رو تمام

النعمة الموت علی الاسلام و در تفسیر قول نعم (کما ارسلنا) گفته اما ان یخلق

بما قبله و لایم نعمة علیکم فی الآخرة بالثواب کما اتممتها علیکم فی الدنیا

بارسال الرسول او بما بعده اے کما ذکرتم بارسال رسول انتم و میدانے که دخول ختم

بموت علی الاسلام و ثواب در آخره موقوف بر هدایت نبی است که غیر هدایت نبی

بادی سبب نیل انبیه ناممکن است پس اصل نعمة بر طبق تفاسیر مذکور وجود بخود

صاحب مقام محمود است و قال المد تعالی و یرحمکم علیکم و علی آل یعقوب

کما اتممتها علی ابوبکر بن سبل انبراهیم و اسحاق و با اتفاق مفسرین معنی نعمة

بنوت من عند المد است فمکذا قال المد فی فتح تکلیف لک اللہ ما تقدم من ذنبک

و ما تاخر و یرحمکم علیکم و یرحمکم صراطا مستقیما و در ما نحن فیہ یفر ما یدانتمت

علیکم نعمة و این نعمت همان نبوت باشد پس بنا بر توفیق معنی و مفاد و محصل چنان

خواهد شد که در خم غدیر چونکه خلافت نبویه قائم شد بقا سحبت المد علی العباد و گوید

زیرا که ضرورت مقتضی تبلیغ احکام از بعثت حضرت رسالت تا یوم بعثت الی کا و لکن

است آنچه از حضرت رسالت بمیان نیاید لهذا خلافت خافه که تا یوم قیامت است

متم رسالت است بنا برین استخوان فدیویم که بنیاد سلسله بقا تحت تاقیاست  
استن المنطق بعدد نبوت گردید و این اتمام رسالت از خلافت ظاهر گشت  
بر وجهیکه استخلاف حکم جزو نبوتیوانگفت چنانکه شاه عبدالعزیز در سر العالین  
شهادت سبط اصغر پیغمبر را متم رسالت افاده فرموده است

ویوید ما قال لسی فی قوله تعالی یعرفون نعمته المشر

ینکرونها اسکر عرفون محمدا صلعم و هو من العم المد تعالی

فیکذبوه و یجرونه الخ و قوله نعم و سبع علیکم نعمته

ظاهرة و باطنه مشعر است که نعمه ظاهر امام

ظاهر و نعمت باطن امام غائب است

فی ذلك کلام بسیط و دلیل مستقیم

الاسح بهذا المقام فالعمر للمع علی لغز

قدم المفتاح الخ من و ما فی المفتاح

السوا فی الاحیاء المنص

علی خلافت امیر المومنین

افضل الوصیین

الاشیاء

الایمان



### مقتح هشتم

در احادیث حضرت نبوی در استحقاق خلافت جناب مرتضوی صلوات الله علیه من ان الله  
القوی است فاعلم که حدیث اخبار رسول مختار و ایمة اطهار و صحابه کبار بالاتفاق مطلق  
اصح و در قطع الایالاته باشد و احادیث باعتبار اقسام و سلسله روایات و ترجیح  
و تعبیر ایشان کثیرانند اما احادیث مشهوره و شایعه بین المؤمنین فی الاسلام  
و ما طریق دارند یک آنچه در قمه شیعه از طبیعت رسالت و صحابه مخلصین خاندان نبوت  
روایت نموده اند مع ما نقلوه عن العامة موافقا لکما ثانی آنچه وقت اشعریه و ما ترجمه  
و معتزله و نواصب و خوارج و غیر ایشان از عامه صحابه نقل فرموده اند و غیره باین معنی

کما تری انا و شمیم بصرین و توقع اعتماد بر روایات عمرت رسول مجاد بضم ص کثیره  
 میباشد و ما عداه بوجه خطیره خالی از محمل مجلی از زلل نمی ماند بلکه کل ما دون ذلک محمول  
 بالحد و مشحون بالمحط اما انتساب حدیث این فرقه بحضرات ائمه یخارج تبیان نیست  
 آنجا که عیان است چه حاجت بیان است کما اعترف به صاحب مطالب رسول  
 و صاحب المواقف ایضا اما اخراج اهل سنت جماعه و غیره از صحابه و ان الایمه باعتراف  
 محدث المتأخرین شاه ولی السیوطی است چنانچه در رساله التفضیل شیخین بسجا  
 کلام مکرراً افاده می فرماید که اسماءات مذاهب ائمه اربعه اهل سنت بر آثار مرقی نیست  
 بلکه بر جماعیات غیر خطاب فتاوی این مسعود است کما ذکر سابقاً و در انتمه علم حدیث  
 فرموده که پیش محدثین اقومی حدیث و اکثر آن روایات ابوهریره و ابن عباس و عیاش  
 و ابن مسعود و انس و غیر هم است و علم همه ایشان مستند است از صحیحین در روایات  
 حضرت مرقی سنیست و بحال ائمه اربعه لخصات عبارات پس اگر در اسفار این فرقه  
 حدیثی یا احادیثی چهار ائمه اطهار یافتیم شوند بوجهی صحیح است آنها اقومی نمی باشند  
 بلکه ستوران مخالف در کالمعدوم اما تباین و مخالفت ما بین احادیث ائمه اطهار و  
 صحیحی بجز این نیست کتب صحاح فریقین شاهد دعوی است و اگر گویند که  
 روایات فرقه شیعیه احادیث ائمه موصوفین نمی باشند بعد از آنکه اعتراف بر انتساب  
 شیعیه بحضرات ائمه میدارند این انکار زیاده ازین نیست که در روایات ایشان گفته  
 شود که همه آن محدثانست بعضین درین جنس هم المسلمین است حال آنکه سند و اسناد و ثبوت

واقفان و اعتبار بر احادیث ذریت و عترت نبوت کہ در کتب حدیث شریفہ بالور و مسطور است  
 از کلام ابن اثیر البحر زب سے ظاہر میشود و آنچه در جامع الاصول حضرت امام علی بن موسی الرضا علیہ  
 السلام را و محدث حقانی محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی را مجدد مذہب شیعہ گفتہ  
 در تجدد مذہب صاحب کافی را ذیل نام معصوم شمرده العاقل تکفیر الاشارہ انا و جوب  
 اتباع با حدیث اہلبیت طاہرین صحیح علیہم السلام و سلم ذوئے الاضواء است  
 چہ آنحضرت ختمی رسالت ہوا رہست و ترغیب امتہ صحابہ را بر اسے تمسک نمودن  
 اہلبیت و ذریت خود فرمودہ اند تا آنکہ صاحب صواعق محرقہ بروایت طبرانی از ابن عمر  
 روایت نموده کہ آخر چیز سے کہ رسول صلعم بان تکلم کرد این بود کہ فرمود محافظت در میان  
 من کنیب در باب اہلبیت من ہذا ترجمتہ ماروسے فی الباب العاشر من کتابہ دور باب  
 ہشتم آورده کہ رسول خدا صلعم در مرض الموت گفت یا ایہا الناس نزدیک ہاں رسیدہ  
 است کہ مقبوض بشیوم و از میان شما بیرون روم و قبل ازین باشما گفتہ بودم اینچہ مان  
 نیز میگویم تا غدر نیارید بدانند کہ من کتاب پروردگار و اہلبیت خود را در میان شما ختم  
 گذاشت انگاہ دست علی را بردارند کہ گفتہ بند ساخت فرمود ہذا علی مع قرآن و القرآن

عجے لا غیر فان ختمیروا علی الحوض فاسلمہا کیف خلفت فیہا ازین اخبار ظاہر  
 کہ عترت رسول خدا را اہل عصمت و طہارت سے باشند کہ آنحضرت صلعم ایشان را در  
 خلق حلیف قرآن قرار داد و آخر کلام در رعایت بحق ایشان بلحاظ ثبات و قرار و  
 اسلام ایشان ارشاد فرمودہ خلاف بحق غیر ایشان انا خطر و خدرا از احادیث عامہ

صحابہ بجا لیکہ مخالفت اخبار و آثار ائمہ اطہار بہتند بدلیل خبر متواتر پیغمبر است عن علی  
بأن قال قد کذب علی رسول اللہ صلعم علی عن حنیف بن قیس قال قال صلعم قد کثرت علی  
الکذابة الحدیث کہ در زمان رسالت حاضرین بوضع اخبار بر رسول تمہار افتراء سے طے ہند  
وانحضرت صلعم نے غیر مرہ از نکث و ارتداد و تنافس و تباعض و از حرص علی الامسارۃ  
الیشان جنبہ وادہ کما یاتی بیانہا و در وقت آخر از خانہ ملائک اشیا نہ لقبولہ قوسوا عنہ  
لا ینبغی عنہ فی التنازع خارج نمودہ و بہ تخلف ایشان از ہمیش اُسامہ نفرین ہا فرسودہ ہیں اگر  
عدالت موہومہ این بزرگواران ہم بدرجہ ثبوت از اسناد خود شان برسانند فاذا اجتمع  
الجرح والتعمیل فی رجال فالاحتیاط ان میسک عن روایاتہم ان تمسک بہم و از آنجا  
کہ صاحب تحفہ عدالت انہما بنا بہ مصلحت وینی قرار دادن اعتراف سے فرماید کہ این  
حققہ فرض فارض است پس در واقع امر مفروضہ را دخلے نمیشد پس حقیقت عدالت  
شان معلوم گشت معند اوثوق بر روایات چنین کسان مفروضہ العدالتہ بخیر ظاہر شد  
و اتیاز ما بین احادیث ائمہ اہلبیت و حضرات صحابہ از مراعات پیغمبر بحال ہر دو صنف  
مہربن گشتہ کہ در حق اہلبیت آخر کلام حضور انور براسے تمسک نمودن است بایشان  
بودہ و حضرات صحابہ را در آخر وقت خانہ بدر نمودہ حالاً و ثوق بر کلام کدام صنف میباشد  
در حالیکہ اسناد روایات شیعہ اشاعت شریعہ من طریقہ ائمہ اہلبیت باعتراف مسکابین  
عامہ تیر بدرجہ صحت رسیدہ مستور الحال نامذہ است کما اعترف بہ صاحب شرح  
المقاصد بانہ قال کاشیغہ للشیعین ما رو سے عن ائمہ ہم الاعتقاد ہم انہم فیہم فانتاز

الیوم ایها المرءون بنا بران در اخبار و احادیث برویات عمرت رسالتنا جمع عیالین  
و سیاحت منوعه تیسک باہلیت اطہار است و قال اللہ تعالیٰ و اخصموا کبیر اللہ  
جمیعاً کما ذکر فیہ یا و قال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة و احد منہا جنتی  
و الباقی فی النار و آنحضرت صلعم در حدیث آخر بفرقة ناجیہ اشارت فرمود کہ مثل اہل بیت  
کشل سفیۃ نوح من رکبہا نجی و من تخلف عنہا فوق کما و تق بہما الحکیم نصیر الملتہ و الدین الطوسی  
علیہ الرحمۃ و این ہر دو حدیث متفق علیہ بین الفرقتین بیاستند چو نگردد و بی مقام مقصود  
از امتیان بیان تحقیق مرام و تدقیق کلام براسے ہدایت خاص و عام است لهذا احتجاج  
بر روایات خصام تم فی الالزام و اتوسے براسے انجاس و دیدہ جمع اخبار فریقین بخود شد  
بلکہ بعزل لحظہ این اہتمام اثبات مایست فیہ با حدیث متفق علیہا بین اہل الاسلام بفرض  
رشاد العوام و ہدایت الانام خوشتر و مستحسن بوجہ تمام سے باشد چہ این التزام براسے ظنی  
بودن باش مشاعر غلبیت ظنون است و انجاس خصام در ان مکتون و استفادہ و تواتر در رو  
راشون بنا علی ذلک افادہ نص کہ درین کتاب خصوص درین باب تنظیم شد است  
باسئل سئل ہم سببہ است و منحنی مباد کہ در حفظ اخبار و تحفظ احادیث سید ابراہیم شحونہ  
افضائل و النصوص بحق ایہ اطہار موافق بشمار بودہ اند و انچکہ از احادیث از کتب  
اہل خلافت بار سیدہ است اند کہ از بسیار واسے نمایند و مناسب مقام سخن بیع انجاس  
اشارت سے نامہ تا احادیث مرویہ اہل خلافت را با وجود عوائق روزگار غنیمت شمارند  
و بہین فضائل و نصوص قناعت نمایند زیرا کہ اہتمام و احتجاج برویات فریقین

مفتوح ششم در احادیث منصوصه بحکایت

بالا التزام خبیله مصیق فرموده است تا هم از اخبار فضائل صحابه بیشتر منبسطه تدوین  
رسیده لان المدغم نوره اما اول از سوانح آنکه در صدر اسلام مطلقاً انتظام تدوین احکام  
و انضمام کتابت احادیث غیر الا نام نبوده است و آنچه جناب رسالتنا بحفظ واقعات  
آینده در قضیه قرطاس خواشش رقم فرموده خوان زمان مساعدت در امتثال آنکه  
نمانی آنکه آنچه احادیث بنویس بر اوراق و رختان یا بر شلخ و استخوان شتران جمع کرده  
حضرت عتیق از دختر خود عایشه گرفته به بازه صحت و عدم صحت آنها پاک بست  
و بریح میل صحیح و تنقید اخبار مجموع نکرده و مشروبات تحقیقات و تنقیدات آنها نیز  
کما رواه الطبری فی ریاض النضره و الملا علی المتقی فی کترة العمال و برین سنت احراق  
شقیقے کیسے زوت مگر خلیفہ ثالث بمسداق آنکه اگر پیر نتواند پر تمام است در جای  
اخبار مصاحف را غسل آتش و او نو ذبا بعد من ذاک العناد و اللدا و به انواع اطلاق  
نذارم که در آن اخبار محترقه احادیث منصوصه الخلافت جناب سید پر قدر بود و علماء  
است و در تفحصان قرآن بسیار سے آیات شجره الخلافت آنحضرت و انیت منقبت

روایت و ایند که ما اخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال کنا نقر علی محمد رسول الله

صلى الله عليه وآله يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك ان علياً موفى المؤمنين و

انتم الغلبون از اب و اخرج به عنه مرزا بدخشانی فی مفتاح النجا اما از ان اخبار خبری

رسیده که شے با عین فرموده بوده حقیقت امر همین است که احراق اخبار و کتاب

پیر و غنا عذله ایت و احده وقوع آمده است ثالث آنکه در بعد خلافت مهیبه

و زمان قمر و غلبه و استیلا حضرت عمر خلیفه احد الصحابه چنان حکم فرمود که خلافت  
 نشاء خلفا کتاب نامه شرعی یا حدیثی از حضرت خیر البر نقیل بنیو و ملائک القاری از ابن عباس  
 آورده که جناب دوس در سند عول بعد عمر مخالفت او نموده گفتند که چرا حجت خود را  
 بر عمر ظاهر نکردی فقال ابن عباس کان رجلاً سمياً فیه منقته و رتبه یعنی براس آنکه عمر  
 مرد سببی بود و هیت تا زمانه او مر از اطحا حجت باز داشت هر چند که ملا حیون بن نور اللؤلؤ  
 ازین روایت منع و انکار میفرماید اما مجرد انکار امر واقع را غیر واقع نمیکند مخالفت ابن عباس  
 در سند عول از عمر در کتب فقهیات مذکور است و احتجاج جناب پیش عمر مذکور  
 و در جلد ثالث تاریخ اسمعیل المعروف بابن کثیر منقول است قال صالح بن ابی الاحضر عمر

ابی سلمه سمعت ابی هریره یقول ما کننا تطیع ان نقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 عمر ازین خبر روایت اثر واضحتر است که جماعه صحابه در عهد خلیفه قدرت بر نقل احادیث خیر  
 بلا اذن و نشاء خلفا کتاب نمیداشتند و آنچه از اخبار مخرب بنیاد خلافت بوده باشند  
 هیت خلیفه چگونه خصت نقل می نمود و اگر گویند که اکثر اخبار ابو هریره سبب  
 منع حضرت عمر گردیده که در نقل روایت از حضرت رسالت با وجود قلت صحبت یک شهر  
 میفرمود و زاندا ز ما ثور منبضه ظهور جلوه گر می نمود میگویم که این احتیاط در نقل اخبار  
 ابو هریره در سائلی که مخالف مذهب الهیت بوده اند چرا امری نداشتند حال آنکه در صحاح  
 بلا الخط غش بدون شده اند و ابو هریره را از جمله چار یار و راکتار اخبار می شمارند که  
 فی روضه الاحباب و غیره و انفا شنیعی که اخبار ابو هریره از آنجمله است که آنرا اقوی

حدیث میدادند مگر آنکه منع در مسائلی بود که شایسته موافقت با مذہب اہلبیت و عترت  
 از مرویاتش مستنبط و مستخرج نموده باشند و ہر گاہ کہ قولہ ما کن نستطیع دلالت میکند کہ  
 کہ جماعت صحابہ بر نقل احادیث خلاف منشاء خلافت اہل بیت قدرت نمیداشتند پس وجہی برای  
 تخصیص ابو ہریرہ پیدا نیست فانہم رابع انکہ از عہد رسالت تا زمان خلافت خلیفہ  
 ثالث مصاحف ہائے قرآن بدون شدہ بودند و معاشرہ صحابہ حفظاً و ناظر اقرأت میکردند  
 مصحف عائشہ و مصحف حفصہ و مصحف عبدالمدین سعود از جملہ مصاحف مشہورین  
 الجہور بودہ اند اما شوکت استیلا و خلیفہ با حیا با ہمہ تدوین تمام مدونات را در اندک  
 زمان کہ قرب عہد رسالت بودہ و جماعت صحابہ با ہمہ صلاحیت در دین حاضر الوقت بودند  
 نیست و نابود گردانید و این قصہ پر عرصہ طوالت موجب ملالت دارد و بنہدی از اطناب  
 اقتصاراً نقل مینمایم و تفسیر آقان تحت نوع سابع و اربعون در نسخ و منسوخ فی  
 ضرب ثالث من النسخ فی القرآن مذکور است حدیث ابن ابی حاتم عن ابی لہیقہ عن  
 ابی الاسود عن عروۃ بن الزبیر عن عائشہ قالت کانت سورۃ الاحزاب تقر فی زمان  
 ابی صلعم ہاتی آتی فلما کتب عثمان المصاحف لم تقدر منہا الا علی ما ہو الان یعنی سورۃ  
 احزاب در زمان پیغمبر و وصد آیات مقرر بودہ پس ہر گاہ کہ عثمان مصاحف را قلمی  
 نمود از آنها باقی نماند مگر بہت دریکہ حالاً موجود است ازین روایت ظاہر می شود  
 کہ در تمام عہد رسالت و زمان شخین سورۃ احزاب دو صد آیات قرأت مینمودند و وقت  
 تصحیف عثمانی نقصان واقع شد نہ آنکہ گویند کہ منسوخات غیر مقرر در دین تصحیف

فتح ششم و اجلاس منصفین الخواتمه ۳۹۳  
تسید در میان اجلاس و مشکب کتب

خارج شده اند وقت بروسیه ملی دین ضرب ثالث روایت دیگر ازین شکفت تراورده

عن حمید بن بنت ابی یونس قالت قراء علی ابی یوسف بن شامین سستی مصحف عائش

بن ائمه و ملائکتهم یصلون علی الصبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیہ وسلموا علیما و علی الذین یصلون

الصفوف الاول قبل ان یغیر عثمان المصاحف لم یصل انک در مصحف عائشه درین آیه فقره

و علی الذین یصلون الصفوف الاول قبل ان یغیر و ادون عثمان مصاحف را شامل بوده

که خلیفه وقت قرآن بدون را تغییر نموده به نقصان مصاحف اما احدی مجال انکار

یا منع ترویج یا تقاضای مصحفی علی ما هو کان پیش تسلط و قهر خلیفه میسر نیامد ازین مضمون

احبار که مفروضه بطل و کذب وقایع خلافت مسلمین بودند چگونگی علی لسان الناقین

جاری می شد که خلافت باه متوالیه ایشان مانع بود و فاسد آنکه زمان پر شور خلفاء

بنی امیه در اطفالی حق و اجلاس باطل نه آنچنان بوده است که محتاج شواهد و بیینه

باشد صاحب صواعق محرقة هم معترف شده است در فصل دوم از باب ششم و آن

ابی الحدید در اوائل جزو یازدهم شرح نهج البلاغه از کتب حدیث ابوالحسن بدایینی

مفصل بکلام مختصر آورده و فاضل بدایینی شرح شیوخ محدثین و ایتمه روایت معتبرین و عالم اخبار اسلام

صاحب مصنفات انساب و ایام بود که نقل الحافظ السمعانی فی کتاب الانساب

لم یخص ترجمه اش چنین است امیر معاویه بعد عام الجماعة بعالم نوشت که فصل اول

و ابلیت او نقل کند از خون او و مال و س من برأت میکنم پس خطاب آورده و

باز از لعنت و تیرا شروع نمودند نعوذ بالله و هر کوفه و بصره زیاد بن سمیه را حاصل

سفر کرد که او از شیعیان علی مرتضیٰ علیه صلوات اللہ معرفت تا مصیبت داشت پس  
 برگوزد ایشان را قتل کرد و بقیه السیف را از عراق خارج کرد و باز امیر معاویه نوشت هر که  
 فضائل و مناقب عثمان روایت کند ایشانرا قریب سازید و اگر ام نماید تا آنکه  
 از سر دور مناقب عثمان بکشتار رسید بعد از آن بهمان شمال قلمی نمود که احادیث و حق  
 عثمان بکثرت شده و در هر مصر و ناحیه شایع گردید حالاً در فضائل شیخین دعوت نماید  
 استیمنه مدائمه فرموده که منم بنیم اخبار کثیره را در مناقب صحابه مقتضی اند بپوشانند از تحقیق  
 مزارند تا آنکه بر منابر مذکور می شوند و در سین اطفال را مثل تعلیم قرآن تسلیم نمایند  
 و بابیشان روایت می کنند استیمنه ملخص کلام این اطفال است حق و احیای اطل  
 بقتل نفوس و تهدید بر نقل فضائل الامحار مانع جید است از اظهار نصوص بر خلافت  
 و استحقاق اهل بیت من عند اللہ خصوص پس آنچه بدین همه موانع شدید و عوائق  
 عظیمه بنیم ظهور الحق یعلو ولا یعلو است و در نتیجه چنین فوائد مخصوصه که فحاشا  
 این خلافت با امر ارجبائره کازوفات خیر الورا تا انقضای دولت خلفاء  
 عباسیه مستمر مانده معجزه از معجزات ولایتیابی توان شمرد و اینجا بدو ازده تا اخبار بعد و این  
 اطرار اختصار می نمایم پس -

**از کلام** احادیث حضرت بنوی که در استحقاق خلافت منصوص بر نفس جلی و برهان  
 قطع است ما رواه العالم الربانی والنور الشعاعی فی المحدث الاوحد العلم المفرد ابن  
 بابویطاب شراه فی کتاب المنصوص علی الایمه الاثنی عشر و نقله عن السید ہاشم

البحرانی طیب رسی نے کتابہ غایتہ المرام فی حدیث طویل عن انس بن مالک (اقتضایاً)  
 بالقول المشهور والفضل ما شهدت به الاعداء قال قال رسول الله صلعم خلقته الله  
 تبارک وتعالی وابل یتیمی بن نور واحد قبل ان یخلق آدم تسعة آلاف عام ثم نقلنا الی  
 صلب آدم الی اصحاب الطاہرین ومنہما الی ارحام الطاہرات نقلنا یا رسول الله  
 فاین کتتم قال کنت اشباحاً من نور تحت العرش سبج الله وجمده الحدیث یعنی فرمود  
 سرور عالم کہ تبارک وتعالی مرا واپل بیت مرا از نور واحد پیدا نمود قبل از خلق آدم  
 آدم نہ ہزار سال بعد از ان در صلب آدم مارا نقل نمود پس از ان از صلب طاہرین  
 یعنی در پشت ہاسے مومنین و از انہا در ارحام مومنات و سلامت متقل کر و کتتم کہ یا  
 رسول الله شما کجا ماندید و بر کجا م صورتہا بودید فرمود آنحضرت کہ ما در عالم اشباح  
 نور تحت عرش سبج او تعالی و تمیید او میکردیم انتہی بلخصہ و این حدیث تفسیر  
 حدیث او است اقول صلعم تلیقت انا وعلی بن نور واجب کما رواہ العاصم و  
 الخاصتہ و درین مقام خواص و اسما و شعر خلافت جناب امیر قابل اطہار است  
 منہما فی قولہ بن نور واحد و منہما فی قولہ قبل ان یخلق الخ و منہما فی قولہ ثم نقلنا من  
 صلب آدم الی اصحاب الطاہرین و منہما الی ارحام الطاہرات و منہما فی قولہ  
 سبج الله وجمده کما یاتی بیانہا اما حدیث نور از روایہ عامہ و خاصہ با سانیہ  
 محتاط و بطریق متنوع از معاشر صحابہ رسول الله جمہیر اسلام و علماء اعلام و اعیان  
 امت و خاصان اہل سنتہ و الجماعتہ تعبیرات شتہ و بجائے متحدہ کہ متحدہ مفاداً

انفا انشاء الله در کتب اخبار و فضائل و مناقب و مسائید خود معانی نقل فرموده اند چنانچه  
 علامه حبیب اللہ الکریم یا ابراهیم بن عبداللہ الوصالی العینی الشافعی در کتاب الاکتفا فی  
 فضل الاربعة المحققه از سلمان الفارسی آورده قال سمعت رسول اللہ صلعم  
 یقول کنت انا و علی نوراً بین یدی اللعائن قبل ان یخلق آدم باربعه عشر ایهام  
 فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزئین فجزرانا و جزر علی ابن ابی طالب خریج الامام  
 احمد فی المناقب و از جناب امیر العرب روایت کرده قال قال رسول اللہ صلعم  
 خلقت انا و علی من نور واحد نسج اللہ علی قرن العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم  
 بالقیامت عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصحاب الی مطهرات الارحام  
 حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا لضعیفین فصرنا فی صلب عبد اللہ و صار  
 فی صلب ابی طالب فاتخارنی بالنبوة و اتخار علیاً بالشجاعة و العلم و الفصاحة و استلق  
 لنا اسمان اسماء فاللہ محمود و انا محمد و اللہ الاعلی و هذا علی خریج الحافظ ابو الریح ابن ابی عمیر  
 الکلاسی الاندلسی فی کتاب الشفا و هو ممدوح فی رجال الذہبی کما فی تذکرۃ الحنفی  
 و ابن المغازلی کہ موافقات مناقبش شرح اخبار براسه ابن حجر الشافعی مستند فی  
 الروایة عند المالکی و الحنفی و الحنبلی است در کتاب مناقب تتمه ابن حدیث از جابر بن  
 عبد اللہ بن سہب نقل سے فرماید کہ تمہما جزئین جزو فی صلب عبد اللہ و جزو فی صلب  
 ابی طالب فاخرجتہ نبیاً و اخرج علیاً و صیاً و سید علی الہمدانی کہ از عظمائے محدثین  
 و عرفائے متورعین جنیبہ و شیخ الاجازہ صاحب تحفہ اثنا عشریہ است و زیوۃ القرطب

از سلمان فارسی روایت مینماید بانه قال صلعم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان  
 یخلق الله آدم باربعه آلاف عام فلما خلق آدم رکب لک النور فی صلبه فلم یزل فی  
 شیء واحد حتى افرقانی صلب عبد المطلب فی البیوة و فی علی الخلفه و شیخ محمد الواعظ  
 الهروی در ریاض الفضائل آخر فقره حدیث همین لفاظ آورده فاخر حنبی نبیا و اخرج علیاً و  
 و احمد بن ابراهیم در جوهر النقایس همین جور آورده ففی عادت البیوة و فی علی الخلفه  
 و علامه پیراوشجاع شیبرویی بن شهر دار الدیلمی در فردوس الاخبار در باب الحائزین بهمین  
 طور از سلمان رو نقل کرده است و بگذارواه العاصمی فی زین المقتضب عن ابن مالک  
 اما استدلال ما ازین حدیث بلفظ اخرج علیاً و صیاً و بلفظ و فی علی الخلفه مقصود نیست  
 چه این چنین از نصوص است بلکه بیان وجود خمسہ می باشد که در صدر اشارت نمودند  
 بنا بر اختصار و تاسید بهمان لفاظ این حدیث از دیگر محدثین بخار نقل می نمایم سبط ابن  
 الجوزی ورتذکره خواص الائمة حدیث کنت انا و علی بن ابی طالب نوراً بین ید سے  
 الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعه آلاف عام را لفاظ حدیث خلقت انا و علی من نور  
 واحد را که امام احمد در فضائل و رد گفته که رجال این حدیث ثقات می باشند پس  
 و جمله حدیث براسه توشیح باقی مانده یک فقره ثم نقلنا من آدم الی اصحاب الطاهرین  
 و منها الی ارحام الطاهرات و یگرے نسج الله و نوره اما اول و آخر من حدیث الجمع بین  
 الروایات مرویات صدر از الوصابی یعنی الشافعی است و ابو الفتح محمد بن علی  
 النطنزی که شیخ و او ستاد سمعانی است در کتاب خصائص علویة از سلمان فارسی

بچنین عبارت نقل کرده خلقت انا و علی بن ابی طالب من نور عرش سید المرسلین

تقدس من قبل ان یخلق الله عزوجل آدم باربع عشرة الف سنة فلما خلق الله آدم

قلنا الی اصحاب الرجال و ارحام النساء الطاهرات الحدیث و در روایت حافظ ابو البرص

المعروف بابن سبع در کتاب شفاء هم درین حدیث الفاظ مذکور خلقت انا و علی بن نور

واحدیج الله علی تن العرش من قبل ان یخلق ابو نادم بالفضیة عام فلما خلق

آدم صرنا فی صلبه ثم قلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام الحدیث ما ثور

است و محمد صدر عالم در معارج العلی از ابو الریح سیمین حدیث را نقل فرموده و ابو محمد

احمد العاصم در کتاب زین الفقه شرح سوره یس فی حدیث نور را بطریق شسته و

سبل متعدد روایت کرده از ابنجد از ابو حاتم در حدیث انس بن مالک آورده خلقت

انا و علی بن ابی طالب من نور واحدیج الله عزوجل فی بینه العرش قبل خلق

الدنیا و لقد سكن آدم الجنة و نحن فی صلبه و لقد ركب نوح السفینة و نحن فی صلبه

و لقد قذت ابراهیم فی النار و نحن فی صلبه فلم یزل یقلبنا الله عزوجل من اصلاب

طاهرة الی ارحام طاهرة الحدیث و ابراهیم الحموی نے در فراد اسطین و موفق بن احمد

المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف الکبخی بروایت ابن عساکر از سلمان فارسی

در کتاب کفایة الطالب و علی الهدائی در سودة القربی و در روضة الفردوس و ابن

المغازلی در کتاب مناقب شیخ محمد الواعظ الهروسی مذکور در کتاب ریاض المسائل

از سلمان فارسی قوله صلوات الله و علیهم و علی آله و سلم الذلک انما هو نور و یخبر

نقل کرده اند چونکه بعضی از متعصبین از اهل نواصب بدعوی موضوعیت این حدیث نیز در متن حدیث گفتا ندکه شرکت نور جناب امیر در نور بنومیستلزم و حجاب ماست او بلا فصل نمیشود لهذا بعد از خارج آن از روایات ثقات اثبات استحقاق از متن حدیث عبارات مذکوره می نمایم و الله الموفق والمعین و نستعین قوله صلعم خلقت انا و علی من نور واحد و ال صریح است بر خلافت عاصمه و امامت مطلقه حضرت مرتضوی زیرا که نور محمدی بذاته من قبل الله از روز خلقت بوجه مزید شرف کمال قابلیت و بلوغ لیاقت در امر خلافت و ریاست استحقاق وافر میداشت و حدیث قدسی لولاک لما خلقت الاقلاک مخبر این مدعاست شاه ولی الله در ازاله النحفا افاده فرموده است که نفوس قدسیه انبیا و علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت الهی بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته اند و ریاست عالم به پیش سفوض شده قال الله تعالی الله اعلم حیث یجعل رسالتک لیس خبر آن نور که در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده و در حکمت الهی بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته لامحال مستحق آن کرامت است الا ما استثنی منه بقوله صلعم لانی بعدی خواهد گردید و سونکد این باجتهاج در بعض طرق حدیث نور مذکور است چنانچه علی بن ابی طالب طاب ثراه در تفسیر مجمع البیان از ابن عباس در حدیث طولانی آورده که آنحضرت فرمود خلقت الله نوراً تحت العرش قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف سنه قبل ان یخلق الله آدم القانور فی صلب آدم فاقبل یتقل ذلك الذر من صلب

اسے صلیبی لیتے تھے۔ عبدالمطلب بن عبدالمطلب و ابی طالب محققین نبی من  
 وذلک التور لکنہ لابی بعدی و توفیق این طریق از طرق عامہ بدو و تحقیق سے باشد  
 اولاً در احادیث صدر گذشت قول صلعم فاخرجتہ نبیاً و اخرج علیاً وصیاً و قولہ ففتن  
 النبوة و فی علی الخرافة و در حدیث سلمان فارسی کہ علامہ نطنزی در خصائص علویہ  
 روایت نموده چنین است فكان اسمی فی الرسالۃ و النبوة و کان اسمہ (علی) فی  
 الخرافة و الشجاعة فانار رسول اللہ و علی سیف اللہ و این افراد از متن حدیث نہایت  
 رفع بہمان دخل است آنچه بوجہ اتحاد فطرت و علو صفات مقتضی مساوت منصب بودہ  
 لہذا بعد ذکر اتحاد طینت و فطرت بفرض رفع ہمین اشتباہ صراحت بہر دو منصب  
 نموده ثانیاً در بعض طرق حدیث بجای صراحت مذکورہ حدیث فعلی منی و انامنا  
 لحمہ من لحمی و من دمی شامل است کما رواہ العاصمی فی کتابہ زین القتی و  
 المحموی نے فی کتابہ فراید السمطین و شہاب الدین احمد نے تو ضیح الدلائل و شرح  
 متن باین حدیث از احمد نجدی سے بایستہ نیکہ کہ از دے صاحب تو ضیح الدلائل شہاب  
 چنین نقل سے فرماید قال العلامة مطلع الکشف و الکرامۃ جلال الدین احمد نجدی  
 یقال فلان منی و انامنا ویراد بیان غایت الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفين  
 و تدبیری من بعضہ البیدل قولہ ارضیتم بالحیوة الدنیاء من الآخرة اسے بدل الآخرة انامنا  
 و ہوسنی اسے انابدلہ و ہو بدلی اسے کل منہا قائم مقامہ الا فیما استشاء الدلیل  
 انتہی بقدر الحاجہ بلخصہ لکنہ در غایت اختصاص و کمال اتحاد از طرفین بیگویند

فلان شخص از سن تا سن از او می باشد و گاهی حرف من یعنی بدل می آید چنانچه فی قوله  
 ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة یعنی آیا راضی شدید شما بحیات دنیوی بعوض آخرت  
 و مفاد آن نامنه و بی همتی یعنی من بدل او هستم و او بدل منست یعنی هر دو قائم مقام  
 یکدیگر می باشند مگر در آنچه که دلیل مبرهن و نفس روشن متمیز نموده باشد پس  
 این کمال اتحاد و غایت اختصاص که مقتضی مساوت در منصب بود و مخصوص شده  
 است بقوله صلعم لابی عبدی عام ازینکه در حدیث مذکور باشد یا در جای دیگر  
 پس این توجیه شریف نیز توضیح معنی متن حدیث نور است و من لم یحبل الدنیا لوراً  
 فلان من نور و باید دانست که اتحاد این نور مقتضی قرب قرابت و تقرب برابرت  
 است چونکه اتحاد نور نیوی و مر تقوی منصوص است پس قیاس اتحاد طینت جعفر و  
 عقیل و حمزه و عباس رضی الله عنهم بانحضرت بقرب نسبی بلا فصل باین تقرب تحقیقی نمیتواند  
 اما بقربت و ذور هم چونکه اباعد قریش دعوی خلافت نموده اند لهذا بمقابل آنها  
 حجت بقرب قرابت نسبی البته اقوی و ارجح در امر خلافت میباشد که قال ابو بکر  
 عشیرته واقارب و ذور هم و نحن اهل الخلافة ازین حجت واضح گردید که محض قرب  
 قرابت نیز موجب استحقاق در امر خلافت هست و از آنجا که در اتحاد طینت و جزئیت  
 در قطرت نفس مبرهن برآمد فلا جرم این از دعوی قرابت بدرجا اولی و امری حجت  
 اقوی می باشد زیرا که طرف مقابل مدعیان قرابت قبیل انصار بودند که بتلحیح  
 قرابت همه انصار و هم کشیدند و محض عصمت و عاجز و ساکت گردیدند و بطریق اعانت

و بیعت پیوند پس از انبار و کردار جم غفیر انصار واضح و آشکار است کہ قرابت در امر خلافت  
 حجت است بنا بر تعلیقات اثبات اتحاد طینت و وحدت نور رسالت و ولایت بر بان اقوی  
 بر اس استحقاق خلافت است و چونکہ خلافت النبوة زائد از یک کس بدیگری نمی رسد چنانکہ  
 خلیفہ ثانی خود را خلیفہ رسول اللہ نیکت بلکه خلیفہ خلیفہ رسول اللہ میفرمود و بوجه طوا  
 خود را امیر المؤمنین نام نهاد کما فی تاریخ الخلفاء لهذا العبد ثبوت استحقاق خلافت از وحدت  
 طینت بحق شاه ولایت ضرورت اثبات بلا فصل نمانده است قوله صلعم قبل ان تخلو  
 آدم الخ و ولایت میکند کہ قبلیت مذکورہ بنا بر مصلحت مزید شرف و سمو مدارج و علو معارج  
 می باشد بر تمام عالم ورنہ در تقدیم و قبلیت ترجیح بلا مرجح و صد فعل عبث لازم می  
 و ہو باطل بالضرورة فی افعال القدرۃ و از جملة اسباب ترجیح کہ یافت می شود باقال  
 اللہ تعالیٰ لا اوم فی حدیث القدسی فی حق آل العباد و النعمۃ النجباء ہو الا خمس من اولادک  
 لولاہم باخلقتک یعنی در حدیث قدسی وارد شدہ و پیغمبر صلعم خبر داده کہ خدا سے عزوجل  
 حضرت آدم گفت کہ اگر این جنین از اولاد تو بنویس ترا خلق منی کردی مگر انجیح المحوینہ  
 باسنادہ فی کتاب فراند اسمطین از اینجا واضح شدہ کہ سبب نور طینت و علت سابقیت  
 فطرت اینحضرت ہمین شرف مزید و فضل حمید است کہ اصل خلقت مخلوق میباشد  
 و اصل برفیع بر وجه مقدم می گردد پس بختن پاک اشرف و اقدم بر حضرت آدم و دیگر انبیاء  
 جمیع عالم ہستند و بہر کہ اصل و مقدم بر انبیاء در وجود فطرت است حق خلافت و امامت  
 باوست بدلیل فیما استثنی عنہ و آن عمدہ نزول وحی میباشد و در حق مساوت مطلقہ میباشند

در منصب نبوت و رسالت قول صلعم نقلنا من صلب آدم الی اصلااب الطاهرین و منها  
 الی ارحام الطاهرات دلالت میکند که آباء و اسماات و اجداد و جدات نبی و علی از نجاست  
 کفر و سفاحت مبرا و پاک بوده اند آنچه در بعضی طرق عامه لفظ کرام الاصلااب الی مطهرات  
 الارحام وارد شده است و بظاہر شبیه میشود که این اثر قول اصلااب الطاهرین و منها الی ارحام  
 الطاهرات تمیز است چه در اول صلب هاست طاهرین بمعنی پشت پاکست پس ارحام مسلمات  
 مذکور است و اطلاق طهارت بر کافر و مشرک صحیح نمی شود و بقوله تعالی انما المشرکون  
 نجس و در نجای طاهرین و طاهرات وارد شده پس مراد از ان مسلمین و طهارت اند و در ثانی کرام  
 صفت اصلااب و مطهرات صفت ارحام واقع شده پس لطافت آنها از مطلق سفاح  
 مراد است بدلیل روایت انکه دلان بن اصلااب طاهره الی ارحام طاهره با ثور است و ازین صفت طهارت  
 که بر اصلااب و ارحام است خصوصیت طهارت از سفاح بهوید اترست نه از نجاست  
 کفر و شرک میگویم که اطلاق طهارت هر گاه بر کل جائز نیست بر بعضی اجزا و آن کل چگونه  
 صحیح خواهد شد عضو از اعضاے مشرک را بدلیل انما المشرکون نجس کا طاهر نخواهند  
 گفت نه سفاح و زنا موجب نجاست صلب و رحم و مولود است نه امثال مشرکین اولاد  
 زنا نجس می باشد تا آنکه اطلاق طهارت بمقابل زناست و اول باشد مگر بعنوان مجاز  
 اتم شاذ و بجا مجاز قرینه و آله می باید و در نیکام خلاف آن از احادیث مستند قوی السند  
 آباء و اجداد خیر المسلمین ثابت میشود چنانچه حافظ جلال الدین سیوطی در کتاب طراز العلماء  
 فی الفرقین بین العمائم و القمامه در اثبات اسلام ابوین بنی المشرکین رسول تعلیم

فرموده الثالث انما كانا على دين ابراهيم ما عبدوا قط في عمرهما الا صنم وامجاد وهذا المنسك  
 قوت السند كثيرة العدد وعظيمة المدد لا يقوم لرواها احدا تنتمى ليعني ابو بن رسول الثقلين بردين ابراهيم  
 ليوم غد كما به وخرود با عبادت اصنام ممنوده اند و در بنیاب احادیث قوت السند كثيرة  
 العدد وعظيمة المدد به با شذکة اهد براسه رواها قدرت نداد و تنتمى لخصه و هرگاه که ابو بن  
 واجد او پیغمبر بردين صیغه ثابت شد و همین احب داد امیر امجاد اندا بنجاب  
 بقسمه لم یسجد قط پس طهارت نسل و هم نفس جناب استحقا کرامت ارد و حافظ سیوطی در مولف  
 ثالث که موسوم است بدرج منیفة فی الآبار الشریفه اثبات اسلام آباء واجد او رسول  
 امجاد فرموده است و هكذا فی کتاب طراز العاصم و در درجه ثالثه از درج منیفة چه نیکو است  
 مسکت اهل عوجاج افاده نموده عبارتش اینک الدرجه الثالثة انما (ابوی البنی) کا تا علی  
 علی التوحید و دین ابراهیم علیه السلام کما کان علی ذلک طایفة من العرب و نهد طریقته  
 الامام فخر الدین الرازی و زاد ان آباء البنی صلعم کلم الی آدم علی التوحید و دین ابراهیم لم یکن  
 منیم شرک قال مما یدل ان آباء صلعم ما كانوا مشرکین قوله لم انزل النفل من اصحاب الطاهر  
 ابله ارحام الطاهرات و قال تعالی انما المشرکون نجس فوجب ان لا یکن احد من اجد او  
 مشرکا و قال ومن ذلك قوله تعالی الذی یراک جبین تقوم و تقلبک فی الساجدین معناه  
 انه ینقل لوزه من ساجد الی ساجد قال و بهذا التقریر فالآیة و التعلی ان جمیع آباء صلعم  
 كانوا مسلمین قال و جیت بحیث القطع بان والد ابراهیم ما کان من الکافرین انما کان ذاک  
 عمداً فی ما الباب ان یجیل قوله تعالی و تقلبک فی الساجدین علی وجه آخر و از اوزوت الروایة

بالکل ولاسنا فاقه بینهما وحب حمل الآیة علی الكل یعنی بقدر الحاجة یعنی بدرستی که ابوبکر پیغمبر  
 خدا صلعم موجد و پرورین ابراهیم بودند چنانکه در آن زمان طائفه از عرب موجد و پرورین جنیف بودند  
 و همین قول فخرالدین امام رازی است و زیاده نمود رازی برین قول که آباء نبی صلعم کلمه تها  
 آدم بر توحید رب مجید و بعد از حضرت خلیل پرورین و سه بودند و ایشان نجاست شرک  
 بنوده و امام رازی گفت و از جمله دلائل که دلالت میکند که آباء آنحضرت صلعم شرکین نبودند  
 حدیث پیغمبر است که فرمودم ازل نقل من اصحاب الطاهرين الی ارحام الطاهرات و  
 من یگوید که این حدیث لفظاً و معنای مطابق حدیث سجودت عنده است و امام رازی گفت  
 قال نعم انما المشركون نجس پس واجب آنکه یکبار از اجداد آنحضرت شرک نباشد  
 و گفت و ازینجا است قوله تعالی الذی یراک حين تقوم و تعلبک فی الساجدین یعنی  
 بدرستی که او نعم نقل فرموده نوزدهم رازسا حسب ساجد و دیگر گفت و باین تقریر  
 که دلالت منماید بر تحقیق حجج آباء البنی صلعم نمین بودند و گفت درینوقت واجب  
 شد بالیقین که والد ابراهیم خلیل السلام از کافرین نبود بلکه از علم ابراهیم کافر بوده و فاسیت  
 کافی الباب اگر قول نعم و تعلبک فی الساجدین بر وجه دیگر حمل نمایند پس وقتیکه روایات  
 بر اسلام آباء و اجداد بنی کلمه وارد شده اند و در آنها سنا فاتی نیست واجب شد حمل آیه  
 بر اسلام کل آباء و اجداد آنحضرت است شخص ترجمه از استدلال سیوطی و احتجاج فخر رازی  
 ظاهر و باهر است که احادیث در اسلام و ایمان آباء و اجداد رسول منان سنا فاتی ندارند  
 و با وصف خظور و وجه اخری در معنی آیکر جمیل معنی آن بر اسلام کل آباء سیدالانبیاء

احسان حدیث نور  
بر اسلام آید

واجب است و از جمله روایات همین حدیث نور است که فخر رازي بان احتجاج بر اسلام  
آیا خیر الانام فرموده است نه اعلیٰ عمل قوله من اصحاب طاهرة الی ارحام طاهرة بر همان  
معنی باید کرد آنچه از حدیث من اصحاب الطاهرين الی ارحام الطاهرات متخرج میشود  
چه طهارت رحم نخب طهارت ذو صلب نور هم است و از سوانح وقت احتجاجی بوجه آخر  
حالی بنماییم که خیر المرسلین افضل در جمیع صفات کمالیه و محاسن جمالیه بر انبیا کریم و مرسلین

عظام بوده اند و قال الله فی حق آباءهم و اخوانهم و من آباءهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجنبیائهم  
و بدین هم الی صراط مستقیم و مفاد لقبی برگزیدگی است و آن حاصل نمی شود مگر بعد از اسلام  
بلکه این صفت خاصه مخصوص با نبی و اولاد و اعیان ایشان است و مفاد هدایت متضاد و ضدالت  
است پس قوله بدین هم الی صراط مستقیم نص صریح است بر اسلام آباء و اخوان انبیا علیهم  
السلام و این هدایت برگزیدگی عنایت خاص و فضل با اختصاص از بارگاه ایزدی است  
که حضرت انبیا علیهم السلام منبذول شده است پس چگونه میتوان کرد که آباء و اخوان  
مفقولین با سلام شرف باشند و آباء و اجداد افضل المرسلین با همه برکت نور انحضرت  
از شرف اسلام محروم باشند و هیچ نصیبی نبرند نفوذ بالمدد هر گاه طهارت آباء و اجداد حضرت  
نبی بدلیل قوس قلبک فی الساجدین ظاهر و باهر که دیدیمین دلیل در طهارت آباء  
جناب امیر است و وقتیکه ابوبکر رسول الثقلین در زمانی موجود بود و بدین جنیف بودند که طایفه  
عرب نیز بر همان مذہب و ملت خفیه موجود بودند پس از اسلام ابو طالب چه شکلی در  
باقی است مخصوص در نیحالت که دین عبدالمطلب پدر و عبدالمطلب برادر بنا بر احتجاج  
ما سبق قلبک فی الساجدین موافق آئین حضرت ابراهیم بود خلافت خاندان و چگونه بود

اصنام شتعل سے ماند و منکرین اسلام حضرت ابوطالب یا ہمیں حجے است کہ بچوان دعوت  
 اسلام تمام قریش گفتند نحن لانرغب عن عبدالمطلب كما قال الاعور الناصب پس بعض  
 این جواب یہاں حجیت براسے اسلام ابوطالب سے آرم کہ ابوطالب کے دین عبدالمطلب بود و حضرت  
 آن بروین ابراهیم بود پس ابوطالب بروین ابراهیم بودہ اما انکار بوجہ نظر سگری بودہ  
 باشد و این ہم از حضرت ابوطالب غیر مروے است بلکہ اسلام آوردن بدین محمدی نہی بود  
 صحیحہ ایمہ ہد او باشعارش کہ در حمایت خیر الورا بنظم آوردہ ظاہرے شود لایق بیاننا ہذا المقام  
 مخافہ سخن تطویل لہرام اما احادیث بطریق اہل البیت علیہم السلام در اسلام ابوطالب  
 باسناد صحیحہ در کتب فرقہ مروے شدہ اند و توثیق این با کلام ابن اثیر ظاہرے شود کہ  
 قال فی جامع اصول و اہل البیت یرمون ان اباطالب مات مسلماً و ہذا کان للتمسک  
 پس ابن الترام اسلام و جمیع جماعت آباد کرام و اجداد عظام و ولایت واضحہ و اہم و برانکہ  
 این فضیلت کہ مختص بحضرات انبیا خصوصاً بذات جناب مصطفوے بودہ بہاں خصوصیت  
 بحضرت امیر ارزانی شدہ کہ آن مخبر کمال طہارت نور و منظر فرید لطف رب غفور بیاباش  
 و افضلیت آنحضرت ولایت منزلت از عام و خاص افراد امت ظاہر بالضرورے گردو  
 وہمین دلیل استحقاق خلافت حقہ نبویہ و ریاست مطلقہ دینیہ بوجہ اتحاد و اختصاص در  
 فضیلتہ خاصہ ساطع کجذو و الحورے شود و قولہ صلعم نبع اللہ و نجدہ سفید اولویت  
 افضلیت بر سایر خلقت است چہ انبیا و چہ امت زیرا کہ تسبیح و تمجید و تقدس با  
 تم عبادت سبحانہ و تبارک است و عبادت از قبل آدم محتوے بزرگثیر عبادت و ثواب

سبب امتداد حسن اعمال و حسنات میباشد پس ہمیں موجب فضیلت عنہ المصطفیٰ  
 است و مورد فضیلت مدعوہ حدیث کافی است کہ از امام ہادی انا م ابو عبد اللہ علیہ  
 السلام مرویست قال ان بعض قریش قال الرسول اللہ صلعم ہامی شیء سبقت الانبیاء  
 وانت لبعثت انہم و خاتمہم قال انی کنت اول من آمن ربی و اول من اجاب عنہ  
 اخذ اللہ بیثاق النبیین و اشہدہم علی انفسہم است برکم الخ قالوا بلی فکنت انا اول نبی  
 قال علی سبقتکم بالاقرار بالقدانتی لخص ترجمہ آنکہ بعض اہل قریش پرسیدند از رسول خدا  
 صلعم کہ یکدام شیء از انبیاء سلف سبقت در فضیلت برودہ حالانکہ آخر ایشان حجج بودہ  
 شدہ و خاتم ایشان ہستے فرمود آنحضرت بدرستی کہ من اول آنکسے نیباشم کہ ایمان  
 عباد آوردند و اول آنکسے نیباشم کہ اجابت نمودند و قیامتکہ خدا از انبیاء اخذ بیثاق  
 نمود و گواہ گرفت ایشان را بر نفوس ایشان کہ گفت است برکم الخ گفتند بے پس من  
 اول نبی بودہ ام کہ گفت بے لہذا مقدم بودہ ام و سبقت نمودہ ام بر انبیاء بسبب  
 اقرار بر نبوت خداوند تعالی و دیگر اقرار بیثاق ہائے سجا ز تعالیٰ است ازین حدیث  
 مستنبط میشود کہ اجتماع حاضرین ہر کہ در اقرار توحید رب العالمین و در با پیمان ہا  
 احکم الحاکمین سبقت جوید سزاوار فضیلت و اولویت و اقدیمیت بر جمیع مردمان است  
 و نور علی قبل از خلق آدم از نبی نوع انسان در سب و تمجید و تقدیس او تعہ سبقت فرمود  
 است پس نور آنجناب مقدم و اقدم و اولی و افضل است بر زوات و اشخاص و ارواح  
 ممکنان از نوع انسان چنانکہ آنحضرت نختہ رسالت اقدم و اسبق بر جمیع نوع نبی آدم

ہستند و ریخا اگر استثناء منصب عارض نشدی آنحضرت و ابیت منزلت بہ منصب  
 نبوۃ فایز شدہ فلاجرم استحقاق خلافت نبویہ کہ تلوم مرتبہ رسالت است آنحضرت  
 ازین اقدیست و اسبقیت واضح تر است اما حامیان حریم سقیفہ بنی ساعدہ و فضائل  
 خوابان شیوخ ثلاثہ از مطالعت اولویت و افضلیت علم تفسیر کہ درین حدیث نور  
 مذکور طہارت آبار و اسماء و تسبیح و تقدیس بجا آوردن آن نور قبل از ظهور و باتیان بیان  
 اتحاد فطرت نورین ماثور است و در قرآن واجب الاذعان ہم وارد و مذکور است سرگرم  
 گردیدہ گاہے منکر صحت حدیث سے باشند و وقتے اتحاد نور استلزم و موجب است  
 بلا فصل نمیدانند و چیتے باز آئے این خبر درایت اثر حدیثے تازہ در اتحاد طینت  
 ثلاثہ آنحضرت رسالت بکمال شہم ذر ویدہ سے آرنند و نمیدانند کہ اگر این حدیث  
 نور از تم صفات سے بود اکابر بخار بر محمد بن ابیہنث مثل سبط ابن الجوزی و تاج حدیث  
 ملازقات نے گفتند و اعظم خدام احادیث مثل امام احمد بن حنبل و پسرش  
 عبد اللہ صاحب زوائد کتاب مناقب و ابن سنیع اندلسی کلاعی و ابن معاذلی  
 و علی ہمدانی و ابراہیم الحموی نے صاحب فرائد اسمعین و شہاب الدین احمد صاحب  
 توضیح الدلائل و جلال الدین احمد انجندی و ابراہیم الوصالی صاحب الاکتفا و اخطب  
 خوارزم و ابو منصور شہر دار الدیلی کہ اخطب خوارزم سبند اور روایت نمودہ است  
 و ابن عساکر و محمد بن یوسف کنجی صاحب کفایت الطالب و ابو الفتح النطنزی و جلال  
 محدث شیرازے نیشاپورے صاحب اربعین و محب لطیف صاحب یاقوت النضر

و محدث شریف الدین الطالبی لقرت صاحب نزل السائرین فی احادیث سید المرسلین  
 و شیخ الاسلام حافظ احمد ابن محمد بن عبد عسقلانی صاحب تسوید الفردوس و شیخ واعظ المعروف  
 و عبد الکریم بن محمد بن فضل القزوی نے الرافعی کہ از روی صاحب فراید السطین نقل کرده  
 است و ابو محمد عاصم<sup>۲۲</sup> و ابن مردویه<sup>۲۳</sup> الاصبہانی کہ از خطب خوارزم سبند او نقل فرمودہ  
 است و حافظ ابو عمر یوسف المعروف بابن عبد البر القرطبی صاحب کتاب بہجت  
 المجالس و انس المجالس کہ وجودش از کشف الظنون چلپے ہویداے شو و خطیب بغدادی<sup>۲۴</sup>  
 صاحب تاریخ بغداد و ابو شجاع شیری بن شہر دار الدیلمی الهمدانی صاحب فردوس  
 الاخبار و دیگر ناقلین اخبار و اساطین دین سید مختار مثل سطرزی و زرندی و امام صالحی  
 باسناد ہم سلسلہ مرفوعاً و امثال ایشان از معاشرت تابعین و محدثین متاخرین بچو محمد صدر  
 و محمد سید کیسود راز و غیر ہما کہ جم غفیر و گروہ کثیر متوکلین اخبار و خادمین سنن سید ابراہیم  
 سے باشند باسناد خود ہلنے نمودند و احتجاج بابین حدیث شریف نبی فرمودند حالانکہ  
 جماعت محدثین بابین حدیث شریف را چندین طریق اخراج نموده اند و بعضی اشخاص  
 کردہ اند چنانچہ امام ابن جنبل و ہم از خطب خوارزم و ہم محمد بنی بدو و تا طریق و ابن مغازلی و  
 و ہم ابراہیم حوینے بشش شش تا طریق و ابو محمد العاصم تا طریق باسناد خودشان نقل  
 فرمودہ اند و ہر گاہ کہ با فائدہ از خطب خوارزم مجرور روایت امام ابن جنبل دلیل ثبوت و صحت  
 صحت حدیث است و امام او این حدیث را بدو تا طریق نقل میفرماید پس در صحت  
 آن چو احتمالے میباشد و بر متہم بوضع بودش حمل آری لعنتہ اللہ علی الکاذبین چو اشکا

سے آروا حدیث تازہ کہ بقابلہ حدیث نور آوروہ اندوہو ماروسے الشافعی باسناد

الی البنی صلعم انہ قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان وعلی بن ابی طالب فی الدنیا قبل

ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکننا ظہرہ ولم نزل منقل فی الاصلاب الطاہرۃ حتی

نقلنہ الدنیا لے لے صلب عبد اللہ ونقل ابابکر لے صلب ابی قحافہ ونقل عمر

لے صلب الخطاب ونقل عثمان لے صلب عثمان ونقل علی لے صلب ابی طالب

یعنی فرمود بودم من وابوبکر وعمر وعثمان وعلی پیش خداستیعاقبل از انکہ خلق شدہ آدم بعد

از تہا رسال ہر گاہ کہ آدم خلق شد ما ہمہ را در پشت اور جا بجا دو ہمیشہ بود کہ ما منتقل

مے شدیم در پشت ہاے پاکیزہ تا آنکہ مرا وقت منتقل فرمود بطرف صلب عبد اللہ

وابوبکر را بطرف صلب ابو قحافہ نقل کرد و عمر را در صلب خطاب نقل نمود و عثمان را در

صلب عثمان منتقل کرد و علی را بصلب ابوطالب جا بجا دواتے بلخصہ بہر نوع این حدیث

وضع کہ آثار موضوعیت از تاصیہ ستداین خبر ہویدا است مثل استشہاد ابن آوے

لذنبہ است تاہم رحمت وضع در استشہاد ستقاوست حدیث نور نے کند و متن متین این

بمع فائدہ بحضرات شیوخ نے رسا مذ بلکہ این حدیث جگہ خلافت ثلاثہ را از سر

رباید و بخلاف جناب میر شہادت کافی میدہد اما آثار موضوعیت بدین وجہ یافت

میشود کہ ناقلین جناب لاشراستار روات را بخوف باز پرس حوالہ قتل فرمودہ اند جناب

کابلی صاحب صواعق و شاہ عبدالعزیز و سنا الد صاحب سیف مسلول از شافعی

ہمین قدر نقل کردہ روسے الشافعی باسنادہ بخلاف حدیث نور کہ محدثین مجہد و حذیفہ و ناقلین

موصوفین سلسلہ اسناد خود ہا را مرفوعا لے الیٰ علیٰ صلعم مذکر اسما روایات ثقات رسانیدہ  
 علاوہ ازین حفاظ اخبار بوضع این حدیث انوار معترف شدہ اند کما یاتی پیانہ و توفیق این  
 خیر کتاب التذکرے میسر نمی شود بخلاف حدیث نو کہ معارضہ اش معارضین تلاش  
 مذکورین در کتب خود با خبر انوار اہل ہزار بے چارگی از انہد موضوعات بر آورده اند اما  
 محال انکارنداشتند کہ بگویند کہ این حدیث نور حق توفیق تفران محبت کلام حمید  
 ندارد چہ این حدیث انکا شرایت کریم مطابق است چنانچہ در احتجاج امام فخر از سے  
 و حافظ جلال الدین سابقا در یافتہ کہ آیہ قلبک فی الساجدین مؤید حدیث نور است  
 و درین خبری صحیح اثر براسے توفیق معنی فی الساجدین یافت نمی شود ثالثا آیہ کریمہ  
 مذکور الصدر من ابائکم و انہم ذریا تم مؤید حدیث نور سے باشد ثالثا اجداد خیر الو  
 و اجداد شیوخ ثلاثہ از پشت ہاے بعیدہ جدا شدہ اند لہذا حکم اجداد سید المرسلین  
 شامل باجداد شیوخ راشدین بھی گوشے سے نہ خلاف آنکہ اجداد نبی و علی کیے بودہ  
 پس انچہ صحیح اجداد و آنحضرت رسالت ثابت میشود یعنی صحیح اجداد جناب امیر صادق علیہ  
 السلام آیہ سابلہ و لالت بر اتحاد نورین رسول الثقلین و ابو السبطین بیفرماید و علی توفیق  
 میں است خامس آیہ من کان علیٰ بنیہم بیلوہ شاہدینہ حق توفیق دارو در تفسیر لفظ  
 مؤید و ما حدیث متفق علیہ کاسے میباشند اول علی امی و انا سنہ کما معصیہ بیانہ ثانی

حدیث تبلیغ سورہ ہرات است کہ در ان مذکور است لا یودی عنی الا انا و جن سے  
 پس ازین مقام بوضوح مرام واضح و لایح است کہ علی از رجال قریب پیوستند و حضرت

حقیق از اخبار بودند از پیوجم در زمره اقربا رسیدا برار بشمار نئے آیند پس این خبر لا اثر محکوم  
 در معارضه حدیث نور خواهد آمد و بعد فقدان آثار توفیق موضوعیت خبر بوجه حقیق بود  
 گویند تا وراسے ذلک زکلام مناظرین تلاشه مذکورین ثابت میشود که بلا حفظ ضعف  
 و افتعال روایت بسنخان ضعیف و صد کثیر اصوات در میدان معارضه آوردند  
 چنانچه نصر المد کابلی میفرماید و بیس فی اسنادہ من یم بالکذب و شاه عبدالعزیز ترقی  
 حدیث نور این خبر متعل اثر را بکلمه فی الجمله بہت سرت افادہ نمودند و صاحب سیف  
 مسلول سچو آواز مشلول معترف بر ضعف اسناد گردیدہ اند و این بحجب و عامی معارض  
 است کہ کابلی بدعوے نفی مسم بالکذب بودن روایت خوایان اثبات را در بیان  
 عدول و ثقات بیجا شد حالانکہ اینچنین نفی کہ مقید با تمام است مثبت عدم کذب  
 روایت نئے باشد زیرا کہ ممکن است کہ راوے کاذب باشد مگر مسم بالکذب نشود  
 یا آنکہ سبب الحافظ بود و خود بالعمد قصد دروغ نگوید و قول دہلوی کہ فی الجمله بہتر  
 است انہما و علیٰ موضوعیت حدیث نور در مقام معارضه ہر دو حدیث اخبار  
 از مسادقت اسنادے نماید کہ خبر اشخاص شیوخ نیز موضوع است اما فی الجمله بہتر  
 از و است و افادہ صاحب سیف مسلول کشف عوار سنخان ابلہ فریب کابلی و  
 دہلوی نموده کہ میفرماید و این حدیث بہر چند ضعیف است لیکن در اسناد او مسم بالکذب  
 نیست انتہی پس معلوم شد کہ حدیث اشخاص میں ید سے المد ضعیف است  
 و عناد بابو الایمۃ الامجاد معارضہ از ان ملحوظ اہل اہل اداسے باشد اما در ثبوت آتشہا

ابن آوے لہ نہ ہمیں قدر کا ہے است کہ راوے خیر امام شافعی است و کتب  
اہل حق نشان ازان پیدا نیست و معارضین کا لیس او یہاں شد پس یہ چگونہ  
حجت بر خصم ایشان نہیں و لہذا این حسین خیر چگونہ تقادمت و معارضت با حدیث  
متفق علیہ خواہد کرد اما متن متین جنس بر یا بحث فیہ بوجہ شتہ فائدہ بشیوخ نہیں ساند  
اولاً رکاکت الفاظ خیر خیر است کہ حدیث مصنوعی است و ضعف آن بعد از مقابلہ

عبارت ہر دو خیر ظاہر میشود چہ واضح یا بحث فیہ از حدیث کت ان او علی نور آہین بد

المد عزوجل قبل ان یخلق آدم باربعہ عشر الف عام فلما خلق آدم الحدیث اقتباس

الفاظش فرمودہ است و الفاظ ان حسین است کت اناد ابو بکر و عمر و عثمان و

علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و

لم نزل متقل فی اصلا اب الطاہرۃ الحدیث پس بغور سے باید نگریست کہ درین خبر لفظ نور

نیامدہ است پس معنی اناد ابو بکر الخ بوجہ ہم و شخصم سے باشد کہ پیش خدا قبل حضرت

آدم یا سمیان بودیم تا آنکہ باشنا صم در صلب حضرت و سے او تو آراہن گزین فرمود

و ہمیشہ در اصلا اب احمد ابو بکرین منظر نقل مکان فرمودیم و خافت و رکاکت این عبارت

محتاج بیان نیست سلمنا کہ ہمچنین بودہ لکن ہر شے در عالم قدس و در عالم اشباح

و امثال و در عالم شہود ضرور پیش رب لو و و است فخر سے ازان برائے احد الذکر

بنوع اختصاص نے باشد بجا لیکہ شرف او باطلاق نور و اتحاد بجناب رسالت

ما تور نشود بلکہ این عبارت سووے معنی تفرق باشنا صم بین یکا المد واضح است

چہ لفظ نوراً و احد اور بیجا غیر وارد است و این بیج شرفی بر اسے شیوخ بار سونخ نمیدانند  
و فقره فی الاصحاب الطاہرہ ہر چہ زویدہ فقرہ از واقع حدیث حادثا شدہ است کہ بذیل طہارت  
نسل نورین سیدین مطہرین ہوس طہارت نسل کثرین قریش منودہ است حسب ضرورت  
مقام العہدوان طعن و ملامت نسل ایشان تفسیر اصحاب طاہرہ او شان حالی مینمایم ابن ابی اسحاق  
در جزو یازدہم شرح نہج البلاغہ تحت خطبہ احمد المدائنی عن شبہ المخلوقین و کشرح قولہ

عليه السلام لم يسيء فيه عابث ولا ضرب فيه فاجر كفته و في الكلام من فرأى جماعة من الصحابة  
في انسابهم طعن و بعد نقل مطاعن و نسب دیگر صحابہ بیفرماید و اما قول ابن جریر الا علی  
الطبرستانی فی کتاب استرشدان عثمان و الدینی بکر الصدیق کان تاکھا ام اتجا نبتہ اختہ

علیس بصحیح و لکنہا نبتہ عمہ لانہا نبتہ صحرا بن عامر و عثمان ہوا بن عمرو بن عامر و العجب من

اتباعہ من فضلاء الامامیۃ علی ہذہ المقالة من غیر تحقیق لہما من کتب الانساب کیف بمصوبہ

ہذہ الواقفہ فی قریش و لم یکن احد منہم محوسباً و لایہودیا و لا کان من مذہبہم حل نکاح بنات

الارخ و لا اثبات الاخت انتہی یعنی قول ابن جریر الا علی الطبرستانی کہ در کتاب مہترشدان

و سے مذکور است بدرستی کہ عثمان و الد ابوبکر الصدیق (کہ بکنیت ابوقحافہ مشہور است)

سماۃ ام الخیر و ختر ہمیشہ راتحت موافقت آورد پس ابن قول و سے صحیح نیست مگر انکہ ام الخیر

در کسلی نام داشت و دختر عم عثمان بنت محتراب بن عامر بود و عثمان ابن عمر ابن عامر است

و عجب است کہ سیکہ تابع ابن جریر درین قول از فضلاء را مابینہ بلا تحقیق حال انساب ہم بخر

از کتاب انساب گردیدہ و چگونہ متصور میشود این واقعہ در قبیلہ قریش حالانکہ احد سے

از ایشان مجوس و یهودی بنود و نه بر مذہب ایشان بود که نکاح دختران برادر و دختران  
خواهر را حلال کرده باشد انتہی ملخص ترجمہ گویم کہ حق حمایت و پروردہ پوشی ہمچنین بود  
کہ ابن ابی سعید بکار برده و تکذیب قول بن جریر نموده و در نہ امر واقع را غیر واقع گردانید  
سہل سنی تو مانند شد زیرا کہ جناب و سے اگر دیدہ انصاف داشته در تکذیب  
تاویلات خشک و تغلیط در نسب پیش نیاوردی زیرا کہ طعن در نسب با ہمہ احتقار  
حما و بچند وجہ ثابت است اولاً کمال معصوم المسیم فیہ عاہر ولا ضرب فیہ فاجر کما  
خود بنفس ذات شرح نموده کہ درین کلام اشارتے در انساب جماعت صحابہ است  
و سیاق کلام کہ در نوح البلاغہ وارد است از قبل دلالت صریح دارد کہ از طہارت نسل  
پیغمبر سلم قائمین سخن آقار بہ و ذورحمہ را بدین اشارت خارج فرمودہ است نہ آنکہ  
مطلق طعن در نسب قریش و غیبت قریش نموده زیرا کہ ہر کلام باقتضای فصاحت و  
بلاغت مناسب مقام می باشد و را و اسے خطبہ و مسند لغت خیر الوراچہ جائے طعن  
و انساب صحابہ بودہ بجز آنکہ در ذکر خیریت نسب حضرت رسالت بنا بر دفع دخل آہنا  
کہ خودشان را در تنایع امر خلافت سخن آقار بہ و ذورحمہ گفتہ بودند آنحضرت بخواہے  
لکنایہ ابلغ من التصحیح اشارت بعبور در نسب ایشان فرمودہ . باذن ابی الحدید با ہمہ فرست  
طعن مذکور را بیکر مطاعن سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و ستمال سے نماید و  
در طعن بر حضرت ابو بکر اول سے رہا بید ثانیاً روایت ابن جریر کہ او سہرا ز خانگی خانوادہ  
شیوخ کہا راست محض بہ نقوہ انکار نخط نمیشود و عبث بہ تعلق الکلام بن جریر

عجب سے نماید و بلا تحقیق و تدقیق نسب جنابہ ام الخیر و حضرت ابوقحافہ در صدور الزام سے باشد محققین حفاظ و مقتسین ایقاظ ابوقحافہ عثمان را ولد عامر بن عمر گفته اند چنانچہ حافظ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء چنین افادہ سے فرماید ابو بکر الصديق خلیفہ

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسمہ عبد اللہ بن ابی قحافہ عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تميم بن مرہ بن کعب بن لوی بن غالب القرظی القریظی التیمی النخودی و نسب ام ابی بکر میفرماید کہ سلسلے بنت صفور بن عامر بن کعب و کنیت ام الخیر (قالہ الترمذی) سے آخر حبرہ ابن عساکر و قال ابن

عمیرہ فی المعارف نے احتساب راہی بکر الصديق فهو عبد اللہ بن عثمان بن عامر و ہر گاہ کہ باعتراف ابن ابی الحدید ام الخیر ابنت صفور بن عامر است پس نتیجہ این مناسکت ہمین ہے کہ ابوقحافہ دختر برادر خود را برائے بخوابی اختیار فرمود اگر ام الخیر دختر ہمشیرہ او نباشد

دختر صفور برادر سے است و این چنین رسم و مجوس بود یا در یہود اختیار کردن فعلی موقوف بر مذہب نیست اگر افعال منکرہ لخالق اہل ہوس خلاف مذہب ملت جائز سے دارند و صاحب جلیبیر نیز ابوقحافہ عثمان را ابن عامر نقل کرده است و ام الخیر

سلسلے مادر ابو بکر حقیقی را بنت صفور بن عامر روایت نموده پس صفور برادر حقیقی یا علاقائی ابوقحافہ ظاہر شد و دختر صفور ام الخیر برادر یا ہمین مناسکت از اصلا ب طاہرہ و از ارحام طاہرہ سے باشد و حال نسب نجب حضرت عمر غیر ستر است ابن ابی الحدید

در شرح ہمین خطبہ شریفہ روایتی نقل فرمودہ است و لخص ترجمہ اینکہ شیخ المعتزل ابو عثمان کہ جلالت شان از نام نامی اشس عیان است و کتاب مفاخرات

قریش روایت میفرماید که حضرت عمر خیر رسید که شاعران اصحاب مروان را  
 عیوب و مشائب ذکر می کنند پس عمر خطاب بر سر منبر گفت ای ایامم و ذکر العیوب  
 و البحت عن الاصول فلو قلت لا یخرج الیوم من هذه الابواب الا من لا یضمه فین  
 لم یخرج منکم احد فقام رجل من قریش نکره ان نذکره فقال ان ذاک انت انا وانت  
 یا امیر المؤمنین یخرج انتہی بقدر الحاجة لمن له درایتہ یعنی گفت عمر شکان پرسترنمایید  
 از ذکر عیوب و از بحث خارج از اصول اگر گویم که فلان نه شود از این درها مگر آنکه  
 بے عیب باشد از شما یک بیرون اندازد با نخواهد رفت پس هر دو از قریش برخاست  
 بر او معارضه و انکار که جواب داد به شعر او گفت هر گاه من و تو از امیر المؤمنین بیرون  
 روند یعنی خروج ما و شما که بیرون رفتن با اتصاف و صمه و عیب خواهد شد و  
 این رمز مخفی بحال شمانت بقاعد و مغالبه واقع شده است انکان السامع فاسمع  
 و وابصر آنا ابن ابی السحدید اندکی شرح این رمز فرموده است که آن جل قرشے  
 مهاجر بن خالد بن ولید بوده و عمر خطاب با وی بغض میداشت بسبب بغض  
 داشتن او و ولید پدر مهاجر و سبب آنکه مهاجر علوی التراب بود و قاطبہ و برادر  
 و عبد الرحمن بخلاف مهاجر بوده در صفین مهاجر با علی بود و عبد الرحمن با معاویہ  
 و در جنگ نیز مهاجر همراه علی مانده و ابن ابی السحدید بعد از ان ایماز جهان نسبت  
 بتقل روایت ابو الحسن الدائنی میفرماید بانه قال و روى ابو الحسن الدائنی  
 هذا الخبر في كتاب مہات الخلفاء و قال انه روى عن جعفر بن محمد بن عبد السلام بالدين

فقال لا تلمه یا ابن اخی انه اشفق ان یخرج بقضیة نفیل بن عبد العزیز و ضہاک امیر  
 الریور بن عبد المطلب یعنی فرمود اور اہل امت مکن بسبب انکہ خون میکم کہ قضیہ نفیل  
 حب عمر با ضہاک کہ جدہ عمر کہ کنیزک ابن عبد المطلب بود بر زبان مقرر بان جاری شود  
 بدین خون کہ مقرر بان مختصاً ما راجع روایت آنقضیہ گردانند پس در نجیب لفظ  
 قضیہ نفیل و ضہاک خبر سے وہ کہ خلاف مرسوم ما بین آنہا واقع شدہ اگر آن صلت  
 در و این سبب غلبہ قبول اہل عدول بدرک نشود بصد معذور می کشف عوار  
 بینما نیم معنیانکہ علامہ ابو المنذر بن ہشام بن محمد بن السائب الکلبی کہ از اعظم اہل سنت  
 است در کتاب مشالب خود بیت الحرم حضرت ضہاک کہ جدہ ابن الخطاب بابت  
 انصاف روایت نموده است نہ چنانکہ علامہ علائقہ فی فضل در کتاب البطل البطل  
 بکمال صیانت نسب فاروقی از روایت ابن کلبی طبرقیہ تکلیح یک زن با چہار مرد  
 در ایام جاہلیت تجویز فرمودہ است یعنی بلاخطابا چہار شوہران با یک امہ ضہاک  
 ضحا کہ من شار فیہ حج ایہ لیسنا لکشون خو لباد کہ جمعی از محدثین مثل محدث وضو الاحباب  
 و ابن حج صاحب صواعق و ابن قتیبہ صاحب معارف و حافظ سیوطی صاحب  
 تاریخ خلفا فی ابن ابی الحدید در جزو دوم شرح نجیب البلاء نہ در ذکر اسلام آوردن  
 حضرت عمر روایتی آورده اند کہ پیغمبر گفت اسلام منے آرمی اسے عمر تا انکہ نازل  
 فرمایند اتباعے براسے تو رسوائی عنذایے کہ براسے ولید بن سفیر نازل کرد و لفظ  
 حدیث مروی سیوطی انکہ قال صلعم بانست منسباً یا عمرتے نیز لکند بک من سخن

والذکال ما انزل باولید بن مغیره و اولقم شانه و بحق ولید بن مغیره در سوره (رق)  
 در آیه ولا تطع کل حلاف بقوله بعد ذلک زعم النکان و اما ل و مین ستوده است و  
 الحق ۵ خوشتر آن باشد که سر و لبران بن گفته آید در حدیث دیگران چرا که  
 با اتفاق مفسرین ولید بن مغیره با ستمارخ آیه که بحیه حال نسب از ماورخوش مستفسر  
 شون خبث و ادوت خود بد ریافت پس مماثلت در تهدید بین المثل و امثل که از جو  
 بلاغت و تعبیر بالکنایت با حسن وجه صادر شده است بسیاری بیانه مفصلاً فی  
 الباب الحاوی عشر انشاء المدیسی یا همین صلین و بنین آباء و اسماء شخنین  
 صدق من الاصلاب لطاهرة والارحام الطاهرة سے تو انکنت اما عدم طهارت  
 اصلا ب و ارحام ابن رو بنات امیة بنص قرآن و اخبار دیگران سیدالاس و الحان  
 طاهر و عیان سے باشد علامه ابن الجوزی و تفسیر زبده المشیر فرموده ان عثمان من  
 الشجرة الملعونة فی القرآن و حافظ سیوطی در تاریخ الخلفاء در ذکر معتصم بالمد خلیفه عباس  
 از ابن عباس بسند معتصم که آنرا اعظم الخلفاء بیگوید روایت میکنند ان العنق صلعم نظر الی  
 قوم من بنی فلان یخرون فی شیتهم فعون المنصب فی وجه شتم قرأوا الشجرة الملعونة فی القرآن  
 فقیل ان شجرة هی یا رسول الله حتی تتجثبا فقال لیسیت بشجر نبات انما تم تروا منیه  
 اذا ملکوا اجاروا و اذا اوتوا امنوا اتانوا الحدیث فی فضل نبی العباس یعنی پیغمبر خدا صلعم  
 قوم را از بنی فلان دیدند که در رفتار تجتر مینمایند غضب از چهره مبارک شناخته  
 شد پس آنحضرت صلعم خواندوا الشجرة الملعونة فی القرآن پس مردمان پرسیدند که یا  
 رسول الله آن کدام و خفت است تا که ما اجتناب از آن نمایم فرموده که آن شجر نباتی

جزین نیست کہ آنها بنی امیہ ہستند و متی کہ بناحق مالک ملک خواہند  
شد ظلم و جور خواہند نمود و وقتیکہ موتمن و امین کردہ خواہند شد خیانت  
خواہند کردانتہ و سیوطی لب نقل سیفر ماید کہ این حدیث وضعی است علانی راوی  
حدیث افترار نمودہ است بتکذیب این اتمام خود سیوطی در اوائل تاریخ الخلفاء  
فصل فی الاحادیث المنذره بخلافہ بنی امیہ بشواہد اخبار عبدالسد بن عمرو و یعلی بن

عمرہ و احسین بن علی وغیر ہم نمودہ است و بعد از ان فرمودہ و قد اوردتما بطرق ما فی  
کتاب التفسیر و المسند و فی کتاب اسباب النزول و علامہ نیشاپوری در تفسیر  
آیہ کریمہ ز سعید بن المسیب و از ابن عباس در کتاب تفسیر خود روایت نمودہ

الثالث من الاقوال روایت عطاء بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را بنی امیہ نیز درون علی

سبزہ نرو القردۃ فہ و ذلک و قال فی بیان الشجرۃ الملعونۃ عن ابن عباس الشجرۃ

بنی امیہ و بیضاوسے گفتہ قولہ والشجرۃ الملعونۃ فی القرآن عطف علی الروایہ انتہ

و ہذہ الروایۃ نقلہا الزمخشری والامام فخر الدین الرازی فی تفسیر ہما و صاحب جامع

الاصول والوجہ محمد بن حبیب صاحب امامی کما نقل عنہ ابن ابی الحدید فی شرح

علی بن ابی بلعہ فی الجزء الثانی عشر ورتباید آن نقل کردہ اند کہ عمر خطاب فرمود وقتہ

سمعت من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لیصعدن بنو امیہ علی منبر سے ولقد راہتم فی

منامے نیزون علیہ نرو القردۃ و فیہم انزل و ما جئنا الیہ الا بظلم و ما جئنا الیہ الا بظلم

والشجرۃ الملعونۃ فی القرآن یعنی آنحضرت سے فرمودند کہ بنی امیہ بر منبر اللہ الیہ

صعدو خواہند نمود بدستی کہ من ایشان را در خواب دیدہ ام کہ بر منبر من صحبت

مجلس خبر بستن بوزن بنگان و در حق ایشان نازل شد آیه ما جعلنا الخمر کوران و الشجرة الملعونة  
 فی القرآن جزو آیه ما ثور است و ابن ابی الحدید در جزو پانزدهم شرح موصوف نقل  
 سخاخرات نبی هاشم و بنی امیه از ابو عثمان آورده و اما ما ذکر تم من امر الشجرة الملعونة  
 فان المفسرین کلهم قالوا ذلك وروا فيه اخبار كثيرة عن النبي صلعم انه تقدر  
 الحاجة حالاً باز رجوع مینمائیم بکتاب نهج البلاغه که جناب امیر عیوب معاویه میفرماید  
 و اما قولک انما بنو عبد مناف فکذاک نحن و لکن بیس امیة که هاشم و الاحزاب  
 کعبه المطلب و لا ابوسفیان کابی طالب و لا المهاجر کاطریق و لا الصریح کالصیق  
 یعنی امیه نه مثل هاشم است و نه حرب مثل عبد المطلب و نه ابوسفیان مثل ابو طالب  
 و نه مهاجر مثل طریق الاسلام است و نه صریح مثل طحق فی النسب است ابن ابی  
 الحدید در اینجا نیز در معنی لصیق دست و پا زده می گوید فان قلت فما معنی قوله و لا الصریح  
 کالصیق و هل کان فی نسب معاویه لبقول له بذال قلت کلا انه لم یقصد ذلك و  
 انما اراد الصریح بالاسلام و اللصیق بالاسلام فالصریح فیہ یؤمن اسلم اعتقاداً  
 و اخلاصاً و اللصیق فیہ من اسلم تحت السیف او رغبت فی الدنيا استغنی بقدر الحاجة  
 و توسید آنکه مراد از طریق نیز یکسی می باشد که اسلام بصدق اعتقاد و نیاورده باشد  
 کما قال الامام نووے فی باب غزوة النساء من کتاب الجهاد فی شرح الفیجوه  
 الطلاقاً هم الذین اسلموا من اهل مکة یوم الفتح سمو بذلك لان النبي صلعم من علیهم و  
 اطلقهم و کان فی اسلامهم ضعف فاعتقدت ام سلمة انهم استحقوا القتل بانتراسهم

و غیره است پس اگر مراد از صریح و لیسق هم صریح فی الاسلام بود فائده تکرار پس اینست  
 مگر آنکه از حسن بلاغت و فصاحت معرست نماید و هو خلعت ۵ فصاحت مکرر در عهد  
 سخن و هر گاه که ابن ابی الحدید خود میفرماید کلام تقصد ذلک ازین مقال رشید مستدک  
 شده که لیسق بمعنی ملتصق و ملتصق ضرور است بوزن فعیل از الصاق و صریح در نسب  
 صحیح النسب مشهور است پس مفاد انکار ابن ابی الحدید بدعوی آنکه جناب امیر قصد  
 ازین سخن نفرووده از کجا علم شده سلنا اما اتیان اینچنین الفاظ غیر مراد که اشارت  
 بالصاق و نسب هم نماید در کلام معصوم انصح نبی آدم و ابلغ عالم در حالیکه قصد مراد  
 بنود خیلست بعد است و از اینجا است که شراح دیگر این کتاب مستطاب نهج البلاغه  
 اشعشع المعاصر محمد المصری در شرح کلام بلاغت نظام میفرماید الطلیق الذی ایسیر فاطم

بالمسحط الفدیة والبوسفیان و معاویة کالوا من اطلقا یوم الفقع والمهاجر من امن

فی الخفاة و باحجابها و الصریح صحیح النسب ذوی الحسب و اللیسق من یکتب لیسق

و هو اجتناب عنم استتار بقدر الحاجة و اطلاق تبعه بودن بر معاویة مخطور نمیشود مگر آنکه

درین کلام اشارت است بطرف امید که تبعه عبد شمس بوده کما قال اهل السیر

من اهل الخیرة ان امیة کان رؤیاً اشتراه عبد شمس فقتناه حتی اشتهران امیة

ابنه لیسب ذلک للاحق و رسومات الجاهلیة لان العرب کانوا یتبوا العبیة جدیداً

المقتنی فی سیرتهم بنالهم و کان ذلک جائز عندهم هذا بقوله فی احقاق الحق الیه شهد

نور المد مرقدہ و از اینجا که خود ابن ابی الحدید در جزو اول شرح خود اصناف نبی امیر فرماید

نمودہ میفرماید و کانت سہند تذکرے کے بغیر و عمرو لقتل عمر بن الخطاب سے سن کتاب بیع المایہ  
 ان معاویہ کان یغیر سے اسے نسالی اربعۃ الی مسافر بن ابی عمر والی عمارۃ بن الولید  
 بن المغیرہ و لے العباس بن عبد المطلب والی الصباح انتہے پس کمال عجبے باشد  
 کہ بلفظ تصبیق سے محتمل النسب و منزلہ یعنی مقبے راضی نے شود باجمہار پین اصحاب  
 کہ اصحاب انما شجرۃ ملعونہ فی القرآن بودہ باشند و باقیہ قریش شرف تہنیت  
 ملحق شوند پیش خدا باخیر اخلق کیونہ ہم بودہ اند فاعلموا یا اولی النہی و بعد اللتی و الیتما  
 این خبر لا اثر از دو حال خالی نخواہد ماند یا انکی مع مقبے و فضیلتے ندر و حکایتی ست منوم  
 صبیان معرفتے از منے و مملو از تلفظ و بیان یا انیکہ فضیلتے فاضلہ و منقبے بے اندازہ  
 وار و در شق اول جاے معارضہ نیست و انچہ عزیز و ہلوی از حدیث کنت انا و علی بن  
 نویر و احد نے اجمہار بہر انکاشتہ احوال چہ نماندہ و در شق ثانی میگویم کہ حضرت عمر  
 دو امر شورے این فضیلت ہاے مرتبہ و محاسن متصلہ خلقا و اربعہ را چہ پیش نظر نیاوردہ  
 ثالث با حیار اخلیفہ خود مقرر نکرد بلکہ ناحق تصنیع اوقات اصحاب شورے نمود و خلافت  
 راورش کس گذاشت کہ جوہ پار تا از ان ورین فضیلت یافت نے باشد مگر انک  
 تا زمان شورے اثرے از این خبر در ذہن نقاد و وضع منظور نگردہ بود فلا جرم این  
 مال عمر معاویہ شاہی بودہ باشد کما مضے بیانہ فی صدر ہذا الباب بلکہ شرف  
 و منزلت این حدیث را جناب بن خطاب قبولہ نو اور کنی احد جلیب شہ صلیت ہذا  
 (اسے الخلاف) الیہ لو لقت برسالم مولی ابی حذیفہ و ابو عبیدہ بن الجراح کما فی مسند

استخفاف بحق سوائے ابو حفص و ابن الجراح متوفیان باوجود نور عثمانی ہرگز فرمودے  
تے دیگر حدیث بقطع نظر از خصوص بطمان صحت و برابری وضعی بودش بنا بر نظر  
مردوں حضرت عمر کما عرفت از قبیل تمسک بحکمہ لا تقرؤ الصلاة بتکرر التمسک  
السنکس و بعضیہم از بیغ فتیر ضعیف و شاعت ترسیم و تحریف حدیث در سرک  
سارغہ حضرت قنکلمین ثلاثہ نصراند و شاہ عبدالعزیز و سارالد آورده اند و در کل  
ایحدیث بلا تحریف و اصل الفاظ واضح حدیث محب طبری و ریاض النضر و صاحب

التقا و صاحب صواعق محرقہ نقل نموده اند عن الشک فی طب مدہ الی ابنی صلعم

قال كنت انا و ابو بكر و عمر و عثمان و علي انوار علي بن ابي طالب من خلق الله

بالت عام فلم خلق اسكتا ظره ولم نزل تنقل في الاصلاب الطاهرة الى ان نقلت

الى صلب عبد الله و نقل ابا بكر الى صلب ابي طالب و نقل عمر الى صلب الخطاب

و نقل عثمان الى صلب عفان و نقل عليا الى صلب ابي طالب ثم اختارهم الى اصحاب

فجعل ابا بكر عدليا و عمر فاروقا و عثمان ذا النورين و عليا و عليا من سب اصحابي فقتل

سبته و من سبته فقد سب الله الكعبة المشرفة القار على نحره فخرجه الملائكة من سيرة

و هو الحافظ عمر بن محمد بن خضر البیه حضرت واضح در حدیث تجلی انوار ثلاثہ شہیدان فرموده

و عبارت لائقه شامل نموده است و بنگار ارجام طاهرة پر و پوشه اشکات و

جدات لفظ داشت است و از ایرادات هر یک مصون ساخته با حقیقت است که

این جمله بعد از اهتمام بالکلیه در نتیجه خلقت نور نبوی در میان میآورد و براساس  
 حضرات ثلاثه نوحیه کون علی بن المرثش قبل ان یخلق آدم در عالم شهود و بعدین مسکن  
 تا هم بخلافت نمنه نواز و چه صدیق بودن و فاروق شدن و ذوالنورین گردیدن  
 بجز بخلافت نمیرسانند بلکه انجمن القاب از تسمیه ابوبن و جدین نیز مشیر است این چنانچه  
 سراج الدین و حسین الدین و حاسم الدین نام میگزارند مگر بطحاظ اعمال مستفاده از  
 عقاب تفسیر ندارد و هر گاه که لقب صدیق اش از ایام جاهلیت بوده است کما ذکره  
 ابن سدی و نقله عنه السیوطی پس پسندید آوردن صدیقش در اسلام فائده نمی دهد  
 بلکه قیاساً لقب مشهور مقتضی است شود که صاوق البیانی ایام جاهلیت در اسلام  
 نیز بسبب الحصول بکار آوردند و آنهم بعد از حادثه سقیفه قبل از ان حدیث اخذ اسکن

فاما علیک بنی و صدیق و شهیدین از انبار ابیان معاویه بدرک میشود و بعد  
 تسمیه جناب و در ایام جاهلیت تحقق احتمال سطل استلال است فاذا بطل  
 الخیر من الخیر لطل الکل من غیر الخدر پس ازین سیاق کلام پر صریح ظاهر می شود که  
 مقصود واضح حدیث ذکر خلقت نور نبوی نبوده بلکه بتابع نظم حدیث نور نام نبوی  
 در عنوان خبر بر زبان آورده اما حال حسن انجام آن نور سبب ظهور چهره بیان کرده  
 که در عالم اعیان کدام منصب و منزلت را برینت بخشیده حالانکه مقصود از نقل  
 حدیث نور همین حال رسالت نال است و ذکر آنرا بعضی آن نور منور است و در اینجا  
 اصل حال گذاشته در فروع و غایت غیر متفرع همان و او را از احیان سخن مقرر داشته و در کج

صحاہیت و صمدیقت و قاروقیت و غیرہ پر واضحہ است پس ہر اسے ابطال صحت  
 خبر صحیحین و غیرہ ہوتے از بیان خیر النور اولیٰ موسیٰ در جب تلاشہ کافی است اینہما  
 انہماک بجمایت شیوخ صحیحین در باب خلافت شان بمعرفہ بیان نیارود بلکہ  
 حق برزبانہن کہ کہ منصب و صحاہیت شاہ ولایت حالی کرد و آنچه در حدیث نور ماثور  
 است شاید کہ علماء ثلاثہ اہل سنت بملاحظہ فقدان منصب خلافت شیوخ فاقدرین  
 الکرامتہ و بمطالعہ و صحاہیت آنحضرت صاحب ولایت پناہ اہل و عیال کہ عین بیان  
 و مفہم معنی خلافت از جناب رسالت است سرسیمہ شدہ بتلاک قطع طرح  
 صدیقیت و قاروقیت و ذوالنوریت حضرت ثلاثہ شدہ اند و اطلالت عنیت  
 کہ انوار را بکدام علت از دل محکوک فرمودند حالانکہ بنا بر ترکیب نحوی خبر کنت  
 بودہ است بہر نوع آثار وضع این حدیث ظاہر و بالآخر از آثارانکہ در حدیث خلقت اول  
 ما خلق اللہ نوری متفق علیہ است تا آنکہ نور از انوار انبیاء درین اولیت و سابقیت  
 شامل نیست و در حدیث نور کہ شمول نور انجمنی نبی مذکور است بعنوان اتحاد و انوار  
 است کہ کنت انوار علی من نور واحد نہ ذکر آن علیہ از ان است لہذا وہی ہر  
 تعارض حدیث اول پیدا نیست بخلاف حدیث انوار حضرت ثلاثہ کہ بوجہ تعریض  
 انوار صریحاً معارض است و چگونہ باور آید کہ انوار انبیاء باجمہ مصمت بالجزم و طہارت باسحق  
 در انجا مذکور نشود و ثلاثہ حضرت با نور مقدم مصداق اول ما خلق اللہ نور بودہ باشند بجا  
 ہند و پیدایش تا حصہ کثیر اعمال خود شان مشغول شہک و کفر وجود تبارک متلاماندہ اند و لکن نور بودہ  
 چہ مخصوصہ انصافیت او ہر سائر انبیاء است و مخصوہیت شیوخ از فریلین متختم نیست انوار انما

قطعاً متفقہ در حدیث انوار  
 شیوخ صحیحین

انوار

فی واقع واقف از سابق الحال ظهور این رسول منان بحال چنین و چنان بوده باشند ما هذا الا  
 اختلاف عظیم و اگر گویند که حضرات انبیاء نیز علی زعم اهل السنه قبل از بعثت معصوم  
 نبودند مسلماً اما بعض حضرات ایشان که در زمانه مهد و عهد صبا قبل از بلوغ بمنصب  
 نبوت فائز شده اند انوار ایشان را بر این پیرے الی قبل ان یخلق آدم عن بین  
 العرش جاے ندادند و آنها سیکه از منہیات منزه و محفوظ نگردیدہ چراغ انوار کشان  
 کشان رسانیدند و با اینهمه سچ عنکبوت بر سنوال اوراق توت مفارقت  
 ایشان از نور سپید الانس و سبحان از روز ازل ثابت است و در اینجا نیز ایراد  
 ما سبق بدستور عارض صحت این حدیث می باشد فتدبر و تامل الی القیة حدیث  
 دیگر است که از این خبر لا اثر فی الجملة خوشتر وضع نموده اند و آن بحین عبارت نورانی

شده است اعنی حدیث خلقنی اللہ من نوره و خلق ابا بکر من نوری و خلق عمر  
 من نور ابی بکر و خلق عمر من نور ابی بکر و خلق امی من نور عمر چه مصنف آن را تحاد نور را در تمام  
 ملحوظ داشته است تا ایاد سے وارد نشود و تلذذ ہم از تکرار اسماء در عبارت تقریباً  
 ابابکر و ابی بکر و عمر و عمر که مملو از فصاحت بیان است حاصل است اما صد تا سف  
 و ہزار تلفت آنست کہ واضع این خبر حضرت ابوہریرہ اند کہ در وضع و امتعال در عهد  
 ہر سگال نبی امیہ بجمول جوائز نامور بودند پس وثوق صحتش را می ربایند کما یاتی ہما  
 و ماوراء حضرت ابوہریرہ احیاء کنندگان سنت افتخارش کہ امثال ابو مشر و  
 ابو شعیب و نجی سے باشند و در وضع و اختراع احادیث و اخبار در فضائل ثلاثہ

کبار قصبہ سابق برودہ اندوناقل این خبر کہ در ان نور یکے سبدر نور آخر و آن منشأ نور دیگر  
الی نہایت خلقت است مذکور است ہمین روایت ثلاثہ سے باشد علامہ سیوطی و ذیل  
الموضوعات و ابونعیم در کتاب مالی بنقلین جن شبہ داشت اثر گفته ہذا باطل ابوہشیر و ابوالوہب

سروکون و علامہ ذہبی در میزان الاعتدال فرمودہ ہذا خبر کذب ما حدث بہ واحد من  
الثلاثہ و انما الاثر عندی فی المنع لا یعرف و صاحب مختصر تخریہ الثبوت بنقل این خبر

افتادہ منودہ کہ رواہ ابونعیم فی المالیہ عن ابی ہریرہ ہذا باطل و قال الذہبی ہذا کذب و بنا  
تفہن و رتن حدیث میگویم کہ پیاس نظم حدیث شریف اگر اہل سنت بجائے لقب  
شخیں ایشا ترا لقب با بنین رسول الثقلین سے منوہند این استخراج نورین شخیں از نور سید  
کونین یا معنی گوید و ہر گاہ کہ حضرات شخیں باعتبار نسب و خلقت العبد از نسل طہنیت  
حضرت نبوت مرتبت سے باشند و از احادیث متفق علیہ معارض افتادہ است

کہا رو سے صاحب مودۃ القربی ان المدی صطفی کنانہ من ولد اسماعیل و صطفی  
قریشاً عن کنانہ و صطفی بن بنی قریش ہاشم و احمد طغانی من بنی ہاشم و ہذا رواہ

القلیض عیاض فی کتابہ الشفاء فی حقوق المصطفی و قال الترمذی ہذا حدیث صحیح  
فی جامعہ و رواہ سلم بن الجحاج فی صحیحہ و صاحب ذخائر العقبہ ایضاً و سید علی ہمدانی

در مودۃ القربی و ابونعیم در دلائل النبوت روایت کردہ اند عن امیر المؤمنین علی  
بن ابی طالب علیہ السلام عن رسول اللہ سلم انہ قال اخربت من نکاح و لم اخرج من سفاح

من لدن آدم لے ان ولد فی ابی و امی لم یصیبہ من سفاح الحجابیۃ شیء و حاصل مضمون

ہر دو حدیث انیک فرمود انحضرت کہ خدا تعالیٰ نے برگزیدہ ساخت کنا نہ را از پسران  
 اسمعیل و قریش را از قبیلہ کنانہ و قریش از ایشان و ہاشم را از دیگر قریشان و ذات  
 مرا از نبی ہاشم و فرمود کہ من از کجای پیدا شدہ ام و از سفاح نشدہ ام از آدم تا انیکہ اولاد  
 مرا پیدا نمودند چیز سے نرسیدہ است من از سفاح جاہلیت انتہی و وجہ معارضت  
 ظاہر است کہ اگر حضرت عتیق از نور پیغمبر متوج شدے بنی ہاشم از قریش خصوصاً از بن  
 شیخ نسباً و شرفاً مقدم نبودندے و نزو او نعم شانہ برگزیدہ نشدندے حالانکہ احادیث  
 متوافرہ در افضلیت نبی ہاشم بر سائر عالم و نبی آدم بدرجہ استفیضہ در کتب عامہ و خاصہ  
 ماثور است من شانہ ان بطالع علیہما فلیرجع الے کتاب الشفا للقاظمی عیاض والی ذخائر  
 العقبہ للطبری والے خصائص کبری للسیوطی والی المواہب اللقطاتی والی منج مکملین  
 حجر کی و حضرات شخین پچھڑے از سفاح جاہلیت میرا و منزه و مصفا نمائندہ اند حالانکہ جناب  
 امیر از ہمہ شوائب و آلودگی ہاسے رسوم جاہلیت پاک و ہر مرتبہ در برگزیدگی ہاسے  
 از کنا نہ تا ہاشم شہر یک شاہ لولاک بودہ اند پس انحدیث شریف مخالف و معارض حدیث  
 تور کہ ما نحن فیہ بہت بوہی سنے باشد و از حدیث انوار شیوخ و استخراج ایشان از پیغمبر  
 ہر وجہ معارض و مخالف است و الحال بغزل لخطر کاکت مضمون و بعضی بصیر از مخالفت  
 افعال مشحون مافیہ نظر ہر دو حدیث نور و انوار را جمع سے باید فرمود و لغواؤد فضائل  
 ماثر و شرف متکاثر نور و انوار نظر میاید نمود کہ خلافت منصوصہ یکدام نشان میدہد ماہر  
 استلال شاہ عبد الغفر نیز احتجاج بالموازن سے نمایم انچہ بعد نقل ہر دو حدیث گفتہ

و بعد التیاء والتمی دلالته بر مدعا نذار و المفوات پس معلوم شد که هر دو حدیث منقول صاحب  
 تحفه نزد اهل نحلہ ایشان ہم دلالته بر خلافت نذار و بوجه آنکه در هر دو حدیث فقره خلافه  
 و وصایه منقل نفروده آنچه در حدیث نور ابن مغازلی و علی الهمدانی و محمد واعظ پهروی و  
 صاحب جوانہ النقائس احمد بن ابراهیم و صاحب فردوس الاخبار شیرویه و یلمی و صاحب  
 زین الفتنہ محمد العاصمی بالاتفاق قوله فی النبوة و فی علی الخلافه و در طریق دیگر فخر بن  
 نبیاء و اخرج علیاً و وصیاً باسناد خود با نقل کرده اند و در حدیث انوار شافعی قوله علیاً و وصیاً ما ائمه  
 است ازین جمع بین الحدیثین خلافت و وصایت که این هر دو بمعنی واحد است بدلیل  
 سیاق حدیثین و بدلیل وصایت بنو سے ظاہر و باہر گردیدہ کہ سن عند الصدق سے  
 از جمله اربعہ مستحق خلافت خیر البریہ جناب امیر ہند و بقول صاحب تحفه مدعا  
 دلالته بر مدعا نذار و فی نفس الامر بر اسے حضرات ثنائہ شعیبہ و در حدیث ایشان  
 ہم مذکور شدہ است پس در فاقد الاستحقاق بودن ایشان چہرہی مانده است  
 و باز بہمان اتحاد نور کہ ما نحن فیہ در ہم مقام است احتجاج بالموازنہ سے ساز ہم کہ از  
 حدیث نور شد اتحاد و اقربیت و تقرب رب العزت تسبیح و تقدیس و تمجید نمودن  
 او ہویدا تر است و نفس اقربیت بانحضرت صلعم مقتضی خلافت نبویہ است بدلیل  
 احتجاج نمودن ابی بکر صدیق یوم سفینہ برگزیدہ انصار بقولہ نحن عشبیرۃ و اقاربہ و ذویہ  
 ونحن اهل الخلافۃ کما رواہ محب الدین الطبر سے فی ریاض النضرۃ و بقولہ فی حق قریش  
 وہم اولیاءہ صلعم و عشبیرۃ و اتفق الناس بہذا الامر من بعدہ کما رواہ محمد بن جریر الطبر سے

نے تاریخہ فی غیر موضع و بدیل احتجاج نمودن بشر بن سعد بن النعمان فی السقیف  
 حمایتی لابی بکر ان محمد امن قریش و قومہ حق و اولی الخ کما رواه محمد الطبری فی تاریخہ  
 ایضاً و بہرہاں واجب الاذعان شاہ مردان کہ بحواب استدعا سے بیغیہ ابی بکر فرمایا  
 اخذتم ہذا الامر منی الاضمار و اتختم علیہم بالقرابۃ من الیہی صلعم و تاخذون من اہل البیت  
 خصماً الی ان قال اتختم مثل ما اتختم علی الاضمار الحدیث و چہنن سابقیت و ایمان  
 اور دن بقول حضرت عتیق مقضی خلافت نبویہ است کما قال فی ذلک الیوم  
 احتجاجاً علی الاضمار فخص الامم الجریں الاولین من قومہ تبصدا لیقہ و الایمان بالمواسم  
 لہ و الصبر معہ علی شدة اذی قومہ لہم الی ان قال فہم اول من عبد اللہ فی الارض  
 و امن بہ و بالرسول و ہم اولیاءہ و عشیرتہ و اتحق الناس بہذا الامر من بعدہ استقر  
 بقدر الحاجتہن تسبیح و تقدیس و تحمید نور مقضوی دلالت دار و برسبقت ایمان  
 آنحضرت فہو اول من عبد اللہ مع الیہی صلعم قبل ان یخلق آدم و قبل ظہور وجودہ فی الارض  
 بنا بران آنجناب ولایت مابقی خلافت بہرہ و وجہ مذکورہ و بوجہ سابقہ بیانشنا  
 و حضرت شیوخ راشدین پیش رب العالمین علی ما ظہر بحدیثیم بوجہ شرک اختیار کردن  
 از بد و فطرت در زمین از عبادت تسبیح و تحمید ہم ساکت بودند و بانور پیغمبر نیز متحد  
 نمایند بلکہ تفرق الصالی از روز ازل سے داشتند فافہم و صاحب تحف بعد معارف  
 مرفوعہ و مدفوعہ از روایت مرخمہ و موضوعہ چون دیدند کہ ولایت و خلافت جناب  
 امیر باہمی انکار و کراہت از بہرہ و خیر ثابت است تا کی نہمان خواہد بود لان الحق یعلو و الباطل

این حدیث در کتاب  
 تاریخ الطبری  
 و دیگر کتب معتبرہ  
 مذکور است

لہذا بغزل حجت از متن حدیث راہ تلمیح پیوند و گفتند اگر مجرد قرب نسب موجب تقدم  
 در امامت میباشد حضرت عباس اولی سے بود با امامت و خلافت لکونہ محمد و العم  
 اقرب من ابن العم عرفا و شرعا اگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از نور لیاقت  
 امامت حاصل نشد زیرا کہ نور عبد المطلب منقسم شد در عبد الممد و ابو طالب دیگر سپردن  
 اورا نصیب نرسید گوئیم اگر در ارتقاء قدم بر امامت بر قوت و کثرت نور است پس حسین  
 اولی و احق باشد با امامت از حضرت امیر پروجہت قوت و کثرت امامت پس از  
 کہ چون انقسام نور واقع شد و حصہ پیغمبر پیغمبر رسید از بہان حصہ اشعاب بنین ہم شد  
 بخلاف حضرت امیر کہ در اصل نور ترکیب بودند در حصہ پیغمبر و پرورش آن کہ حصہ پیغمبر مسلم  
 اقوی است از حصہ غیر او و اما کثرت پس از انجبت کہ حسین جامع بودند نور مصطفوی  
 و نور مصنوع را و الا نشان اکثر من الواحد قطعاً اول این کلام تلمیح التزام از قلعی سزا  
 بیش نئے نماید کہ لمے و فروغے و پرتوی ہیچ ندارد و کسادی این حجت منخوش بخند  
 نقادی و لائل آشکارا میشود اولادین مقام از مجرد قرب نسب کلامے و احتجاج حجت  
 تا آنکہ امامت را بحضرت عباس بمقدم داشت نہ قوت و کثرت نور محتج بہ است  
 تا آنکہ بر مدار مفروض کلام غیر مجتہت متفرع فرمودہ از جابے بجابے پافشارے  
 نمودہ بیکہ احتجاج ما بوجوہ اربعہ مذکورہ سابقہ است و آن اتحاد و نور و قبلیت  
 آن از خلقت آدم و منتقل گردیدن آن از اصحاب طاہرین بارحام طاہرہ  
 و تسبیح و تحمید نورین است و درین حدیث نور کہ محدثین اہل سنت نقل کرده

بعین هر دو نور فقط مذکور اند نه دیگر از آنها تا آنکه خطرات دور از بحث پیدا نمایند پس  
 آنچه حج خلافت و امامت ازین حدیث بهیچ وجه مخصوص بعین نورین است و پس  
 ثانیاً قرب نسب براس خلافت بنا بر آیه کریمه لا تجد الهمد تجویلاً و بطریق سبیه رضیه  
 کما فی سابقاً مفصلاً بالقطع مؤید استحقاق خلافت و امامت است اما حضرت  
 عباس را ازین نصیبی نرسیده چه قرب نسب و قوت و کثرت نور پیغمبر زیاده از  
 همه بجناب سیده رسیده است پس اگر مجرد قرب و قوت سبب زعم معترض طوطی بود  
 امامت حق سیده عالمیان است حال آنکه انوشیروان مانع آمد بعین طور براسه نور خلافت  
 بحضرت عباس موانع ششگانه است چنانچه بیانش منی آید بناً علییه مجرد نسب قرب  
 علی استحقاق بوجه تام نمی شود تا آنکه دیگر اسباب و علل از فضائل و شرف الطوائف  
 بهم نشود و عوارض موانع بود تا آنکه علم اقرب من این علم عرفاً و شرفاً بوجه عام و خاص  
 و در مقام غیر مسلم است زیرا که وجه اختصاص در قرب نسب من جهت الامم اقومی میباشد  
 از قرب نسب من جهت الاب قال المدغم مقوله عن بارون قال ابن قیم ان القوم  
 استصفون کاد و یقتلون الایمه من در تفسیر قول ابن ام کفته اند که این کلام از خطاب  
 ابن ابی طالب مخصوص بر اترحم و ملطف است و این اختصاص بحضرت عباس حال  
 نبود بوجه آنکه مادر عباس فطیمه بنت حیات زوجه ثانیه حضرت عبدالمطلب بودند حضرت  
 عبدالمطلب و حضرت ابوطالب از بطن فاطمه بنت عمر و مخزومی بوده اند پس مراتب همگان  
 پیغمبر نام و علی علیه السلام بوجه اختصاص خاصه اقومی بود و عباس پس ضربه جدا میباشد

و آنچه مابین حضرات مباحثت میباشد مستتر نیست و اثر آن در اولاد حضرات اکثر یافته است  
 و در تائید اختصاص در قرب نسب من جهت الامم دون جهت الاب قوله نعم و اولوالارحام  
 بضم اولی ببعض حکم صله ارحام است و جای اطلاق اولوالاصحاب در اولویت غیر  
 و صله اصحاب براس ترغیب شفاق و الطاف نمی شود و از نجاست که در صغیر غیر حضرت  
 ابوطالب کفالت و تربیت ابن الاخ می فرمودند و عباس و حمزه ازین محنتها محروم  
 مانده اند را بعلی و جعفر عقیل و طالب پسران ابوطالب و فضل و قثم و عبدالمعز و  
 عبیدالمعز و کثیر پسران عباس و ابو عبیده شهید پدر پسر عمارت بن عبدالمطلب نبأ  
 الاحمام آنحضرت صلعم بودند اما اختصاصی که رسول خدا را بعلی بن ابی طالب بود بدیگر  
 مثل وی مبذول نمی فرمود و براس تربیت از ولد ابوطالب علی را اختیار کرده و خود  
 خود را بجای از پسران عباس و هم بدیگر پسران ابوطالب نداد و بعلی پیوند فرمود این  
 حال اختصاص و قرابت نبی بوده اگر وجه قرابت اختصاصی و قرب فضائل سببه  
 از آنحضرت بجناب امیر بشمارم در شمار نخواهد آمد اما بخواهیم مالا یدرک کلا یترک  
 کله یک حدیث اعتبار بنماییم در سنن ابوداؤد در باب خمس و سهم ذوالقربی مذکور است  
 عن قتاده قال کان رسول الله صلعم اذا غزا کان لهم سهم صاف یا خذ من حیث شاء  
 فکان من صفیه من ذلک السهم و کان اذا لم یغزب ضرب له سهم و لم یغزب من حدیث  
 ثابت شده که از مال غزوات حصه صفی مخصوص بحضرت رسول بود و صفی از آن  
 مال بوده و در صورت عدم اختیار فرمودن در صحابه قرعه می انداخت و کسی را اختیار

مئی وادوا ز حدیث ولایت طاہرے شوو کہ بریدہ لے ہر گاہ اطلاع واد کہ علی بن

ابی طالب از مال غنیمت کنیز کے گرفتہ آنحضرت پیغمبر کو دید و فرمود ان علیا ولی کل مؤمن

و سونچہ اما بخاری حسن بن آوروہ فاصطفیٰ علی سہما سبتہ فاصبح وقد قتل لیلًا الی ان روسے

فلما قد مت علی رسول اللہ ذکرت ذلک لہ فقال صلعم یا بریدۃ ابعیض علیا قلت نعم قال

لا ابعیضہ فان لہ فی الخمر کثر من ذلک بہر نوع سہمی کہ براسے آنحضرت صاف بلا شہ

بود اگر آنحضرت صلعم نے گرفت صحابہ را اختیار نمی واد کہ احدی از ایشان (عام از انکہ عباس

حسن و ابیہ بود یا ابناسے او بر اور ان عم زاد پیغمبر بود یا شیخین کاملین راشدین بود یا ذوالنور

یا دیگر عشر و عشرہ باجنات یا حشرات صحابہ از ان سہم مصنفے چینی کہ پسند فرماید مگر علی بن

ابی طالب کے کنیز کے کہ تبصرت آورد بغیر اذن پیغمبر سے استحقاق بہمان صورت تصر

تبص رسالتآب طاہر شہ پس بنا بر توفیق ہر دو حدیث ثابت شدہ کہ پیغمبر خدا را چنانکہ

سہم مصنفے بود قبل از تقسیم اختیار پیغمبر بود چنانچہ حق تصرف و اختیار کردن قبل از تقسیم

و سہم شترک بر اجنباب امیر حاصل بود و عباس ازین حق محروم بودہ است پس در میراث

فضیلت مختصہ حضرت نبوی ابن العم علی اکرم اولی و اقرب است از عباس عم النبی عرفا

بشر عافتد بر خاست خود و معر من از احتجاج قرنسب بحق عباس فرار نمودہ است ضرورت

تعاون نماندہ لہذا در توجیہ قوت و کثرت با وجود غیر مقصود بر سہیل تنزل میگویم کہ نور

سبطن متفرع از نور پیغمبر است و نور جناب امیر شریک اصل نور است و اصل ہر چہ

مقدم و اقدم بر متفرع سے باشد اگر چہ در فروعات کثرت ہم ہم بسدا اما تولا کہ حصہ پیغمبر

صلعم اقوی است از عهد غیر او میگویم که در مقام حبله قوی بودش همین نفرمود که ای پیمان  
 حصه اقوی با اولادش رسیده لهذا نور شعب اقوسے گردید یا آنکه حصه اقوسے مخصوص بنی امییه  
 پیغمبر ماند و قوتش بانسحاب متصل نشد و در اول سے باید که نور شعب نیز انبیا را باشند بوجه  
 آنکه حصه آنحضرت بسبب نصب ساست اقوسے است نه بوجه دیگر و اگر وجه انبوی ثمثیت

در ایتم ناسم حدیث شریفه ان الله تعالی جعل ذریه کل نبی فی صلبه و جعل ذریه فی صلب  
 علی بن ابی طالب کما فی عمو اعق محرقه و فی سودة القریبے منبر است که آنحضرت صلعم  
 نیز نور شعب یعنی حصه اقوسے را در صلب علی نشان داد پس علی بن ابی طالب ذواقوسے  
 مستند نه اضعف و ادون و در ثانی محل بحث و اعتراض نیست کما عرفت اما قوله اما کثر  
 پی آن زمانه است که حسنین جامع بودند از تمیگویم بنا بر سیاق کلام مستعرض که جامعیت نورین  
 مقتضی آن بود که هر دو وصف آنچه در اقوی و در اضعف میباشند در شعب جامع الاوصاف  
 یافت میگردید و آن منصب سالت و خلافت است و رنه اطلاق جامعیت در اینجا  
 بی محل است و هر گاه بی که نور حسنین بواسطه جناب سیده بر سالت مآب میرسد  
 و نور جناب امیر بالذات و نسبت جزو شامل نور نبوی در حضور الهی مشغول تسبیح و  
 تحمید و تقدیس مانده است فلا جرم جزو شامل باین شرف مخصوص قدم و اولی  
 بر فرد الواسطه نه شود و اگر زمین کثرت بر طلب مستعرض است می باید که حق جلالت  
 با اهل بیت طهارت بگذارد چه در کتب اهل سنته قول امام حق ناطق ماثور است  
 ان ابابکر ولد تنه مرتین زیرا که امام معصوم بنا بر عقیدت مستعرض جامع صلاحتیست

و تقیقت و سابقیت در اسلام و هم در هجرت و در خلت حضرت ابی بکر و جناب امیر مومنان  
 که در گرامی اش بنت الابن حضرت ابو بکر بودند و شرف ولایت از نسل ابو الامم  
 میدارند و درین وقت در خلافت فاروقی و غیره از دست رود و فلیضی کو اقلیداً و لیکو  
 کثیراً و از آنجا که آنحضرت ختمی رسالت فرموده اند احسن و احسین شباب بل الحجة و ابی  
 غیر منها کما رواه علی السمدانی فی مودة القرنی پس بعد نص خیریت جناب حسین چه جاس  
 توهمات و تحذیرات و ترهات و بطالات است مگر آنکه همزات و لمزات پنداریم  
**و از جمله** - احادیث حضرت نبوی در استحقاق خلافت مرتضوی حدیث

مواخاة است چنانکه عارف ربانی و عالم حضرت صمدانی ابن بابویه قمی طاب ثراه و جبل  
 الجنة مشوا و در کتاب امالی از عباده بن ابی اوفی روایت کرده قال احی رسول الله

بین اصحاب و ترک علیاً فقال لا خیرت بین اصحاب و تمکنه فقال صلعم و الذی نفسی بیده  
 ما اخرجتک الا لنفسی انت و اخی و عیته و وارثی قال ما اخرجتک یا رسول الله قال صلعم

ما ورت النبیین قبلی کتاب ربهم و ستمه نبیم و ابناک سے فی قصری فی الجنة یعنی  
 عقد مواخاة بست رسول خدا با هم اصحاب خود و در وسطی را گذاشت ازان مواخاة گفت  
 علی علیه السلام از آنحضرت که ما بین اصحاب خود مواخاة کردی و مرا ترک نمودی پس  
 رسول خدا صلعم فرمود ستم با کف نفس مرا در دست قدرت اوست موخرنداشتم ترا مگر بر آذات  
 خود تو برادر منی است و وصی منی است و وارث منی است گفت علی علیه السلام چیزی را از تو بوراقت خواهم  
 یافت یا رسول الله فرمود آنچه انبیاء گذارنده اند پیش از من و آن کتاب رب ایشان

و منته نبی ایشان است هر دو پسران تو در قصر من با من در جنت خواهند بود و این حدیث  
 چندین طریق و مختلف عبارات حقیق از طرق خاصه و عامه ماثور است چنانچه شیخ علی بن یونس  
 البیاضی الاطالی در کتاب صراط مستقیم بسند خود آورده لما نزلت انما المؤمنون اخوة و نزلت  
 اخوانا علی سرر متقابلین قال جبرئیل ثم اصحابک یا محمد امرک الله تعالی ان لا یخفی عنکم فی الارض  
 كما و اخی الله ینیم فی السماء فقلت انی لا اعرفهم قال انا قائم بازائمک کما اقلت موثقا قلت  
 لک اقم فلانا فانه مؤمن و کما اقلت کافر اقلت لک اقم فلانا فانه کافر فواخ بینهما فلما  
 فعل ذلك ضج المنافقون فانزل الله تعالی ما کان الله لیزر المؤمنین علی ما تم علیه  
 حتی یمیز الخبیث من الطیب فخرن علی علیه السلام و آخره بامر جبرئیل فانزل الله تعالی  
 الیه انما خباثة لک و اخیت بینکما فی السماء و الارض فقام البنی صلعم و ذکر لیسف مرابا و  
 ذکر علی بنحو البیدل بهما علی علیه السلام من زلتیه فانه مستحق خلافه او رو با محمد بن جعفر المشهدی  
 فی کتاب ما اتفق من الاخبار حذفنا ما طلبنا للاختصار اتته هذا ما رواه صاحب غایة المرام  
 یفنی هرگاه آیه انما المؤمنون اخوة و آیه اخوانا علی سرر متقابلین نازل گشت جبرئیل امین  
 بر رسول خدا گفت ایشان اصحاب تو هستند ای محمد صلعم ترا حکم کرده است او تو که  
 با بین ایشان در زمین مواخاة نمائی چنانکه او نعم مواخاة در میان ایشان نموده است  
 بر آسمان پس فرمود آنحضرت بدرستی که من ایشانرا نمی شناسم کدام یکدام می یافت  
 اخوت دارم جبرئیل گفت من بشما هستم و نزد تو خواهم ایستاد هرگاه یکی را از مؤمنان  
 اخوت قائم خواهی نمود من تو نشان خواهم داد که فلان را با بین قائم نمائی کلبین هم هستند

است و ہر گاہ تو کافر را برائے اخوت و کفر سے قائم خواہی کرد من تو را اعلام خواہم کرد کہ  
 فلان کافر را با تو قائم نمائی تا آنکہ با ہم ایشان مواخاة فرمائی پس ہر گاہ چنین کردیستاین  
 نمودند و غلغله در ایشان افتاد پس نازل فرمود او تم ماکان اللہ الایہ یعنی ہرگز نگذارو  
 خدا مسلمانان را بر آنچه بحال شما ہستیہ بران تا آنکہ جدا کنند پاک را از پاک پس مخزون  
 و اندوہ ناک شد علی بن ابی طالب برائے آنکہ سو خرداشت اورا حکم فرمایند پس نازل  
 فرمود او تم شاتہ بطرف پیغمبر صلعم است ما خباۃ لک الخ یعنی بازو داشتتم اورا برائے  
 مواخات تو ومن در میان ہر دو شما عقد اخوت بستہ ام در آسمان زمین بنا علی ذلک  
 الحجرتی بر خاستند و فرمایند فضائل خود ذکر فرمودند و همچنین ذکر علی بن ابی طالب نمودند  
 راوے گوید تاکہ دلالت کند آنکہ بر منزلت عظیمہ جناب او پس آنحضرت ولایت منزلت  
 مستحق خلافت نبویہ است محمد حنفیہ مشہدی در کتاب ما اتفق من اخبار این روایت  
 را با ستاد آورده و بنظر اختصار اسما روایات را حذف نمودیم آتہ ما قال صاحب غایۃ الامم  
 و این حدیث مواخاة را ابوالمؤدب موفق بن احمد اخطب الخطباء عند ہم سبہ طریق در کتاب  
 فضائل عن مجاہد عن ابن عباس و عن زید بن ابی اوفی و عن مخدوم بن زید المنذلی  
 با ستاد خود و عبد اللہ بن امام احمد حنبل بنیح تا طریق در سند احمد امام ہم عن عمر بن عبد اللہ  
 عن ایسہ عن جندہ و عن زید بن ابی اوفی بدو طریق و عن مخدوم بن زید المنذلی و ابوالحسن  
 الفقیہ ابن المغازلی در کتاب مناقب شمس طریق عن انس سبہ طریق و عن زید بن  
 ارقم و عن عبد بن عمر و عن حذیفہ بن الیمان با ستاد خود و محدث زرین العبد سے

در جمع بین الصحاح الستة و جزوه ثالث عن ابن عمر و ابو داود و در کتاب سنن از ابن عمر و ابراهیم  
بن محمد الحموی در کتاب فرایده السطین به پنج تا طریق عن زید بن ارقم و عن زید بن ابی اوفی  
و عن جمیع بن عمرو عن سماک بن حرب محدث ترمذی عن ابن عمر و ابن شیری و در کتاب الفروع  
از ابن عمر و ابو ذر غفاری و علامه کمال الدین محمد بن طلحه در کتاب مطالب السؤل بواسطه  
ترمذی عن زید بن ارقم رقم کرده اند احصای آنها بنقل جمیع مرویات مع اسناد بین صحابه  
کوچک بسبب سیرت مگر بقدر ضرورت بجز ارقام من آیند در سندنا باسم الاعمیر احمد بن  
حنبل ما ثور است عن ابن عمر بن عبدالمد عن ابيه عن محمد بن ان النبي اخا بين الناس وتوعد  
عليه حتى بقي آخرهم لا يرسلها خاق قال يا رسول الله اخيت بين اصحابك وتوعدتني فقال  
انما توكت لنفسى انت اخى وانا اخوك فاحرك احد فقل اتا عهد الله واخو رسول الله  
لا يدعيها بعدك لا كذاب والذي بعثني بالحق ما احركك الا لطفه وانت مني بتوعد  
هكروا من موسى خيرا انه لا بنى بعدى وانت اخى ووادى هذا ما اتج به العلامة على الا  
في كتابه نهج الصدق وفاضل فضل بن روزبهان در کتاب خود الباطل الباطل جوابا  
افاده سيفر ما يقول حديث المواخاة مشهور معتبر معول عليه ولا شلع ان عليا اخ  
رسول الله ومحبه وجبيه وكان رسول الله شهيدا احب اليه وهذا كله ياخذ من  
صحابنا ومن من هبنا ولا نل على النص لان ابا بكر كان خليل رسول الله  
ورزقاه وقرنيه له ايضاً من الفضائل بالاعتد ولا تحصى والكلام ليس في هذا  
واشباتها بل وجود النص في خلاصه كلام فضل فاضل است که حدیث مواخاة

مقبور و مقدر علیہ است و حضرت علی برادر و محب و حبیب پندیر بستند و رسول الله حضرت  
 او را بسیار دوست میداشتند و این همه ما خود است از کتب صحاح ما و از مذہب مالکین  
 این ولایت بر نفس نمی کند زیرا که ابو بکر خلیل رسول خدا و وزیر و قرین آنحضرت صلعم بودند  
 و بر اس و سے فضائل لاتعد و لا تحصى اند و کلام و بحث در شمار فضائل جناب امیر و اثبات  
 فضائل نیست بلکه بحث در وجود نفس است استیظافاً ترجمتہ اعتراف فاضل فضل صحبت  
 حدیث و انکار از تنصیف امیر است وجود نفس نزد این مرف و فاضل بیح آیہ و حدیث  
 نیست حالانکہ در اثبات حق ماست و نفس خلافت انجمن اخبار و مرویات در عهد صحابہ  
 احتجاج با ائساد ائیمیان سے آمد و جو ابش بجز سکوت از رد و تسلیم و اعتراف بر تخریب چاره  
 نمی یافتند بگرا تئمہ نزد او از نفوس و حج ساقط شد پس نص و خلافت ہما سقیفہ سندی  
 منقش در زمین اوست کہ مردمان حدیث العہد بالحق اہل بیت حرام را و حج تمتع حرام  
 میدانستند کما فی شرح المشکوٰۃ و تحلف جیش سامہ را موافق صلحہ جناب خلافت میدیدند  
 و اتیان و و ات و قرطاس را خلافت دورانیشی در امر ماست تجویز سے نمودند و نفوس  
 احکام خیر الانام پس پشت سے انداختند ہر گاہ براہ فلتت بلا اذن و اجازت حضرت ختمی  
 نبوت بر ترک تجہیز و تکہین و تدفین ختم النبیین جمع آید و خلیفہ سازی مثل بت تراشی فرمایند  
 پس ہمان برمان اتم و نفس حکم براب خلافت کبر سے و رعاست عظمی است و سیا بطلان  
 مغل اجامیم و لناد جوہ للخلافتہ اول آنکہ انوت نسبت و اختصاص سببکہ با اعتبار ائمہ است  
 بین المحبورا است بین ابی و حبیب علی بن ابی طالب قبل ازین عقد مواخاة حاصل بود

که جناب میر ابن عم آنحضرت صلعم میباشند آنچه باعتبار قرابت آن دو بر او رسد شوند و نیز  
 لحاظ پس این حضرت یعقوب علی بنیاء و علی بنیاء سلام حضرت اسمعیل بنی اندر اب میگفتند  
 حال آنکه حضرت اسمعیل عم حضرت یعقوب بود و اندک ما قال الله تم حکایتی عن یعقوب اذا  
 قال لعنیه بالتبذون من بعدی قالوا العبد المک واکه ابانک ابراهیم و اسمعیل و احق  
 العا و احد او نحن که سلمون و قبل از آن اتحاد نور چنانکه ویدی و شنیدی منادی باستحقاق  
 سے نماید پس عقد مواخاة بعد تحقق انبوت و اتحاد مذکور که حکم رب العزیز بیان آمد فانی از  
 فائده و بعد از صحت سنه تو اندش و فائده اش از بعض عبارات همین حدیث  
 ظاہر می شود آنچه آنحضرت فرود من موخرند ششم تراگر براسے نفس خود او از من نمیزد باران  
 است از موسی الا انه لابنی بعکرا زین جانانیت سے شود که وجه در تاخیر خاصه براسے  
 نفس آنحضرت صلعم بود چونکه جناب ولایتیاب را نسبت به آنحضرت بمنزل هارون از موسی  
 بود از نجات جناب ویر از دیگران باقی داشت براسے خود و بعد ذکر منزلت هارون  
 آنحضرت صلعم حالی فرمود الا انه لابنی بعدی پس ازین بیان ظاہر و باہر میشود کہ انبوت بقدر  
 خلافت است ورنه بلا ضرورت ذکر ختم نبوت درین محل حاجت نداشت خصوص در خصوص  
 در عقد انبوت در نظر ظاہر بیان بیع اقصی قائم مقام سے نو و چنانکه وقت رفتن آنحضرت  
 صلعم جنگ تبوک خلوا بین یطیبہ یثقیلہ بیانشینی بیاسے پیغمبر بود و بر این احتجاج مافاعت  
 سے نمایم کہ در محل دیگر خواهد آمد ثانیاً قول صلعم انت اخی بود ارفی و لالت بر مدعا مینماید  
 چنانچه این سخن در دیگر طریق حدیث صریحت دارد و کما روسے عبداللہ بن احمد صاحب

سند عن زید بن ابی اونی قال علی و ما اوت منک یا رسول اللہ قال صلح ما ورت  
 الانبیاء قبل قال ما ورت الانبیاء قبلک قال کتاب اللہ و سنتہ یتیم الحیث  
 و توریت انبیا کہ کتاب سنتہ ایشان فرمودہ سووی ہمین استحقاق خلافت سے باشد زیرا کہ ابن  
 مترکہ بحیث نبوت و رسالت است نہ باعتبار ابوت و ابنت و وراثت انبیاء کہ قبل  
 بودہ کہما قال ابو بکر ان اللہ اذا اطعم نبیا طعمه ثم قبضه جعلہ الذی یقوم مرابعہ  
 کما فی سنن ابی داود یعنی ابو بکر فرمود بدستیکہ اللہ سجانہ ہر گاہ نبی را خورشے میدہد  
 باز بعض سے نمایند آن نبی را و باخرت میرساند پس آن خورش را براسے کسے میگردد اند  
 کہ قایم مقام نبی بعددی نبی (نوح) بخلق را ایشان میرسد چہ ہر گاہ طعمہ نبی حق الخلیفہ علی قولہ  
 می باشد وراثت علمی کہ حق مخصوص بہان استحقاق کہ بنی را در امر ہدایت ضرورتے  
 معلوم بودہ براسے خلیفہ بدرجہ اولیٰ باید پس از نبوت وراثت کتاب و سنت برای  
 حضرت ولایت منزلت و استحقاق خلافت دیگر کہ ام حق فائق درین امرے تواند  
 شاکہ جناب ولایتیاب حجاج از اخوت خیر الورا و را خلافت حقہ بر اہل الشورے  
 فرمودہ انکم اروسے ابن ابی الحدید بانہ قال علیہ السلام اشدکم اللہا فیکم احد اخی  
 رسول اللہ جینہ و بین فتنہ جین اخی بین بعض المسلمین و بعض غیرہی فقالوا  
 لایعنی فرمود علیہ السلام شمارا قسم خدا سے وہم ایا در میان شما کسے ہست کہ مواخاۃ  
 فرمودہ باشد رسول اللہ در میان وسے و در میان نفس خود غیر من وقتیکہ مواخاۃ  
 فرمودہ یا بین بعض مسلمان بعض ایشان اہل شورے گفتند غیر تو نیست یعنی آنحضرت

بر پیگری عقد اخوت غیر شمانه نسبت است و این حدیث انشاورا موفق بن احمد اخطب الخطیب  
و حافظ طراز الحدیث بن ابوبکر احمد بن موسی ابن مردویه اصهبانی از ابوطیفیل عامر بن اشل  
صحابی در کتب مناقب روایت کرده اند و در قطعی نیز این حدیث را روایت نموده  
است علی ما قال ابن حجر فی صلواتی محنت پس احتجاج باخوت در امر خلافت بر طبق علم  
و توغل صحابه در امر خلافت بنویس اول دلیل بر دعاست ما بعد حدیث طویل قال

صلعم نادى منادى من دراء الحجب یا محمد قسم اللاب ابوک ابراهیم و نعم اللوح انوک علی  
فاستوص بیخیر اوداه الحموی فی فرائد السمطین ظاهر سے شوو کہ او نعم شانہ در شب  
سراج آنحضرت صلعم برادر آباء و اخوان آنحضرت اور نکوئی مخصوص فرمود کہ باب تو  
ابراہیم نیک است و برادر تو علی نیک است چونکہ در آباء حضرت ابراهیم خلیل السلام  
را خاص نموده کہ آنحضرت را خطاب انی جاعلک للناس اما ما ستوده و خطاب میرا  
بازائے آنحضرت خلعت مرتبت بوجہ اخوت در بہان نیکی برابر سجیدہ فلا محالہ  
معا و نعم اللوح موسی استحقاق ہمین امامت است کہ بحضرت ابراهیم رسیدہ خانہ

از روایت ابوالحسن الفقیہ بن المغازلی کہ از مسند السنن و رده بانه قال لما کان یوم المبارک  
واخی النبی صلعم بین المهاجرین الحدیث مستفاد سے شوو کہ عقد مواخاة یوم مبارک واقع  
شدہ است و درین یوم امتحان حقیقت دین بود و قبول فضل بن روز بہان کہ در کتاب  
الاطلال افادہ نموده عادت ارباب مبارک این است کہ اقربا و خودشانرا جمع نمایند  
تا سایر اصحاب نماوران شامل شوند و این اجتماع غیر ازین سستیگ سے شوو

که روز امتحان سخت و شدید می باشد و در آن خوف هلاکت یقیناً است لهذا ضرورت

استعانت لاحق می شود چو نکته تا آن زمان مفاد انما المؤمنون اخوة یعنی ان بهم بوده و نسبت

بیتز الخبیث بن الطیب نرسیده بود بنا بر سطله ذلک بهمان روز ضرورت تمیز بین الخبیث

و الطیب برای اشتراک طبعین که پیش آمده عقد مواخاة بظهور انجا می رسد پس این اخوت یقیناً

اعانت و در بهر مرتبه انفسا و اگر دیده و آن باطله مقاصد در امر خلافت نفس بین و مگر

سے باشد چه بشارت با اطلاق نفس نبی مفید شاکت در محامد انسانی و خصائل روحانی

و سلطنت دینی و خلافت در امور و حیوات الایمان استثنای منها کما قال صلعم فی هذا الحدیث

غیر از لایبی بسے اکنون تحقیق رسیده که جناب امیر در همه شامی و فتنه مائل آنحضرت صلعم

باستثناء نبوت شریک اند و خلافت حق و سلطنت مطلقه دین و دنیا بنبوت ختمی

رسالت نیقین و محتم است پس خلافت حق و سلطنت مطلقه دین و دنیا لا محاله از انجا

برای جناب امیر ثابت و مسلم است سادسا قوله تعالی و اجعل له وزیرا من اهل

بارون است که مقوله سخن کلیم الهد و ارد است دلالت سے نماید که وزارت و خلافت

حق را خود برادر سے باشد نه بجهاد امیرسد و چنانکه حضرت موسی غیر دختر که بحضرت یوشع

تفویج شده بود عتیبه از دگور نداشت همچنین پیغمبر با عتیبه از دگور نگذاشت و دختر نبوت

پشاه ولایت تزیوج گردیده و حضرت موسی با وجود برادر بارون استدعا سے وزارت

من الاسبان او من بنی اسرائیل نفرموده پس چگونه میتوانستند که بعد نزول آیه انک

سنت الهد تمبید یلا آنحضرت صلعم با وجود اخوت سطله مر قفسه بوزارت با بکر راضی شده

باشند و از اینجا است در تائید دعوات حضرت صلوات الله علیه بر آنست که علی اکرم است منی بمثل که آمدن

من موسی درین حدیث مواخاة ظاهر فرموده تا اخوت مووی این منزلت نزد همگان بود

و در تشدید این معنی حدیث تنقیح علیہ الی اشکک بما سلک انی موسی الی ان قال وابل

لے وزیر من ابلی علیاً انی احدیث است کہا ذکر السید علی سے تفسیر در المنتور نے سورہ ط

عن اسمائیت عیس براسطه ابن مرویه و الخطیب و ابن عساکر و انهم کابر روات اهل السنن

و ہر گاہ پیغمبرند مناسب پیغمبر حضرت موسی در خواست وزارت بر اسے برادر خود علی مرتضیٰ

فرمودہ خلاف آن چگونہ جواز فرمودہ خواہد شد کہ بہ ترک برادر امر وزارت و خلافت اصحاب پرست

سابقاً قول مسلم است ان فی الیاد ارا سخرۃ از جمله احادیث طیبہ است کہ ولالت صریحیے وارد

بر خلافت عظمیٰ و امامت کبرئیت جناب امیر اما حدیث مذکور کہ وائل بر خلافت است بوجہ

ہمیں اخوت او در بین و وزیر است بسبب آنکہ اخوت مفید نصرت بین الاخوان می باشد

چنانکہ علامہ کمال الدین محمد بن طلحہ و مطالب السؤل بر نقل اخبار و حدیث مواخاة و فضائل

جناب امیر و در معنی اخوت کلام مفید و بسبب تین افادہ فرمودہ است مناسب مقام نقل

بعض عبارتش سگیر تم قال فہذہ الالفاظ الشریفۃ النبویہ قد ول کل واحد منہا علی المض

الخص بے وانا وضع کیفیتہ و لکن کل واحد من تلک المعانی علی الفضیلۃ القائلۃ علی علی

السلام سنہ صلعم فاول ذلک قول صلعم انت انی فاعلم ہذاک انہ سنن السدا فان

الاخوة یعنی اصنافی یتجمل ثبوتہ لاحد الشخصین و دون الآخر من ضرورۃ کون احدہما خا

ان تعما الاخوة و شملہما میکیون فی الاخوة سواہ کل واحد منہما خالصاً صاحبہ غیر ان الاخوة

لما حقیقه و لتلك الحقیقه لو ازم فاذا ذكرت اللفظة الموضوعه لتلك الحقیقه مضافة الى شخص و لت  
 على وجود تلك الحقیقه لذلك الشخص ان لم يكن وان كان غير ممكن جعلت اللفظة على لو ازم الحقیقه عملاً  
 باللفظة و محافظه على صحته بقدر الامكان و صيغته عن الالفاء و حقیقه الاخوة بين الشخصين كونهما  
 مخلوقين من اصل واحد بغير واسطه بینهما حقیقه متفقیه بينهما فان المخلوق من عبد المد و آمنه علیهما السلام  
 و علی مخلوق من ابی طالب و فاطمه بنت اسد فقین صرت اللفظة الى لو ازم الحقیقه و حكمه  
 اللوازم لو ازم حقیقه الاخوة المناصه و المعاضده و الاشفاق و تحمل المشاق فیصیر معنی قوله  
 صلعم انت اخي فی الدنيا و الآخرة اننی ناصرک و عضدک و شفق علیک و محتن بک  
 و قد اشار النبی صلعم فی الحدیث الصحیح الفراهناک طالماً او منطلوما فقال السامع انصره منطلوما  
 فکیف انصره طالماً قال تمتنع من الظلم فذلك نصرک ایاه جعل النبی صلعم النصره من لوازم  
 الاخوة ثم انه اخي بین الصحابه كان ذلك مطلوباً و مقصوداً فقد الاخوة تبين تبين منهم حثاً  
 على التناظر المعاضد و حمل كل واحد من و انخیا من تقرب منه درجه في الممانه و المساو  
 فانه بین ابی بكر و عمر و اسخیرین عثمان و عبد الرحمن بن عوف و اخي بین طلحه بن عبید المد  
 و البریر بن العوام و اخي بین ابی ذر العفاری و المقداد بن عمرو و اخي بین معاویة بن ابی سفیان  
 و الخنات بن زید المجاشعی فصارت المواخاة المذكور سبباً لاشتمال كل واحد على مناصرة  
 صاحبه و معاضدته منزلاً لهما منزلاً اخوة النسب حتی ان معاویة بن ابی سفیان فی ایام  
 ولايته بالشام لما مات الخنات عنده حازمیرة بنده الاخوة الى ان قتل و یرفدک بحکم  
 اختصاص ابی سلمه علیاً باخوتهم مع كونه من الال و فی ذلك ما یوفون بعظیم قدر علی

و شرف محلہ و المال و لہذا کان یخبر بہا و یقول فی کثیر من الاوقات انما عبد اللہ و اخو رسول اللہ  
 لا یقولہما احد بعدی الا کذاب انتہی لمخص ترجمہ ایسکہ حدیث موافقہ و حدیث قدیر و آیت  
 مبارکہ بتعبیر نفس علیٰ نفس صلعم و حدیث علی رایتہ الہدی و منار الایمان و امام اولیاء و حدیث  
 منزلت و حدیث علی ولی کل مؤمن بعدی و حدیث لا یحب علیا من فوق ولا یبغضہ مؤمن  
 و حدیث یا علی لا یحکل لاحد ان یحب فی ہذا المسجد غیرے و غیرک و حدیث سد البواب  
 اللہ یا علی و حدیث حضرت علی الذی فلق العجم و بر النسمۃ انہ لعبد البشی الامی الی انہ لا یحکم  
 الا بامر اللہ و لا یبغضہ الا منافق و دیگر روایات و حدیث تبلیغ سورۃ برات و حدیث اللہم  
 لا تمسنی حتی ترینے علی بن ابی طالب و حدیث عن علی قال کنت اذا سالت رسول اللہ  
 اعطانی و اذا سکت ابتدانی و حدیث اللہم عافہ و اشفہ شک الرواسے ایما قال قال  
 علی فوا شکیت و حی ذلک بعد و حدیث عن علی بانہ عقال کانت لی منزلتہ من رسول  
 لکم من الاحدین الخلائق انیۃ باعلا السور فاقوال السلام علیک یا بنی اللہ فان تمنھا نصرت  
 الی اہل و الا دخلت علیہ و حدیث انت منی و انما منک و حدیث ان علیا منی و انما منہ  
 و ہو ولی کل مؤمن بہر یکے از انہا برستہ مختص بانحضرت ولایت منزلت دلالت یہاں  
 و من کیفیت دلالت بہر یکما زانہا واضح یہاں کہ انوۃ معنی اضافی دارد بہر دو جانب ثبوت  
 آن براسے احد اشخصین دون الآخر حال است پس انوۃ بہر دو طرف متحقق سے شود مگر انکی  
 انوۃ را معنی حقیقی است و آن حقیقہ را لوازم ہستند پس ہر گاہ بمعنی حقیقی ذکر خواہی نمود  
 بحق کے دلالت آن بر معنی اصل خواہ نمود یعنی اگر کوئی بلحاظ معنی حقیقی کہ زید برادر

خالد است از آن مفهوم خواهد شد بحالت امکان که هر دو برادر از یک پدر هستند و اگر آن  
 بر معنی حقیقی غیر ممکن باشد حمل کرده خواهد شد آن لفظ اخ بر لواءم حقیقه تا استعمال آن  
 از معنی لغوی و بیکار نشود و حقیقت اخوة ما بین دو شخص بودن ایشان پیدا شدن آن  
 هر دو از اصل واحد است بلا واسطه پشت از اصحاب و این حقیقه در نجاشی است  
 زیرا که نبی علیه السلام پس حضرت عبدالمد و حضرت آمنه هستند و علی پس حضرت ابوطالب  
 و حضرت فاطمه اند پس نصرات لفظ اخ بطرف لواءم حقیقه متعین گردید که بر لواءم معنی حقیقی  
 لفظ اخی را حمل کرده شود و لواءم حقیقه الاخوة نصرت کردن یکے با دیگرے و با هم معا  
 نمودن و شفقت نمودن و تحمل و شفقت و جاسے کار با او بجا آوردن است پس  
 معنی قوله صلعم انت اخی فی الدنیا و الاخره انت که من ناصر تو ام و پشت پناه تو هستم  
 و بر تو شفقت کنده و زور دهنده توے باشم و آنحضرت اشاره در حدیث انصراخا  
 فرمود بهین معنی نصرت که برادر خود را نصرت کنی در حالیکه ظالم باشد یا مظلوم و  
 عرض کرد برادر خود را در حالت مظلومیش نصرت خواهم نمود و اما در حال ظالم بودنش چگونه  
 نصرت وے نمایم فرمود آنحضرت که برادر خود را از فعل ظالم منع کنی همین نصرت او است  
 پس آنحضرت صلعم نصرت را از لواءم اخوت گردانید و هر گاه در میان اصحاب مواخاة  
 فرمود پس در میان ابوبکر و عمر اخوت قرار داد و در میان عثمان و عبدالرحمن و در میان طلحه  
 و زبیر و در میان ابوذر و مقداد و در میان معاویه و خنات مجاشعی عقد اخوت بست پس  
 مواخاة مذکور سبب مناصرت و معاضدت با هم ایشان گشت و بمنزله اخوة النسب بین

آنحضرت که معاویه میراث خنات گرفت الی ان قال اختصاص آنحضرت صلعم با علی اکرم با وجود  
ازال سنیب بودن علی باخوت از عظیم قدر و شرف ولایت آب خبر میدهد و همین وجه جناب  
امیر باخوت پیغمبر افتخار سے نمود و اناعبد الله و انورسول الله لا یقولها احد بعد سے الا کذا  
میفرمود و مخصوص ترجمه هر چند که این مقال رشیقہ و افادہ اینتقدہ فوائد شسته دارد که بیانش خلاص  
محل است اما خاطر مینگدازد که پیش از آنکه این ترجمه رقم نیارم لهذا بچند فقرات اقصا  
مینامم اولاً اخوت ابی بکر و عمر و اخوت عثمان و عبد الرحمن بجائی رسانیده که عمر فاروق خاصه باقتضا  
حضرت ابو بکر عتیق را و عبد الرحمن خاصه بجیت معاضدت عثمان را بر خلاف متمکن فرمودند  
پس چگونه میتواند شد که حضرت بنوی حق اخوت با برادر خود او انفرماید و این چیت بر  
بے انصافی است که آنحضرت صلعم را از اداسے حق واجب بازماندن تجویز مینمایند و عوارض  
و موانع بر زبان دارند مگر احتجاجاً پیش نمی آند حالانکه حق اخوت با تقدیر است که مراعات  
برادر ظالم نیز میتوان کرد و هر که در دعوسے خود مثل دعوسے خلافت نمودن جناب امیر مظلوم  
بود بدرجه اولی مستحق است که برادرش در نصب خلافتش تها سے فرید فرماید چنانکه در خبر  
ختم آنحضرت صلعم او انموده اند و لطف آنست که دعاوی موانع و عوارض و عوائق بیچ امر  
برای استخلاف من حضرت بنوسے نمی باشد و چگونه میتواند کردید که حفظ دین موقوف  
بر استخلاف است و بقای حجت الهی بر آن متوقف است و فی کلام بسیط لایق  
ابطال المنع بهذا الموضع ثانی از لوازم اخوت تحمل لشاق و مناصرة و معاضدة است و  
حضرات شیوخ بارسوخ جابے از مهالک و مشاق کار بائے شاق بنا بر تحمل صطبار

اختیار نگرده پس وعاسه ایشان که سخن اولیاء و عشره مؤدومیه که مجرب اخوت بالقرابت است  
 محض لسانی بعرض حصول منفعت است ثالث مواخاة قائم کردن حسب فائده این طلحه  
 سب مناصرت و معاضدت و بمنزله اخوة النسب است و جناب امیر باخوت بنی امیاری فرمود  
 حتی که میفرمود انا عبد الله و انور رسول الله لا یقولها احد بعدی الا کذاب و این اخوة  
 و نسب بمنه حقیقی قبل از مواخاة حاصل نبوده حال آنکه ابن العمیر عرفان و برادر میگوید  
 مگر بمنزله اخوة النسب نمیتوان گفت و الحال با استقرار لوازم الحقیقه فائده اخوة النسب ظاهر  
 گشت پس از اینجا است که جناب امیر میفرمود لا یقولها احد بعدی حال آنکه عقیل و عبد الله  
 بن عباس و دیگران پس ابن عباس نیز ابن العمیر پیروی بودند و عرفان برادران سے باشند پس  
 مفاد لا یقولها احد بعدی و الایة اینهاست که این اخوت همان فضیلت خاصه است  
 که مادر صد و اثباتش سے باشیم و بعد تحقیق و ثبوت نصرت از لوازم اخوة میگویم که در حدیث  
 علیت اخوت و نیاوی و اخروی با اشاره لطیف ماثور شده است چنانچه در دنیا نصرت  
 و معاضدت علی بن ابی طالب در معارک غزوات مخفی نیست و از اینجا است که جناب امیر  
 بر طبق جانبازی و عدم فرار در جنگ حدیثی اب پیغمبر عرض نمود ان سے لے یک اسوة  
 پس چگونه می شود که ختمی رسالت با این همه نصرت هائی بے پایان اش خلاف  
 یتجیل مشبوتة لاحد اشخصین وون الاخر لوازم اخوة را با او درین دنیا بجایانند که نسبت  
 علیک الفاء مثل مشهور است برادری برابری است بوجه آنکه حق و حقه برادر ممالک  
 و برابر سے باشد بلکه بدین النورین بنفسها مماثلت معتبر است لان العرب یقولون للشی

انه اخواته اذا شئوا ما نكحوا وقارنه وسياتي بيانه ودر نيجديت ابن مغازلي از حدیثه روا  
 کرده اخا رسول الله بين المهاجرين والانصار كان يواخي بين الرجل ونظيره ثم اخذ يبيد  
 علي بن ابي طالب فتال هذا اخي قال حذيفة فرسول الله سيد المرسلين ان قال  
 الذي ليس له شبه ولا نظير وعسى اخوة از نيجات است شد که سواخاة بلحاظ مماثلت واقع  
 شده بود پس آنحضرت صلعم بانعقاد اخوت علي مرتضى را با خود برابر قرار داد و مساوات  
 ايشان دليل بر استحقاق خلافت آن بر او ربي است اما اخوة اخروي بمغاد آية لغوا  
 علي شريقتنا بلين دلالت بر عين مدعایه نماید که بنو علي و رجب بر سر پادشاه  
 متقابل متکون خواهند شد و شخصين وغيرهما مع اخرا هم علمن از ايشان وغيره متقابل ايشان  
 بالضرورة خواهند ماند که ياتي بيانه و اطلاعی ندارم که کجا خواهند بود پس او عا  
 فضل فصول بر خلعت و وزارت هم قرينه ابو بکر با پیغمبر باطل بر آمد و این اخوت  
 علي قاتق بر جمع فضائل مصنوعه شيخ اول ظاهر گردید و در خصوص مماثلت و مشابهت  
 و مشابهت اخوين که در سواخاة ملحوظ شده کلام بلاغت نظام يحيى بن الحسن بن بطريق  
 روا که در شرح اينجديت انت اخي في الدنيا والآخرة است خیر خوشتر است بانه قال اراد بک  
 غاية المدح له و نفاية المبالغة في علو المترادفة صلعم لما آخى بين المرء  
 و نظيره ولم يمد اعلی نظیراً غیره فهو نظيره من وجهه نظيره فالاصح بلی شاهد النسب  
 الصريح بينهما بلا ادنیاب و نظیره في العصمة بدليل قوله نعم انما يريد الله ليد  
 عنکم الرجس الایه و نظیره و انه ولی الامة بدليل قوله انما ولیکم الله امره نظیر

فی الاواء والتبلیغ بدلیل الوحی الوار وعلیه یوم اعطاء سوره براءة لغيره  
 فنزل جبرئیل وقال لا یودیما الا انت اومن هو منک فاستعاد هاتراى  
 من غیره وهو ابوبکر فاذا هاعلی علیه السلام بوحی الله تعالی فی الموم و نظیره  
 فی کونه مولى الامة بدلیل قوله صلعم من کنت مولا فاعلی مولا و نظیره فی  
 مماثلة فیهما وان نفسه قامت مقام نفسه علیها السلام وان الله جعله نفس  
 الرسول صلعم بدلیل آية الباهله و نظیره فی فتح بابه فی المسجد کفتح باب  
 رسول الله صلعم و جوارده فی المسجد کجوارده و دخله فی المسجد جینا کحال  
 رسول الله علی السواء انتهى و ذکر الفخر الرازی ان اهلیته صلعم لیا و وقه  
 فی السلام و فی الصلوة و فی الطهارة و فی تحريم الصدقة و فی المحبة هذا المضم  
 ما نقله عنه ابن حجر فی صواعق محرقة فی حدیث انت اخی فایت بدت  
 و نهایت سباله و در علو منزلت علی بن ابی طالب لمحوظ داشته است و هر گاه که با برین  
 شخص و هم مثل او مواخات نمود و نیافت براسه علی نظیره و هم مثل غیر خود بسبب  
 آنکه خود افضل از آنست پس آنحضرت نظیره است بوجوه متعدد و در نسب و در عصمت  
 و در ولایت است و در اواز تبلیغ سوره براءت و در مواخات و در اقامت نفس  
 او مقام نفس حضرت رسالت یوم فراش و در آیه سبأله و در فتح باب بطرف مسجد  
 یوم سد الابواب و در جواز و دخول سجد بحال جنابت مثل حال رسول خدا بوده و فخر  
 رازی در سلام و صلوة فرستادن و در طهارت و در تحريم صدقه و در محبت اهلیت

علیهم السلام را بان حضرت صلعم مساوی انگاشته و له علیه السلام مشابهات کثیره بالبني  
 صلعم فی فضائل خلیفه حالانکه مماثلت واحده از فضائل نبویه مقتضی است که خلافت  
 بمثل برسد بر آنکه حضرت نبوسه هو الذی لیس له شبه ولا نظیر و هو یلیه سلین فلا یرحم  
 هر که در صفتی از صفاتش مثل و ثابت شود حق خلافت نبویه با اوست و صاحب مشابها  
 کثیره بدرج اولی اقدم و احق خلافت است بلکه بر او صاحب قلیل المشابها هم  
 حاجب میباشد ثامنا از آنجا که رسالت آباء از اخوت عامه صحابه مطلقا با نمود و مانند  
 کما روئے سلم مرفوعا الی البنی قال صلعم و دوت انا قدر انا اخواننا قالوا اولنا  
 اخوانک یا رسول الله قال بل انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا المخص آنکه فرمود  
 که خواهمش دارم که برادران خود را به بنیم گفتند آیا ما برادران تو نیستیم یا رسول الله فرمود  
 بلکه شما اصحاب من هستید و اخوان من دیگران اند که نیامده اند و بکنار ما رواه ابن عمر  
 کتاب الاستذکار پس از مماثلت اخوت نیز صحابه حضرات بر سه گره در فاقده المشابها  
 ظاهر شدند در نیوقت چگونه جایز می شود که صاحب مشابهات کثیره بمانند فاقده  
 بخلافت حقه از حضرت نبوسه قانر شوند اگر وقت مواخاة لحاظ استحقاق بشاکت  
 و مشابهات چنانکه از بعض طرق حدیث ملحوظ بودش بالنفس واضح میشود نمی بود آنحضرت  
 ختم رسالت مابین علی و عقیل و بوجه منفرد بودن ذات خودش بالنفس ذات رحمة  
 آیات خود عباس بن عبدالمطلب را بنحو آنکه عم الرجل صنواً بیه یعنی جزین نیست  
 که برادر پدر مثل پدر شخصی میشود عقد اخوت می بست یا بلحاظ رفاقت با صلابت خلقت

با صیانت بایارفا و مقدموا خاة اختیار سیکر و حالانکه پیچیکے از آنها با وجود قرآن ظاهر مدعوہ واقع شدہ پس تحقیق رسیدہ کہ شیخ و اخواہ و عباس و اشباہہ لیاقت تمامت و شایستگی داشتند و آنچه بحق ایشان دعاوی لاطالکہ در فضائل و مناقب و محاسن از تم تقریب حضرت نبوسے میدارند باعتبار شرف مدارج عالیہ و بیہ اعلیٰ مدار و در استحقاق خلافت ہمہ رفاقت فرمودہ و خلعت موہومہ را دخلی نمے باشد تا سقا آنکہ از بعض طرق ہمین حدیث واضح است کہ آنحضرت صلعم و قتیکہ جناب میر فرمود انت انمی و رفیقے پس آیه اخوانا علی سر و متقابلین المتقابلون فی اللہ فیظن بعضهم الی بعض تلاوت نمود کما رواه عبد اللہ بن امام احمد بن حنبل و ابو المود موفق بن احمد فی مناقبہ از نجاست بنطے شود کہ این اخوت کہ عین النورین واقع شد آری کریمہ پس او را ایشان است چه در عقد مواخات صحابہ آری کریمہ تلاوت فرمودنش مذکور شدہ است پس منسل مواخات منظر استحقاق تقابل گزینے و منصب مشینی بحق علی بن ابیطالب مخصوص است و مواخاة دیگران منصب متقاعد علی سر متقابلین نمے باشد بلکہ مواخاة ایشان حسب افادہ بعض طرق حدیث بنظر عقائد آنها عمل آیدہ است و صحیح است کہ منصب متقابل نشینی از عین جانشینے بالاتر است مگر بوجہ تخصیص حدیث لابی بعدے منصب نبوت بالضرور مخصوص شدہ است بنا علی ذلک قول صلعم انت انمی منظر استخلاف دینی و غیر استحقاق جانشینے است۔

و از جمله احادیث نبوسے کہ در استحقاق خلافت عامہ مرتضوی است مروا

الحدیث الفقیہ العالم النبیہ ابن بابویہ القمی سے انا مدینة العلم و انت باہما قال قال رسول  
 اللہ صلعم یا علی انا مدینة العلم و انت باہما و هل توتی المدینة الامن  
 باہما یعنی امی علی من مدینة علم ہستم و تو باب مدینة علم ہستی و کہے و اصل مدینة نے  
 شو و مگر از دور و ازہ آن و این حدیث بچندین طریق و باختلاف عبارت ماثور است  
 فی روایة انا مدینة العلم و علی باہما فمن اراد المدینة فلیات الباب  
 فی روایة فمن اراد العلم فلیات الباب و فی روایة و لا توتی البیوت الامن ابواہما  
 و فی روایة و انت الباب کذب من زعم انه یصل الی المدینة الامن للباب و فی  
 روایة فمن اراد باہما فلیات علیاً و فی روایة انا مدینة الحکمة و علی باہما و فی  
 روایة انا دار العلم و علی باہما و محدثین صحیح و مسانید و حفاظ اخبار و احادیث ہانت  
 و جماعت مثل ترمذی صاحب سنن علی بن ابی طالب و حافظ جلال الدین سیوطی صاحب  
 جامع الصغیر و تاریخ الخلفاء رحمہ و علامہ امام بغوی صاحب حسان المصابیح رحمہ و طبرانی  
 صاحب معجم و کتاب و سنن عن ابن عباس عن جابر بن عبد اللہ و عقیلی و ہزار رحمہ و ابن کثیر  
 صاحب کامل عن ابن عمر و عن ابن عباس و عن جابر بن عبد اللہ و الحاکم صاحب مستدرک  
 عن جابر و عن علی و ابن عباس و علامہ کمال الدین صاحب مطالب السؤل بسند ترمذی  
 عن علی علیہ السلام و علی الہمدانی صاحب سوذة القربی عن جابر بن عبد اللہ و ابن المنذر  
 صاحب المناقب عن جابر بن عبد اللہ بدو طریق و عن ابن عباس بسہ طریق و عن علی  
 بن ابی طالب بدو طریق و ابو موسیٰ و موفق بن احمد اخطب لخطباء خوارزم صاحب کتاب

انفضال عن ابن عباس وعن عمرو غاص وعلاسه ابراهيم العموي بن صاحب فراد السميطي  
 بسه طرين عن ابن عباس وابن شيرويه الديلي صاحب كتاب الفروس و در باب اللان  
 از جز و اول عن جابر بن عبد الله والوفيم صاحب حلية الاوليا و كتاب المعرفه عن علي بن  
 السلام وابن حجر مكي صاحب صواعق محرقه بسند زرار و طبراني و حاكم و عقيلى . ابن عدى  
 و ترمذى روایت این حدیث شریف نموده اند و فضل المتكلمين صاحب بطلان الباطل  
 بجواب احتجاج علامه على الاطلاق اعلى ازین حدیث باخراج مسند احمد بن حنبل و غیر  
 افاده میفرماید نباید علی و فور لمة و استحضاره اجوبه الوقائع و اطلاع على اشکات  
 العلوم و المعارف و کل نبره الامور سلمه و لا دلیل على النفس الخ و الشيخ ولی الدین محمد  
 الخطیب لمصر الترمذی صاحب کتبه المصابیح از صحیح ترمذی مرفوعا الى علی بن ابیطالب  
 روایت کرده قال قال رسول الله صلى عليه وسلم اتوا را الحكمة و ست با بها  
 و بعد از ان تنقید اگفته روس بعضیهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكر  
 عن الصنابحي و لا تعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و في الباب عن  
 ابن عباس و محشى صحیح ترمذی میگوید قول انادار الحكمة و على با بها هذا كما ورد  
 في شأنه انه اقضاكم في حق ابي انه اقواءكم و في حق معاذ انه اعلمكم بالحلال  
 و الحرام و الاجمیع الصحابة بمنزلة الاجواب و صاحب لمعات افاده فرموده في هذا  
 الحديث ذكره ابن الجوزي في الموضوعات من عدة طرق جزم بطلان الكل  
 و قال مثل ذلك جماعة و قال الفيروز آبادي عند قوله انظر و صاحب تحف

از ابو قحافة بن عمرو بن عثمان بن عفان

بکمال بجا شست میفرمایند این خبر نیز مطعون است قال یحیی بن معین لا یعمل به و قال  
بخاری انه منکر و لیس له وجه صحیح و قال الترمذی صانده منکر غریب و ذکره ابن  
الجوزی فی الموضوعات و قال الشیخ تقی الدین ابن دقیق العید هذا الحدیث  
لم یشئوه و قال الشیخ محی الدین النورمی و الحافظ شمس الدین الذہبی و الشیخ شمس الدین  
الجزیری انه موضوع و ما حصل تمام افادات انکار جامع تر از نقل حدیث اعتباری حدیث غریب  
است از بعض محدثین نقل میکند که این حدیث را از شریک روایت کرده اند و صحابی  
را ذکر فرموده اند و کس را از روایات این حدیث ثقه غیر شریک نمیدانیم و محتمل افاده نموده  
که مفاد حدیث انا دار الحکمة و علی بابها چنانست که در شان علی انه لقصناکم و در شان  
ابی صحابی انه اقرکم و در شان معاذ انه اعلمکم وارد شده و در جمیع صحابہ بنبره ابواب  
سے باشند و ابن جوزی این حدیث را در موضوعات شمرده جمله طرق این حدیث را باطل  
یقین کرده و مثل ابن جوزی جماعه محدثین گفت اند و فیروز آبادی میفرماید که درین نظر  
است و صاحب تحفه افاده نموده که یحیی بن معین گفت این خبر اصلی ندارد و بخاری  
آنرا منکره و اند و از وجه صحت انکار میکند و تریز منکر غریب گفته است و ابن  
الجوزی در موضوعات ذکر نموده است و الشیخ تقی گفت که این حدیث را حدیث  
ثابت نه نموده اند و نووے و ذہبی و جزیری آنرا موضوع گفته اند بعد از آن حساب  
تحت کمال جوش نقادی میفرمایند پس تمسک باین احادیث موضوعه که اہلسنت آنرا از ادوار  
تمسک و احتجاج خارج کرده اند و مقام الزام ایشان دلیل صریح برداشتمندی علماء

شیعه است البته بقدر الحاجة اقول دعوی موضوعیت انجین احادیث مجرب است  
 که اینچه دال خلافات بلا فصل خلب امیری باشد حماة خلیفه سقیفه چونچ این سیوف اخبار  
 قاطع آثار شجره سقیفه یافتن چشم انکار او هاس منکر و موضوع بودن آنها بلا الخط سلسله  
 روایت پیش نمودند و توجیه ابطال منکر و موضوع و فیه نظر و بطلان جمله طرق بخندین  
 وجه است این حدیث را ترمذی که از اصحاب صحاح سته اهل سنت است بسند خود  
 نقل نموده است و حدیث غریب گفته ز منکر غریب فرموده چنانکه صاحب تحفه اشارت  
 بان کرده اینک صحیح ترمذی حاضر است اولیای صاحب تحفه بعینک انصاف مطالع  
 فرمایند و مراد از غریب در اصطلاح محدثین حدیثی از اقسام صحیح می باشد که راویش  
 واحد بود کما قال المحدث الیهلوی الشیخ عبد الحق فی المقدمة فی بیان بعض  
 مصطلحات علم الحدیث فصل الحدیث الصیح انکار او به واحد یعنی غریباً  
 وانکار اشیند بی عزیز او انکار اکثری می مشهور است و مستفیضاً و انکار رواه  
 فی اکثره الی ان یتعمیل العاده تو اطم علی الکتب بی می متواتر اولی می الغریب فداً  
 ایضاً الی ان قال و علم ما ذکر ان الغرابه لا توافی الصحة و حیوانیکون الحدیث  
 صحیحاً غریباً انتم بقدر الحاجة و مراد از حدیث منکر آنست که راوی آن ضعیف بود  
 پس چگونه میتواند شد که حدیث صحیح و ضعیف من حدیث الجمع بود مگر آنکه شاه صاحب  
 در حال تواجد من تسبل نفسی حدیث در مصطلحات پیدا کرده اند پس حدیث صحاح  
 لا محاله در صحت و قطع بالجم مسلم عامه است و انکار از صحت صحاح برهم کردن تمام قواء

مذہب اہلسنت است اما نقل کردن ترمذی اقوال بعض محدثین را در فہم الطر ترمذی سے  
 ضروری نداشت و ہر گاہ ان بعض از صنایعی بنیاد و ردہ اند و غیر شریک را ثقہ نمیدانند پس  
 در طریق صنایعی کہ ترمذی روایت میفرماید چہ جاے قدح است و اما آنچه محضے گفتہ کہ  
 این حدیث مثل اقتضاکم و اقرکم و اعلمکم است قیاس مع الفارق است چہ درین اخبار  
 اقتضے و اقر و اعلم بودن بامتناب متہ وار و است کہ در شما فلان اقر شما و فلان اعلم شما  
 است نہ آنکہ اقتضے و اقر و اعلم بوجہ اطلاق یا باضافت اہل البیت مراد است و در  
 ما نحن فیہ امتساب باب خاصۃ بحضرت رسالتآب ظاہر است و جمیع صحابہ را ابواب  
 قرار دادن از حضرت رسالت غیر ما ثور است فرقہ اہل السنۃ با اختیار ناجائز خود  
 شان ہر کہ را خواستند ابواب یا سقوف فرض نمایند حالانکہ امر غیر واقع بقصر  
 فاضل واقع نمے شود و باطل کردن ابن جوزی حملہ طرق حدیث را و در موضوعات اور  
 خود باطل است نقادین جرح و تعدیل تحقیق و تنقید و رو و طرد ابن جوزی را از عادت  
 سطرہ او تجویز فرمودہ لایعبار بہ میدانند چنانکہ حافظ سیوطی کہ مجدد مذہب ما ثنۃ تاسع  
 اہل السنۃ است و تاریخ الخلفاء را فادہ فرمودہ اخرج الترمذی و الحاكم علی  
 قال قال رسول اللہ صلعم انما مدینۃ العلم و علی باہما ہذا حدیث حسن علی  
 الصواب لا یصح کما قال الحاكم و لا موضوع کما قالہ جماعة منهم ابن الجوزی  
 والنووی وقد ثبت حالہ فی التعقیبات علی الموضوعات یعنی ترمذی و حاکم بن  
 علی بن ابیطالب اخرج این حدیث نمودہ اند و این حدیث حسن است بنا بر تحقیق صواب و صحیحست

چنانکه حاکم گفته و موضوع نیست چنانکه جماعه محدثین که از ایشان ابن جوزی و نووی  
است موضوع گفته اند و من بیان کردم آنرا در کتاب تعقیبات علی الموضوعات پس  
تحقیق رسیده که حدیث باب العلم حسن است و این قسم عند ابن الصلاح منقصر از قسم  
صحیح است و عند بعض الحافظ در انواع صحیح مندرج می باشد ذکره العراقی فی شرح  
الفیته و الحافظ العسقلانی بحکم صحیح می داند و نزد ترمذی حدیثی باشد که راویش متمم  
بکذب نبود و شاید نبوده باشد پس آن حدیث حسن است و بقرض غایت اطلاق نیز  
بمعنی شاذ و بنا بر تصحیح قسم صحیح نمی تواند شد این جوزی در تقیص و تضعیف صحیح  
و حسان خود مطعون است چنانکه ابو عبد الله محمد الطهمانی المعروف بالحاکم بر عکس آن معروض  
است بنا علیه رو و بطلان ابن جوزی چیزی نیست تحقیقین مطلعین طرق احادیث نقل  
ابن جوزی را بجوزی نمی خرید و امام نووی چاشنی گیر طبع احداث تا ویلات قاضی  
عیاض وزیره ربانی شجره سفسطیات ابن جوزی می باشد و مطلق نظیر وز آباد  
بکار نمی آید تا وقتیکه بر طبق اصول حرج و تعدیل اثبات ضعف رواة نفرماید قال  
البرزدی الخفی فی الاصول الطعن من ائمة الحدیث لا یقبل بمجرد الان الحدیث  
ظاهره فی المسالین خصوصاً فی القرون الاول الخفقان الشاح له فی کشف  
الاسرار اما الطعن من ائمة الحدیث بقولهم غیر ثابت غنڈیر و انکاری بن  
معین از اصلیت یابن خیر و گفتن بخاری و غیره از منکر وجه قومی دارد که فضائل یوسف  
ائمه اهل بیت خیره کن نظر ایشان می باشد زیرا که یحیی بن معین بر طبق روایت ابو حاکم

صاحب کتاب الثقات از تلامذہ یحیی بن سعید القطان است و بخاری خوشتر  
چون خبرین اخبار یحیی القطان بیاید و شدت حدیثت یحیی بن سعید در حدیث  
اہل البیت نبوتی مشہور است و قولہ فی حق الامام یحیی ناطق جعفر صادق  
منہ فی نفسی شتاً و کتاب کاشف ذہبی مسطور و روایت ابن المدینی سئل  
یحیی القطان عن جعفر بن محمد فقال فی نفسی منہ شیء در تہذیب التہذیب ذہبی  
مذکور است و ملتانی در کتاب تمویہ بہ تصریح افادہ فرمودہ است کہ معنی یحیی بن  
سعید القطان و بخاری کہ برابرین گمان فاسد دست از روایت احادیث صادق  
کشیدہ باشند انتہی و حیف و تالہف است بہ محدثین بعضی اہل البیت پیغمبر  
کہ روایت فضائل ائمہ اہلبیت نظر منکرے اندازند و روایت مجروحین خودشان را کہ  
مرویات ایشان فضائل صحابہ و احکام فقہ وارو شدہ انداز نظر کے اندازند مثل  
خیل مجروحین و انبویہ کثیر مقد و حین بہتند کہ محدثین صحاح ستہ مرویات ایشان را  
در صحاح آورده اند و ہمان مرویات در احکام تکلیفہ و در احتجاج فضائل صحابہ  
بکمال ناز و وسوسہ و باعلی افتخار و وثوق سے آرند و چک خطرہ تدیس و تضعیف  
و اضطراب و شاذ و تعال و موقوف و مقطوع و منقطع و مرسل و معضل بدل راہ  
نمیدہند بلکہ کتب صحاح را تلو کتاب درین مواقع معتبرے وارند و در ناخن فیہ  
آج وقت صحیحی نمی کنند بلاتحا شحبت بر ضعف رواۃ سے نمایند انہو وجہی برای  
انتہاہ اینے بہتر فخر از حال روایت مقدوحین صحاح بعنوان جدول پیش نیام

تا واضح شود کہ دعویٰ نبوت و ادعای ارادت حضرت اہل السنۃ با الیبت رسالت و انما  
در سن عقیدت بجز صحابہ و الائمہت چہ قدر است \* \* \* \* \*

اسما و اقوال صحیحین روایت مذکورین صحاح ستہ کما فی المیزان للذہبی و غیرہ	اسما و روایۃ کندگان از ایشان	اسامی کذابین صحاح ستہ
امام احمد بن حنبل و ذہبی - یحییٰ بن یعین یحییٰ بن یعین - احمد بن حنبل - ترمذی - ہارون - بخاری مالک عثمان بن ابی شیبہ - زبید بن ہارون - ابن حبان یحییٰ قطان	ابو داؤد - ترمذی امام مالک - ابن ماجہ امام شافعی	ابراہیم بن بشار ابراہیم بن محمد ابویحییٰ
ابن عدی - فضل شہل الاعرج - ابن صاعد	ابن ماجہ قزوینی	احمد بن اسمعیل بخاری سہمی
ابن عدی - نسائی - ابن یونس و شیوخ المصرین ابن معین	اسلم بن الحجاج ابو راؤد	احمد بن عبد الرحمن بن وہب بصرہ احمد بن یوسف صامغان
اسمعیل بن عبد اللہ الکبری القافی	ترمذی - نسائی - ابن ماجہ	ابو الولید بن عبد الرحمن ابن ماجہ
محمّد بن یحییٰ بن معین - عمرو بن ہاشم بن سلمہ	بخاری - مسلم و ابو داؤد ترمذی و ابن ماجہ	اسمعیل بن ابی یونس
یحییٰ بن یعین - ابو زرہ - نسائی - ابن الدینہ سماک بن حرب	ابو داؤد و ترمذی	یوسف بن جابر بن سیاح
یحییٰ بن معین و ابی حاتم و غیرہ یحییٰ بن معین و بخاری - ابو سعید الخدری - ابن نمیر	ابن ماجہ قزوینی ابن ماجہ	عماد بن یحییٰ جبارہ بن المغلس صافی

اسامی کتب این صحاح ستہ	اسماء روایہ گذرگان ایشان	اسماء قاضین روایات مذکورین صحاح ستہ کما فی المیزان للذہبی وغیرہ
جعفر بن زبیر	ابن ماجہ	یحییٰ بن یحییٰ و ابن عدی و بخاری و امام العراق شعبہ
عاصم بن عثمان بن جبر	ابن ماجہ	ابن حبان - ابن عدی و ابو حاتم و ابو زرہ
جیب بن ابی عبدالمصعب	ابن ماجہ	یحییٰ بن یحییٰ ابو داؤد - ابن عدی - ابن حبان و ابو حاتم
عاصم بن عمیر البصری	بخاری و اصحاب سنن	ابو حاتم و ابن حبان و الحاکم و ذہبی
حسن بن عمارہ کوفی	بخاری و ترمذی ابن ماجہ	امام شعبہ و ابن المدینی - دارقطنی - جورجانی و ابو حاتم و مسلم
حسن بن مدیکہ طحان	بخاری و نسائی و ابن ماجہ	ابو داؤد
سعید بن عمرو حمصی	ترمذی	بخاری - احمد بن حنبل ابو حاتم ابن حبان یحییٰ بن سعید و غیرہم
قزح بن ابی حمزہ جزری	ترمذی	بخاری - دارقطنی ابن عدی ابن یحییٰ ابن جبر و تقریب
ابو اسمعیل کالجوم	ترمذی و ابن ماجہ	احمد بن حنبل دارقطنی ابن یحییٰ ابن المبارک کلعب و غیرہم
خالد بن عمر قرطبی	ابو داؤد و ابن ماجہ	بخاری و ابن عدی و ابو زرہ احمد بن حنبل و صالح
خالد بن یزید دمشقی	ابن ماجہ و معا احمد بن صالح و ابو زرہ و مشقی	نسائی و احمد بن حنبل و دارقطنی ابن ابی الجوزی و ابن یحییٰ
کتاب الديات	ترمذی و ابن ماجہ	ابن سعید - ابو زرہ و ابن عدی و جورجانی و نسائی و ابن المدینی
داؤد بن زبرقانی	ابن ماجہ	ابو زرہ - ابو حاتم ابن المدینی - صالح جزیره

اسامی کذا ہیں صحیح ستہ	اسما روایت کن گان زایشان	اسما قدوسین و انکورین صحیح کما فی المیزان للذہبی وغیرہ
سری بن اسمعیل کوفی صحابہ شعبہ	ابن ماجہ	نسائی احمد بن حنبل - یحییٰ بن معین
سعید بن ظریف اسکاف خطی	ابن ماجہ - ابو داؤد	ابو حاتم و ابن جبان و یحییٰ بن معین و احمد و نسائی و دارقطنی
سعید بن سنان حنفی	ابن ماجہ	یحییٰ و احمد حنبل و بخاری و دارقطنی جو جہان ابن حجب صاحب تقریب
سعید بن عبد الجبار زبیدی	ابن ماجہ	نسائی ابن الہدی - جریر قتیبہ - ابن جریر صاحب تقریب ابن معین
سلم بن ابراہیم وراق سلم بن عبدالرحمن نخعی	ابن ماجہ و ابو داؤد محدثین صحیح ستہ غیر بخاری	ابراہیم نخعی و بعض الحفاظ کما فی المیزان احمد حنبل ابن معین ابو داؤد و ذکر ما یصحیح الساجی
سیف بن محمد کوفی سیف بن ہارون جرچی	ترندے ترندے ابن ماجہ	یحییٰ و نسائی و دارقطنی ابن جبان و مرہ یحییٰ القطان و یحییٰ بن معین و ترندے
صالح بن ابی الاخضر	اصحاب سنن اربعہ	ابوزرہ ابو حاتم و بخاری
صباح بن محمد کلبی ضرار بن عمرو	ترندے ابو داؤد و ترندے و	ابن حبان - ابن ابی حاتم بخاری و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی و یحییٰ بن معین
طلحہ بن زید عامر بن صالح بن جلید	ابن ماجہ ترندے	بخاری و نسائی و ابن جبان و ابن عدی و غیرہ ابن معین و دارقطنی و نسائی
عباد بن راشد بصری	بخاری ابو داؤد و نسائی ابن ماجہ	بخاری و ابن حبان

اسما و اقوال صحیحین و ابان تذکیرین صحیح کمانی المیزان للذہبی	اسما و اقوال صحیحین و ابان تذکیرین صحیح کمانی المیزان للذہبی	اسما و اقوال صحیحین و ابان تذکیرین صحیح کمانی المیزان للذہبی
احمد حنبل و بخاری و یحییٰ بن سعید	ابوداؤد و ابن ماجہ	عبد بن کثیر ثقفی
ابن حبان و دارقطنی و ذہبی	ابوداؤد و ترمذی	عبد المدین بن ابرہیم عمقار
دارقطنی - ابوزرعہ - ابو حاتم - بخاری - ابو عمار	ابن ماجہ	عبد المدین بن خراش
ابن سعید و جرجانی و ابراہیم بن سعد و مالک	ابوداؤد و درر اسدیل	عبد المدین بن زیاد و یحییٰ
ابن سعید و سنن خود	ابن ماجہ و سنن خود	عبد المدین بن سعید بن ابی
ابن سعید و سنن خود	ترمذی و ابن ماجہ	ابن حبان مقبرے
جرجانی و نسائی	نسائی	عبد المدین بن شریک عامری
صلح جرزه و نسائی	بخاری - ابوداؤد	عبد المدین بن صالح بن
بخاری و ابن حبان و وکیع	ابن ماجہ	ابو صالح کاتب اللیث
عبد الرزاق یکذریہ	ابن ماجہ	عبد المدین بن محمد حدادی
ازوی گفت کہ او واضح حدیث است	ترمذی و ابن ماجہ	عبد المدین بن معاویہ
یحییٰ بن سعید و احمد حنبل و نسائی و بخاری	اصحاب صحاح ستہ غیر ترمذی	عبد المدین بن ابی ایوب
احمد حنبل و بخاری و ابن مہدی و ابوزرعہ	ابن ماجہ	عبد الرحمن بن عبد اللہ
احمد حنبل و یحییٰ و ابن مہدی	ابن ماجہ	بن عمر بن حفص
بخاری و جرجانی و ابو حاتم و ابوزرعہ - ابوداؤد	اصحاب سنن اربعہ	عبد الرحمن بن قسین
و یحییٰ	ابوداؤد و ابن ماجہ	عبد الرحمن بن ہانی
	ابن ماجہ	عبد الرحمن بن زید العمی

اسما و اولیاء کذا فی الیوم	اسما و اولیاء کذا فی الیوم	اسما کذا فی صحاح ستہ
دارقطنی - ابن عدی	ترمذی	عبدالرحیم بن یونس
احمد حنبلی - ابو حاتم - بخاری - بیہقی	ترمذی	عبدالعزیز بن ابان
ابوزید انصاری	ابو داؤد - ترمذی	عبدالملک بن یحییٰ
نسائی - دارقطنی - بخاری - ابو حاتم	ابن ماجہ	عبدالوہاب بن الضحاك
		بن ابان عرضے
بیہقی - احمد حنبلی - ابن عدی - سفیان ثوری	ابن ماجہ	عبدالوہاب بن مجاہد
		جہر کے
بیہقی و ابن المدینی - دارقطنی - ابن حبان	اصحاب سنن ابو یوسف	عبدعزیز بن زجر
بخاری و بیہقی و ابو حاتم و ابو زرہ و ابن حبان و نسائی	ابن ماجہ	عبدی بن قاسم اسدی
دارقطنی و صاحب جزرہ و ابو داؤد		
بخاری و علی بن المدینی و نسائی و دارقطنی و ابن	ترمذی	عثمان بن عبدالرحمن
سعید بن کمافی التقریب		
ابن حبان و ذہبی و ابن سعید	ابن ماجہ	عثمان بن قائد
ترمذی ابن سعید و فلاس و عمرو بن علی و امام بخاری	ترمذی	عطاء بن محمد بن بصرہ
علامہ ذہبی	ابن ماجہ	عبدی بن سفیان ثقفی
بیہقی بن سعید انصاری علی بن عبداللہ بن العباس	اصحاب صحاح ستہ	عکرمہ بن ابی اسحاق
سعید بن المسیب و عطاء و ابراہیم بن علیہ و محمد		
بن سعید بن قاسم و عبداللہ بن عمر بن خطاب	ترمذی	علاء بن خالد الواسطی
ابو سلمہ کذب		

اسما و القادین	اسما و القادین	اسما و القادین
ابن ماجہ	علاء بن زید الشعمی	ابن الحدادی - ابو حاتم - بخاری - دارقطنی ابن حبان ابو الولید
ترمذی	علاء بن مسلم بن عثمان برواس	ازوی - ابن طاہر - ابن حبان
ترمذی بخاری ابن حبان	علی بن مجاہد کابلی عمار بن جویں عمید	یحییٰ بن خریس ابن معین - سلیمان ابو غنجان حماد بن زید شعبہ - احمد - ابن معین نسائی صالح محمد جوینی
ابن ماجہ	عمر بن ریح لہری	فلاس - دارقطنی - ذہبی - ابن عدی - بخاری کمانی حاشیہ الکاشف و ابن حجر عسقلانی
ابن ماجہ	عمر بن صہب خراسانی	ابن حبان و ذہبی و احمد بن سلیمان بن راہویہ مقاتل بن سلیمان
ترمذی ابن ماجہ	عمر بن ہارون بنی	ابن بھدی - احمد - نسائی علی بن مدینی دارقطنی وصالح ہرزہ - یحییٰ - ذہبی
ترمذی ابن ماجہ	عمر بن جابر البوزجی خرزنی	احمد حنبلی ذہبی - نسائی - ابراہیم بن یعقوب ابو الفتح ازروسی
ابن ماجہ	عمر بن خالد قرشی	وکیع - یحییٰ - احمد حنبلی - دارقطنی - ابو داؤد اسحاق - البوزجی - ابو حاتم
ترمذی ابن ماجہ	عمر بن واقد مشقی قاسم بن عبد بن عمر المور	ابو سہر - بخاری - دارقطنی یحییٰ - ابو داؤد - ابو حاتم - دارقطنی

اسماء صحابہ کرام و تابعین	اسماء صحابہ کرام و تابعین	اسماء قاضیین رقیہ صحیح کما فی المیزان للذہبی وغیرہ
<p>محمد بن حسن بن زبالہ مخزومی مدنی محمد بن عبد الرحمن قشیر محمد بن القرات الیتمی کوفی</p>	<p>ابوداؤد ابن ماجہ ابن ماجہ</p>	<p>یحییٰ - ابوداؤد - ابو حاتم دارقطنی وازوی شیخ الاسلام شہاب الدین ابن حجر عسقلانی و تقریب احمد بن حنبل - ابوبکر بن شیبہ - ابوداؤد - بخاری - دارقطنی و ابن معین - نسائی ابن حجر عسقلانی و تقریب</p>
<p>محمد بن اسحاق بن محمد عسقلانی محمد بن بشار بکبک بن بکبک سبارک بن حسان محمد بن الحسن بن ابوزید ترمذی</p>	<p>ابن ماجہ بخاری و مسلم و ابوداؤد ترمذی نسائی ابن ماجہ ابن ماجہ ترمذی</p>	<p>بخاری - ابن معین - دارقطنی - ذہبی فلاس یحییٰ بن معین نواری ابوداؤد - نسائی - ازوی ابن معین - احمد بن حنبل - نسائی - ابوداؤد و مرثیہ - ابو حاتم</p>
<p>محمد بن حمید ابن حسان محمد بن خالد بن عبد اللہ محمد بن سعید صعلو شامی محمد بن عبد اللہ بن ابی سبرہ ابوبکر الدنئی شیخ</p>	<p>ترمذی - ابوداؤد ابن ماجہ ابن ماجہ ترمذی ابن ماجہ ابن ماجہ</p>	<p>ابوزرعہ - ابن خراش - کوسج - صالح جزری ابوزرعہ - یحییٰ بن معین ذہبی - ابو احمد حاکم و ثوبی و احمد حنبل و نسائی امام ابن حنبل</p>
<p>الواقفی محمد بن الفضل بن عیاض محمد بن عیاض</p>	<p>ابن ماجہ ترمذی</p>	<p>احمد بن حنبل - یحییٰ - ابن ابی شیبہ - فلاس</p>

<p>اسماق قدوس صحیح است اسماریه الذکر ایشان اسماق قدوس صحیح است</p>	<p>اسماریه الذکر ایشان اسماریه الذکر ایشان</p>	<p>اسماق قدوس صحیح است اسماق قدوس صحیح است</p>
<p>احمد بن حنبل - بخاری - ابن عدی دارقطنی - ابو حاتم - ابن المدینی - ابو زرعه امام ابو حنیفه - وکیع - سفیان بن عیینہ جورانی ابن حبان خارجہ بن مصعب ابن جزرا وغیرہم و فی التقریب ابن حجر قال کذبوه و مجرودہ دینی بالتجسیم</p>	<p>ابن ماجہ ابن ماجہ ابو داود</p>	<p>مبشر بن عبد الرحمن معلی بن عبد الرحمن واسطی مقاتل بن سلیمان اشجونی</p>
<p>دارقطنی - ابو حاتم نسائی - صالح جزره - ابن معین ابن عدی ابن حبان - ابو حاتم - بخاری بخاری - یحیی بن معین - نسائی - دارقطنی - ابو زرعه ابن حبان - قتادہ - ابن حجر عسقلانی در تقریب ابو حاتم - نسائی - یحیی - دارقطنی - اسحاق بن ابی یوسف کافی التقریب</p>	<p>ترمذی ابن ماجہ ابو داود - نسائی ترمذی - ابن ماجہ</p>	<p>ینابن ابی یسنا نضر بن حماد وراق نضر بن کثیر ابو سهل قهقر نقیع بن الحارث شمری</p>
<p>مسلم - بخاری - ابن المبارک - احمد بن حنبل - حاکم</p>	<p>ترمذی - ابن ماجہ</p>	<p>نوح بن ابی مریم ابو یوسف</p>
<p>ابن حبان محمد بن عبد المدین نمیر - ابو زرعه - ابو حاتم ابن معین احمد حنبل و صالح جزره نسائی - ابو حاتم - ابن المدینی - یحیی بن معین ابن حبان ابن معین - ابو حاتم - دارقطنی - احمد حنبل بخاری - یحیی - نسائی - ابن معین - دارقطنی</p>	<p>ابن ماجہ ابن ماجہ ابو داود ترمذی ترمذی ابن ماجہ ابو داود ابن ماجہ ترمذی ابن ماجہ</p>	<p>المروزی بارون بن بارون ولید بن عبد المدین ابی ثور همدانی ولید بن محمد موقری یحیی بن العلاء بکلی یزید بن عیاض</p>

اسامی تقدیمین اصحاب	اسما و روایت کنندگان ز ایشان	اسما و قاصدین روایات صحیح است که کافی میزان الحدیث می باشد
یعقوب بن الولید	ترمذی ابن ماجه	ابوداؤد - دارقطنی - ابوحاتم - یحیی - احمد حنبل و فی حاشیة الکاشف قال ابن حبان یضع الحدیث
یوسف بن ابراهیم تمیمی یونس بن حباب سدی	ترمذی ابن ماجه اصحاب سنن اربعه	ابن حبان - ابوحاتم ابن معین - ابن حبان - نسائی - دارقطنی بخاری - یحیی بن سعید

و اگر قدح و جرح سلف این روایات شمارم و قمری باید در این وجیزه گنجانش آن ندارد  
 انشاء الله رساله علمده ازین خواهم نگاشت حالا حضرات ناقلین قدح حدیث انا مدنیة  
 العلم اولاً قواعد روایات صحیح است که در جدول بالا نوشته از خبر من و گلدسته شاکلشن  
 اسغه کتاب مستطاب استقصار الافحام استیفاء الانتقام للعلام الفهام ناشرین خبر الانام  
 مجد والملة احقة الجفریه فی مائة الثالثة عشر بعد الاف من الهجرة النبویة والانا و  
 مولی الموالی اوستادنا و ملاونا و ملاوا الالاساتذہ الالهیة سید المتکلمین السید حامد حسین  
 جنابہ عن العین والشین ہدیہ ناظرین منوودہ امثا شافرا سید بعد از ان متوجه انکار صحت  
 این حدیث شوند در الوقت اگر خواهند فرمود کہ عدد موثقین این روایات از عدد قاصدین  
 بیشتر است و ماخرجه اصحاب الصحاح فتوحہ بلاریب خواجم گفت کہ مخبرین حدیث  
 ما یحیث فیہ نیز از عدد قاصدین را دیانش بیش از بیشتر است و بدامما خریجہ الترمذی و یمن

اصحاب الصحاح فهو حجة الظاهر حينئذ عد صحاح بنابر مشهور در مسند منحصريه نمايد اما عدوان  
 انجسين هم تجاوز است كما رواه الحافظ السيوطي في مجمع البوامع و همين حافظ كه مبصر صحاح  
 حسين است توثيق ان حديث بقوله هذا حديث حسن على الصواب افاده فرموده و ابطال  
 قوا و حين راويانش منووه و تقديرا و آخر تصديقات است كه بعد مطالعه و احفاظ مرويات  
 و كتب رجال بقبح و جرح احوال ان حديث حسن على الصواب گفته پس تحقيق انجسين  
 حافظ كابر كه تقيدش از همه متقدمين برتره مشتهر است لا محاله حجت است و محدث دهلوي

در مقدمه مصطلحات افاده مي فرمايد الاحاديث الصحيحه لم تخبرني صحيح البخاري و سلم و لم يتوعبا

الصحيح كلها قال البخاري ما اوردت في كتابي هذا الا باصح و لقد تركت كثير من صحيح

وقال سلم الذي اوردت في هذا الكتاب من الاحاديث صحيح و لا اقول ان ما تركت

ضعيف و الحاكم ابو عبد الله النيشاپوري صف كتابا سماه المستدرک بمعنى ان ما ترك البخاري

و سلم من الصحيح اوردده في هذا الكتاب در كتابه و استدرك بعضها على شرط الشيخين

و بعضها على شرط احمد و بعضها على غير شرطها انتهى هذا المقتضى يعني احاديث صحيحه

و صحيحين بخاري و سلم منحصريه نيتند كه استيعاب جميع اخبار صحاح هر دو و فرموده اند گفت بخاري

كه درين كتاب از اخبار صحيحه را گذاشته ام و گفت سلم آنچه در كتاب خود آورده ام از اخبار

قسم صحيح است و منيگويم كه آنچه ترك نموده ام ضعيف است و حاكم كتابي تاليف فرموده

و نامش مستدرک گذاشت بدنيغنه كه آنچه بخاري و سلم از قسم صحاح ترك نموده اند من

درين كتاب آورده ام كه تلافى و استدراك ماقات و ترك الشيخين بشود بعض اخبار

الاحاديث الصحيحه لم تخبرني صحيح البخاري و سلم و لم يتوعبا

بر شرط شخصین و بعضی بر شرط احدی شخصین و بعضی آنکها بر شرط غیر ایشان است استوی بلخص ترجمه  
ملقطاً پس اگر حدیث شریف و صحیحین مذکور شده حاکم دستدرک آورده است خبر متروک  
شخصین را بنا بر اعتراف ایشان ضعیف نخواهند گفت بلکه مستدرک جامع تلافی مایه ترک  
اشخصین است و بر طبق تنقیح سیوطی این حدیث از جمله احسان است به نفع از عیب  
ضعف مبر است و از طعن منکر و موضوع معراج خلاف حدیث نجوم که در صحیح است  
مینست و ملا علی القاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ تصریح نموده که این الریغ گفت که حدیث  
اصحابی کالنجوم این ماجه اخراج نموده است اما سن این حدیث را با وجه تفحص در آن نیافتم  
و میگویم که یکی از روایتش حمزه بن ابی حمزه جزس است بخاری و دارقطنی و ابن عدی و  
بن سعید و شیخ الاسلام ابن حجر کما نقله فی الجردول در پی حرج و تسبیح اومی باشد نیز

در ترجمه این حدیث

و همی در ترجمه حمزه مذکور است قال بن سعید لایساوی فلساً و قال بخاری منکر الحدیث

و قال الدارقطنی متروک و قال ابن عدی عامه روایة موضوعه و ابن حجر در تقریب  
افاده فرموده که او شتم بالوضع است و از طبقه سابعه است و عمر او را متروک میگوید

و ابن حجر در تخریج احادیث الرافعه در باب دب القضاء میفرماید از ضعیف و اول ذکر

ابن خرم انه موضوع باطل و ابوهان و تفسیر القرآن تبیان بکل شیء بجواب زحمتی

میگوید قوله و قدر رضی رسول الله لامتہ اتباع اصحابه و الاقتداء باثارهم فی قوله صحاب

کالنجوم الی قوله اهدیتهم لم یقل ذلك رسول الله و هو حدیث موضوع لایصح بوجه

عن رسول الله سلم قال الحافظ ابو محمد طلی بن احمد بن خرم من رسالتہ فی البطلان الی

والقیاس بالفضة و هذا خبر مکتوب موضوع باطل لم یصح قط و کمال الدین محمد شایخ متعاج  
 الاصول بصراحت کلام بیان فرموده که درین حدیث کلام است دوران ضعیف است  
 حالانکه بطریق کثیره مروی است که ابن خزیمه خبر موضوع گفته است و گفت بنابر که از پیغمبر  
 بصحت نرسیده است و بیفته فرموده که این حدیث مشهور الحسن است و اسانید آن ضعیف  
 هستند انتقده و ابن جوزی نیز در کتاب علل تنابته فی الاحادیث الواهیه نعیم بن حماد را  
 از حدیث را بحرم خوانده و با ضعف حمایت حماة حریم صحابه پروردگاری پیچیدین را وی حامی نموده  
 و از شیخ بن عسین عبد الرحیم را وی خبر را کذاب نقل کرده است و چهاردهم قاضی بن محمد  
 نجوم بر العلوم است که در شرح مسلم الثبوت میفرماید و اما المعارضة با صحابی کالجوم فلم  
 یعرف قال ابن خزیمه فی رسالته الکبریٰ مکتوب موضوع باطل و به قال احمد و البزار  
 ازینجا ظاهر شد که احمد بن حنبل نیز بضاعت این خبر را از کذوبات روایات میدانند و خفایه  
 در نسیم الریاض فی شرح شفاء القاسی فی عیاض اسانید این خبر را کما ضعیف افاد نموده  
 است پس حد قاضی بن نجوم بنکر ند حالانکه در صحاح سته نشانی از ان پیدا نیست و مستند  
 آن کما ضعیف است اما یک فرد زین بن معاویه العبدی سے یار زین الجندی یار زین  
 البکر الکوفی فی الرمائی است که اخراج این حدیث نجوم فرمود و در تجرید صحاح آورده چونکه  
 ظاهر الفاظ حدیث در فضائل صحابه پر رونق و اینماید و در استکمال حدیث شایخ حیران  
 جتید و احق میگرداید طوائف طوائف محدثین ضعیل ضعیل اخبارین در صدده تصحیح و اصلیت  
 و توفیق آن پرواخته اند اما بقواسی لن یصل العطار ما افسده الدهر شش و کوشش آن صحاح

کارے نے کشاید چنانچہ سیوطی در تخریج احادیث شفاء قاسم عیاض وابن الربیع لفتا  
 کہ ابن ماجہ نقل فرمودہ است اما ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ بعد نقل قول ابن الربیع  
 میفرماید ولم اجده فی سنن ابن ماجہ لب البحث عنہ وابن اثیر خری در جامع الاصول  
 بابہ تعظیم و اہتمام جمع نمودن احادیث صحیح مسلم و موطاء و سنن بی  
 احادیث الاصول الستہ المشہورۃ صحیح البخاری و مسلم و موطاء و سنن بی  
 داود جامع الترمذی و سنن النسائی المہجمایت تصحیح حدیث نجوم را از زین  
 مجہول کہ از غیر صحاح ستہ است در جامع خود خلاصہ انضباط ترتیب نقل میفرماید و در <sup>قطر</sup>  
 ہم باقتضای حجت اہل جمل عقیدہ در فضائل صحابہ این حدیث را نقل فرمودہ دل بود  
 است و امام بیہقی و اوجہایت دادہ یہیہ تطبیق سے بعض الفاظ این حدیث با وجود اعتراض  
 بر ضعف اسانید حدیث نجوم مذکور بحدیث مسلم خواهد کہما قال ابن سیدہ سلم یو کعب بن سعید یعنی قولہ صلعم

النجوم آمنہ لیسار فاذا ذہبت النجوم السمار ما توعدون واصحابی آمنۃ لاستی فاذا ذہب  
 اصحابی الی استی ما توعدون الحدیث یعنی نجوم امان دہندہ آسمان ہستند ہر گاہ کہ نجوم  
 خواہند رفت سمار را خواہد رسید آنچه وعدہ آنهاست یعنی قیامت خواہد آمد و صحابہ  
 امان باہل رض اند و انگاہ کہ اصحاب من از دنیا خواہند رفت است مر خواہد رسید آنچه وعدہ  
 ایشان است و انت تعلم کہ درین حدیث مسلم لکلمیہ صحابہ نجوم غیر وارواست و ابن حجر  
 باقتضای صلابت کہ وارد در تصدیق تاویل علی و تصحیح کلیل امام بیہقی فرمودہ کہ این حدیث  
 موثقی صحیح تشبیہ صحابہ نجوم است لکن در امر اقتدار ظاہر نمی شود آری ممکن است